شرح تصوف

لطائف اویسیه علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندا حمد و سپاس تو نا محصور و زبان در صفت و ستایش تو
بر عجز و قصور خود فرموده و قلیلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّکُور
رباعی ثنای توای قادر کردگار ۞ برون از حد است و فزون از شمار
ازل تا ابد گر شود حرف آن ۞ نیاید بگفتن یکی از هزار ۞ بار خدایا
همه ستاینده توئی مقصود کل ثنا و الیک یعود بلکه تو خود ستاینده
و خود محمود رباعی در چشم جهان شاهد و مشهود توئی ۞
در قبلهٔ جان ساجد و مسجود توئی ۞ بی گوش و زبان حامد و
محمود توئی ۞ و صلوات طیبات و تحیات زاکیات و تسلیمات
نامیات نثار روح سزاوار روح معطر و مقدس و معلی سرور کائنات
مفخر موجودات احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ارواح
یاران و پیروان او باد بیت درود خدا بر روان تو باد
بر اصحاب و بر پیروان تو باد اما بعد نموده می آید که این کلمات

چند

چند در بیان فضائل قدسیه و احوال علیه ذات ابو البرکات نور ذات الٰهی — سِرّ
مظهر صفات نامتناهی مظهر انوار رحمانیه مصدر اسرار ربانیه مکمن کنز
نبوت آئین اطوار فتوت مبارز میدان مجاهده مجاهد ایوان مشاهده — اطوار
مقبول لایزال محبوب ذوالجلال سلطان ملت مصطفوی برهان شریعت
نبوی ملیک ممالک فقر و تجرید فارس مضمار وحدت و توحید قطب
ابدال ولایت مرکز دائره هدایت قبله تابعین قدوه زاهدین نقش
رحمان آفتاب جهان سهیل یمن خورشید قرن غوث الثقلین
خواجه کونین بندگی حضرت خواجه اویس بن عامر مرادی قرنی رضی الله
تعالی عنه و افاض الله علینا برکاته و اوصل الینا
فتوحاته فراهم آورده آن از درویش دلریش معصیت آلود
احمد بن محمود برهاند او را حضرت رب محمود معبود از قید زندان
وجود از آلایش هستی و بود که فی الحقیقت نیست نمود رباعی
یا رب مددی که ز خودی خود برهم ۞ از بد بیرم و از بدی خود برهم
در هستی خود مرا ز خود بیخود کن ۞ تا از خودی و بیخودی خود برهم
از کتب سیر و اخبار و از کلام مشائخ کبار رضوان الله تعالی

علیهم اجمعین در هر کتاب و در هر رساله که نقلی و روایتی و خبری و حکایتی از
احوال و مناقب و کرامات آنحضرت رضی الله تعالی عنه میدید خوشدل و
شادمان میگردید و از خوشی چون گل در پوست نمیگنجید از کمال محبت و
وفور عقیدت آنها را بر ورقهای نوشته و در قید کتابت میکشید برین
روش و نه کاری بگذشت و نقلهای بسیار و اخبار و حکایات بیشمار از
هر قسم جمع گشت در سنه که از هجرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بعد از
یکهزار یکصد و پنجاه و ششم سال میگذرد از خوف آنکه مبادا آن اوراق
از دست روند و پراکنده و ضائع شوند و به نیت آنکه یادگاری ماند
و باعث نزول رحمت گردد که خواجه عالم علیه من التحیات افضلها و من
التسلیمات اکملها میفرماید عند ذکر الصالحین تتنزل الرحمة یعنی وقت
یاد کردن نیکوکاران فرود می آید رحمت خدای تعالی پس آنهمه نوشتها را
با خود بتالیف داد و ملاحظه تقدیم و تاخیر با وجود قصور و ناتوانی
و قلت استطاعت و هیچمدانی برشته ملائمت و علاقه مناسبت در
سلک ترتیب منتظم و مضبوط گردانیده پس آنرا رساله پرداخت
چون دلق درویشان از هر جای اندوخته و چون مرقع گدایان پاره

پاره بهم دوخته بلکه بقصد تیمن و استرشاد وسیله ساخت بجناب عنایت
مآب آنخواجه کونین و غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه امید از الطاف
بی اکناف آنجناب واثق است که این متاع کاسد و بضاعت مزجات منظور
حضور بجلیله قبول محلی گردد باعث سرور و انبساط و حبور روح پر فتوح
مقدس و معلی شود رضی الله تعالی عنه قطعه چه کم گردد از قدر آن آفتاب
که افتد ز فیضش بیکذره تاب ز شاهان عجب نیست گر التفات کنند بر
گدای ذلیل الصفات ورجا صادق است که بدین سبب خود را بر فتراک
صاحبدولتان انجاندان توان بستن و بحلقه سلسله علیه این بزرگان
توان پیوستن ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم
و چون این تالیف مشتمل آمد بر مضامین و معانی لطیفه و تحفه هر آئنه
نامیده میگردد و بلطائف تحفه در فضائل اولیه ملتمس از مکارم
خصال ارباب دانش و کمال آنکه چشم بپوشیده از عیوب مؤلف این سطور
بر قصوری که معترف بعجز و قصور بود بپوشند و در تصحیح و اصلاح سهوی و
خطائی که درین تالیف رفته بکوشند مصرعه با کریمان کارها دشوار نیست
بعون الله تعالی و حسن توفیقه و بکمال کرمه و فضله آغاز نموده میآید در

در لطائف نقیه **لطیفه اوّل** در اسم شریف آنحضرت و نام والدین شریفین
وی و اسماء بزرگوار اجداد وی و تحقیق لفظ قرن و مسکن وی رح
باید دانست که اسم شریف آنحضرت رح در جمیع کتب احادیث وغیره از آنچه
بنظر درآمده همین اویس است و از کتاب نور احمدیه که تصنیف شیخ
عبدالله مطری است رحمة الله علیه معلوم میشود که کنیت وی رضی الله
عنه ابی عمرو بوده گو گفته که طائفه اویس منسوب اند بسوی ابی عمرو او پسر
است رضی الله عنه و همچنین ذکر کرده است در کتاب اسماء الرجال و مولانا
ملا علی قاری در شرح مشکوة گفته که لفظ اویس تصغیر اوس است و نام والد
بزرگوار آنحضرت رضی الله عنه عامر و اسم شریف والده صالحه آنحضرت ساجده
بیدار بود لیکن از مرقات شرح مشکوة نقلی بنظر درآمده که روایت
کرد پسر عدی از پسر عباس رضی الله عنهم که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم فرموده که باشد در امت من مردی که گفته شود مر او را اویس
بن عبدالله قرنی و بدرستی شفاعت او در امت من مانند موسی ر
گوسفندان ربیعه و مضر باشد بعینه الحدیث مولانا علی بن سلطان
قاری در رساله معدن العدنی که در مناقب حضرت خواجه اویس قرنی

رضی الله

رضی الله عنه تصنیف کرده است و در شرح مشکوة کرده نیز آورده است پس ازین
معلوم میگردد که شاید اسم والد بزرگوار آنحضرت عبدالله بود والله اعلم
بالصواب و غیر از یک اسم پدر آنحضرت اسماء اجداد او بزرگواران آن
حضرت بوجه معتمد معلوم نشده مگر نقلی غیر از سند کتاب معتبر از خدمت
سیادت پناه و قدوة الکاملین حاجی محمد عبید سلمه الله تعالی باین مؤلف
احقر رسیده بود بدین طریق که اویس بن عامر بن عبدالله بن جراح
بن هلال بن اهیب بن حبشه بن خرمش بن غالب بن فهر بن قریش
بن مالک بن نضر بن کنانه انتهی پس ازین نقل آبای بزرگوار آنحضرت
معلوم معلوم میشود و نیز آنحضرت قرشی است والله اعلم بالصواب
و از بعض احادیث بوجه معتمد معلوم شده که آنحضرت قرنی بود
و قرن دیهی است در زمین یمن همچنین مولانا اسمعیل در کتاب
نور المریدین شرح تعرف ذکر کرده است و در صراح گفته قرن
بفتحتین موضعی است که میقات اهل نجد است بجهت احرام حج و از و
اویس قرنی رضی الله عنه و قدوة المحققین شیخ عبدالحق رحمه الله
علیه در شرح مشکوة میفرماید که قرن بفتح قاف و راء از بلاد یمن است

اما قرن میقات اهل نجد است بسکون را است و خطا کرده است جوهری
در تحریک وی و نسبت اویس رضی الله عنه بوی که اویس رضی الله عنه
منسوب است بقرن بن رومان بن ناجیه بن مراد یکی از اجداد
اوست همچنین گفته است صاحب قاموس و شیخ محمود در رساله بحر
الرموز که ملفوظ قطب الاقطاب سلطان العارفین برهان الواصلین
بندگی حضرت جلال الدین بن محمود اویسی است می آرد که قرن محله ایست
در یمن چون که اول ستون در آنجا نهادند و زمین گاویدند از
زیر آن زمین شاخ گاو بیرون آمد و شاخ گاو را در لغت عرب
قرن گویند پس نام آن محله قرن نهادند و حضرت اویس رضی الله
عنه چون در آن محله می ماندند بنا بر آن حضرت را نسبت بوی کردند
و قرنی میگفتند والله اعلم و در رساله او در ملفوظ حضرت بندگی خواجه
اویس میگویند میگوید که حضرت اویس رضی الله عنه بسیار مجاهده
بلب دریای شور بیرون از شهر که آنرا مخا بندر میگویند کرده است
و ریاضتها کشیده و مخا بندر از شهر زبید سه روزه راه دارد
و در ولایت یمن الهی واقع سائی و جبه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه

و آله وسلم نیز در شهر زبید است و آن شهر مذکور اول خیابان منتظم بود که در وی
دوازده هزار مسجد قدیمی بود و از بیرون شهر زبید طرف شمال نزدیک
درگاه خواجه اویس است رضی الله عنه اصل مکان خواجه از آنجاست
و جبه آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بود
و دندان مبارک خود حضرت خواجه آنجا شکسته است و آن دندان هم
در آنجا دفن کرده و از آن دندان مبارک درخت پیدا شده است
و بر آن درخت میوه های گوناگون پیدا میشوند و حاجیان از آن
تخم میگیرند و تسبیحها میکنند والله اعلم و یمن بلد وسیع دارد و
از عمان تا نجران باغات و زراعات بسیار دارد و در هر سال چهار
بار زراعت میکنند و می درویند غلات آن بدو ماه میرسد و درخت
های آن سالی دو بار بار می آرد و اهل آن مردم رقیق القلب و حق
شناس اند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنها را آدمی گفته و فرموده
انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و ترجمه آن حدیث
که بزرگی فرموده   عالم از نور تجلی الهی پر شد   از دم ویس قرن
بوی خدا می آید کذا فی عجائب البلدان و قدوة المحققین شیخ

عبدالحق رحمة الله علیه در شرح مشکاة میفرماید که یمنی بفتحتین بلاد که یمن
گویند یمنی و یمانی به تخفیف یا منسوب بیمن و یمان و بعضی بتشدید
یا گفته اند و صلی الله علیه وسلم و علی آله اجمعین **لطیفه دوم** اما بعد در حلیه مبارک
حضرت خواجه اویس رضی الله تعالی عنه باید دانست که بود سهیل یمنی
حضرت خواجه اویس قرنی افاض الله علینا برکاته و اوصل
الینا فتوحاته سخت گندم گون بود آنحضرت برابر قد و فربه و گشته
گوشتناک و بعضی گفته اند که آنحضرت لاغر بود و بود آنحضرت باریک
شکم و لاغر میان و بود آنحضرت با ریش بزرگ و درهم شده و بود
موی سر آنحضرت پراگنده و آشفته و گرد آلوده و ژولیده بود و
چشم مبارک آنحضرة سیاه و کبود و بود تند زنخدان او دوخته بسجده
گاه و بود هر دو دوش آنحضرت بعد و دوری و بود دست راست
آنحضرة پاره سپیدی یعنی برص پس دعا کرد خدا را پس دور کرد
خدا تعالی آنرا مگر مقدار دیناری یا درهمی و در روایتی آمده که این
نیز بدعای او بود که گفت خداوندا بگذار در جسدم چیزی از سپیدی
تا یاد کنم بآن نعمت ترا و بود آنحضرة رنگ ریخته یعنی کهنه و افسرده حال

و بود آنحضرة متغیر رنگ و بود آنحضرة بصورت هیبتناک و الله اعلم
اینهم از کلام حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله در احیاء العلوم و کیمیا
سعادة و از کلام مولانا اسماعیل بن احمد بن عبدالله در شرح تعرف و
از کلام سید محمود بن محمود بن علی الشیخانی القادری ثم المدنی در آثار
و اقرار در حیوة الذاکرین و از کلام قدوة المحققین شیخ عبدالحق رحمة الله
در شرح مشکوة منقول است میگوید مؤلف این سطور که بدرستی بیان
صورة حال و حلیه آنحضرت رضی الله عنه دلالت صریح دارد بر کمال فقر
آنحضرة و بر خشوع و نیاز او در حضرت بادشاه بی نیاز جل شانه و بر
کمال استغراق او و محو او در شهود حق و فنا و غیبت او از خود و این
مقامی است بلند و مکانی است ارجمند کم کسی دولتمند را دریافته است
ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو
الفضل العظيم و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در
حق اینچنین کس فرموده است حدیثی که در مشکوة واقع شده روایت
میکند ابو هریره رضی الله عنه که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم که
بسا ژولیده موی گرد آلوده رانده شده از درها از جهت غایت

حقارة اگر سوگند خورد بر خدا هر آئینه راست گو میگرداند
وی تعالی اورا در سوگند شیخ عبد الحق رحمه الله در شرح
مشکوة میفرماید یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد و سوگند دهد برو
تعالی شانه البته کند و بدهد اورا آنچه او میخواهد و رد نمیکند
دعای اورا و راست گو میگرداند اورا و بعضی گویند معنی این
آنست که اگر وی سوگند خورد بخدای تعالی که وی تعالی
آن فعل را یا سوگند نخورد که نه میکند راست گو میگرداند الله تعالی
اورا درین سوگند و میکند آن فعل را یا نمیکند انتهی مولانا
اسمعیل رحمه الله در نور المریدین شرح تعرف می گوید که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم دلیل آورد در صفت فقیر و گفت فقیر
اگر سوگند خورد بر خدای تعالی نه بی گستاخی وی با خدای تعالی
بجای رسد اگر گوید باشد که خدای تعالی چنین کند خدای تعالی
از گستاخی ویرا دروغ گو نگرداند و آن سوگند ویرا راست
گرداند ولیکن مضمون این حدیث که گفت اگر سوگند خوردی
چنین بودی دلیل است برآنکه فقیر سوگند نخورد و نه گوید

که چنین

~~وتبود آنحضرت متغیر رنگ وتبود آنحضرت بصورة مهیب ناک والله اعلم~~
~~بالصواب کلام او رحمه الله سلام ویرا دروغ گو نگرداند و آن سوگند ویرا~~ (امام محمد غزالی)
~~راست گو گرداند لیکن مضمون این حدیث شریف که گفته اگر سوگند~~
~~خوردی چنین بودی دلیل است برآنکه فقیر سوگند نخورد و نگوید~~
که چنین بودی پس درست شد که فقیر حقیقی آنست که هیچ سخن نگوید
پس مضمون این حدیث بی شبهه وصف ذات حضرت اویس است رضی
الله عنه اللهم ارزقنا اتباعه بحرمت افضل انبیائک
واصفیائک واولیائک وصلی وسلم علیهم اجمعین
حق سبحانه وتعالی اگر طالعمندی را سرمایهٔ صدق طلب بهم رساند و داعیه
ورود محبت حقیقی در باطن اندازد باید که درین وقت که آخر زمان است
و وجود مرشد کامل در ملک مفقود و نایاب است عزلت اختیار کند و
بشرط ارادة وعقیدة مراقبه حسن صورة و جمال و تصور حلیه با کمال آن
حضرت افضل التابعین وجهة خود نماید و این تصور و صورة وجود
شریف آنحضرة را نصب العین بصیرة خود سازد و خیال را بحلیه وی
منقش گرداند و به لسان حال و زبان مقال تضرع و ابتهال شکستگی

وسوال خود عرض دارد و نیاز مندیهای عاشقان که زبان از تعبیر آن
قاصرست بر روی کار آرد پس اگر درین شغل مداومت نماید امیدست
که ابواب فیض از راه باطن بکشاید و لمعات بارقات انوار آفتاب روحانیت
مقدسه آنحضرت رضی الله عنه از آن دریچها بتابد و باطن بدان انوار روشن
و منور گردد تا که مستهلک و مستغرق و محو نور شود و درینجا مقام
فنا فی الشیخ و مرتبه فنا فی الله روی نماید و این طریق ایست موصل که
اقرب طرق ست وذلك فضل من الله والله ذو الفضل
العظيم اللهم ارزقنا هذه الصراط المستقيم و
الطريق القويم بحرمة فضلك العميم وكرمك القديم
اکنون درودیست متضمن حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آن حدیث
مشتمل ست بر بیان از حلیه جمیله آنحضرت رضی الله که از نزد عزیزی بدست
افتاد چون در مقام مناسب بود نوشته آمد و آن اینست اللهم
صل وسلم على سيدنا ومولانا محمد وعلى آل
سيدنا محمد الذي اخبر بعض صحابته وقرابته
بعلامة اويس القرني وشفاعته اللهم صل وسلم

على سيدنا ومولانا محمد وعلى آل سيدنا محمد الذي
اخبر السيدين انه اشهل العينين بعيد ما بين
المنكبين اللهم صل على سيدنا ومولينا محمد وعلى
آل سيدنا محمد الذي اخبر انه معتدل القامة شديد
الادمة ذو رافة ورحمة يشفع في كثير من
هذه الامة اللهم صل وسلم على سيدنا ومولنا
محمد وعلى آل سيدنا ومولنا محمد الذي
اخبر في صحيح خبره انه ضارب بذقنه الى صدره
اللهم صل وسلم على سيدنا ومولنا محمد وعلى
آل سيدنا محمد الذي اخبر في صحيح اقواله انه
رام ببصره الى موضع سجوده واضع يمينه على
شماله اللهم صل وسلم على سيدنا ومولنا محمد
وعلى آل سيدنا محمد الذي اخبر وهو في مجلسه
انه كان يقرء القرآن ويبكي على نفسه اللهم صل وسلم
على سيدنا ومولنا محمد وعلى آل سيدنا محمد

الذي اخبر في خبره انّ تحت منكبيه لمعة بيضاء

تسليما كثيرا كثيرا **لطيفهٔ سيوم** سيوم در معاش آنحضرت از خورش و
پوشش امام حجة الاسلام ابو محمد الغزالي رحمة الله عليه در كتاب احياء العلوم
و كيمياء سعادة ميفرمايد كه امام و مقتدا اويس قرنی است رضي الله عنه
كار دنيا را چنان بر خويشتن تنگ گرفته بود كه قومی پنداشتند كه
وی ديوانه است برای سخت گرفتن او نفس خود را پس نا كردند مر او را
خانه بر دروازه خانهای خود و در سال بودی كه كس وی را نديدی
وقت بانگ نماز بامداد بيرون شدی و پس از نماز خفتن باز آمدی
و طعام وی خستهٔ خرما بودی كه از راه بر چيدی و هرگاه كه مير سيد
او را خرما از زبون و بدترين نگه ميداشت او را برای افطار روزه خود
پس اگر چندان خرما يافتی كه قوت شوی پس كند خسته را بصدقه دادی اگر
خرما قدر قوت نيافتی خسته را بفروختی و خرما خريدی و روزه بكشادی
و جامه وی خرقه بودی كه از سر كنيد آنها بر چيدی و بشستی و بر يكديگر بدوختی
و بپوشيدی و كودكان چون بروی رسيدندی وی را سنگها زدندی
و پنداشتندی كه وی ديوانه است پس گفتی رضي الله عنه كه ای برادران

سنگها

سنگهای خورد اندازيد تا زخم نشود و خون از اندام روان نگردد تا من
~~اندام روان نگردد~~ تا از طهارة و نماز باز نمانم و همچنين بعينها شيخ شرف
الدين در مكتوبات و شيخ فريد الدين عطار در تذكرة الاولياء و مولانا
سيد محمود در حيوة الذاكرين نقل كرده اند و امام العاشقين و غوث
الثقلين و سبط الحسنين ابو محمد محي الدين عبد القادر جيلانی قدس سره
و نور روحه در غنية الطالبين فرموده است در باب حسن خلق كه حضرت
اويس قرنی را رضي الله عنه پيوسته طفلان سنگ زدندی و او ميگفتی
اگر شما را از سنگ زدن چاره نيست بايد كه سنگهای خورد بزنيد
تا ساقهای من خونين نگردند و از ادای باز نمانم و خواجه محمد پارسا
در فصل الخطاب فرموده است كه حسن بصری رضي الله عنه گويد حضرت
سلمان را ديدم گليمی با رقعها پوشيده و اويس قرنی را رضي الله عنه ديدم
با جامهٔ پشمين و رقعها بر آن گذاشته و از تذكرة الاولياء نيز مفهوم
ميشود كه حضرت اويس قرنی رضي الله عنه را گليمی بود از پشم شتران و در
شرح تعرف عربی و حيوة الذاكرين نقل كرده اند از ان نقل معلوم ميشود
كه حضرت اويس رضي الله عنه ازار و چادر داشت كه هر دو مصوف بودند

و در حیوة الذاکرین سید محمود میفرماید که حضرت اویس رضی الله عنه خرقه
پارچها از مزبلها و پوشش خود از آن مینمود و پس از آن سگی که در مزبله
بود براند آنحضرت را پس فرمود مر سگ را که بخور آنچه نزدیک تست ترا
و میخورم آنچه نزدیک تست مرا و از دور مرا آن پس اگر بگذشتم فردا از
صراط از تو بهترم و اگر نه از تو بهتری و بود قوم که او را دیوانه میگفتند
و خویشان با او استهزا میکردند و کودکان با وی بازی می نمودند
و وی را سنگها می زدند و در یکی از رسائل سلوک نیز آورده که در یمن
هیچکس نبوده خوارتر و خفیف‌تر و بینواتر از اویس رضی الله عنه بحدیکه در
محله و کوچه که میگذشت مردم استخفاف میکردند و سنگها انداختند
و خاک بسرش میکردند و روایت کرده شده که بدرستیکه اصمعی گفت که
بود اویس رضی الله عنه چون وقت شب شدی صدقه میکرد آنچه در خانه
او بود از فضله طعام و شراب و لباس پس میفرمود ای بار خدایا
مواخذه مکن بمن برای کسی که بمیرد گرسنه و برای کسی که بمیرد برهنه
و روایت کرده شده است نضر بن اسمعیل رحمة الله علیه که میگفت که بود
حضرت اویس رضی الله عنه مرچید ریزها از سرگین دانها و می شست

انها و

آنها را پس صدقه میداد بعضی را و بعضی میخورد و بعضی را و میفرمود ای
بار خدایا بدرستیکه عذر میخواهم بسوی تو از جگر گرسنه میگویم عذر که
که محمود قادری چشتی نیز ام که در انقباض حضرت اویس رضی الله عنه
و آنچه در ویست از ربودگی حال او و وحشت و عزلت او از خلق و
آنچه نسبت میکنند بسوی او جهال از جنون و اختلال و خواری و
تبدل و غیر ذلک فهم سائر الاحوال دلیل است دوست آویزنست مر صلحا
و فقراء را که بدین راه روش سلوک میکنند و پاک نیت از کسانیکه
انکار میکنند بر اینچنین فقرا و صلحاء رحمهم الله و زعم مینمایند که
آن خلاف سنت است و حال آنکه نمیدانند که بدرستی سنت عظمی در همین
ترک دنیا و اعراض از وی و اقبال برسول است سبحانه و تعالی تا اینجا
ترجمه کلام حیوة الذاکرین است و همچنین ذکر کرده است امام یافعی
رحمه الله علیه در کتاب روضة الریاحین در حکایات الصالحین
حکایت پنجم بعد از چهل و یکصد مولانا علی هجویری رحمة الله علیه در کتاب
کشف المحجوب میفرماید که چون حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
خبر اویس رضی الله عنه از اهل قرن پرسید گفتند دیوانه است اویس نام

که اندر آباد و اینها نیاید و باکسے صحبت نکند و آنچه فردمان خوردند او نخوردی و غم
وشادی نبودند اند چون مردمان بخندند وی بگریدی و چون بگریند وی
بخندید و در کتاب بحر السعادة می آرد که حضرت اویس رضی الله عنه
از غایت زهد و تقوی از مردمان رمیده بود و از خلق عزلت گرفته
و ترسی عظیم در وی غالب بودی و در بیابانها بسر بردی شیخ نخشبی
رحمة الله علیه فرموده که در سلک سلوک که چون حضرت فاروق رضی
الله عنه نزد حضرت خواجه اویس رضی الله عنه از مردمان پرسید
گفتند او شتربانی است که شتران مردمان میچراند و بشتران میماند
که هیچ آبادانی نیاید در مجالس المؤمنین میگوید که حضرت خواجه اویس
رضی الله عنه شتربانی میکرد و مزد آنرا صرف معیشت خود و مادر میکرد
والله سبحانه وتعالی اعلم و احکم زهے کرامت و بلندی مرتبت
وزهی اقتدار سیے و تنگی حالت بظاهر عند الناس احوال و اوضاع آن
حضرت بدین نهایت مکروه و زشت بود و در باطن عند الله آن شان
و رفعت و علو مکانت داشت که اگر تاج لولاک لما خلقت الافلاک
برسر افراخت مشتاق لقائی او بودی و بنداز سینه بی کینه

بگفت وی فرموده که انی لاجد نفس الرحمن من جانب
الیمن و حالت نمودی ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء
اللهم ارزقنا اتباعه مسکینا معتقدان سلسله علیه اویسیه
باید که بموافقت و متابعت آنحضرت رضی الله عنه دنیا را مطلقه ثلاثه
گردانند و راحات و لذات آنرا بگذارند و زهر قاتل انگارند و فقر و
مسکینی اختیار نمایند تا داخل زمره مقربان و محبان این خاندان عالی
شان شوند و در سایه عنایت و حمایت این سلسله علیه قرار یابند
وصلی الله تعالی علی حبیبه و خلیله محمد و آله و اصحابه اجمعین

لطیفه چهارم

در افضلیت و خیریت آنحضرت از تابعین و سائر صالحین رحمة
الله علیهم اجمعین مولانا اسمعیل بن احمد بن عبد الله در نور المریدین
میفرماید که حضرت خواجه اویس رضی الله عنه دریافت زمان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و غائبانه وی و مادر وی
ایمان آوردند بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین است عینها
در کتاب مجالس المؤمنین اگرچه بظاهر صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم نیافته لیکن در حجره نبوت پرورش یافته و بیاران آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ملاقات کرد از کملات مشائخ طریقت وکبراء اولیاء
حقیقت شده که ایشانرا به پیر حاجت نبود وهمچنین در نفحات الانس
وتذکرة الاولیاء وقدسیه وغیره از کتابها منقول است وبنابران بزرگتر
ونیکوتر تمامه تابعین شده رحمهم الله ودر خیریت وافضلیت آنحضرت از
سائر تابعین اخبار وآثار واحادیث وارد است ودر مجالس المؤمنین
میگوید که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم در حق آنحضرت
رضی الله عنه نفس الرحمان وخیر التابعین فرموده وقاضی عبد الصمد رحمة
الله علیه در ملفوظ حضرت مخدوم نوح رحمة الله علیه میگوید خواجه عالم علیه
الصلوة والسلام چون ستاینده اویس است رضی الله عنه ستایش او
ورای ستایش او ما ست یکاد او را حبیب مرتبه محبوبیت است چه حضرت
حبیب ذو المنن بهوای اویس سینه مبارک بطرف یمن کشاده انی
وجدت نفس الرحمن من قبل الیمن میگفت یعنی نسیم رحمت
از جانب یمن می یابم بیت نسیم صبحدم امروز بوی جان آورد
زیار گم شده من نگرشان آورد ودر مشکاة آورده است که گفت عمر رضی الله
عنه که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود بدرستی بهترین

تابعین مردیست که گفته شود مر او را اویس رح ومر او را مادریست وبود
بوی برص پس امر کنید ودرخواهید از وی استغفار کند مر شما را روایت
کرد این حدیث را مسلم از این حدیث معلوم میگردد که اویس قرنی رضی الله عنه
بهترین تابعین است ودرینجا منقبتی ظاهر وفضلی عظیم است مر او را وسید
محمود رحمة الله علیه در حیوة الذاکرین میفرماید که این حدیث صریح است در
اینکه آنحضرت بهترین تابعین است علی الاطلاق ودلالت میکند بر اینکه
نفع لازم بزرگتر باشد از نفع متعدی ودلالت میکند بر اینکه بدرستی
علمای باطن که عارف بالله اند بزرگتر اند از علمای ظاهر که عارف باحکام
خدا تعالی اند ومولانا علی بن سلطان محمد قاری در رساله معدن
العدنی در تحقیق افضلیت آنحضرت رضی الله عنه اخبار واحادیث نقل
کرده است این مؤلف احقر نیز آنرا درینجا ترجمه کرده وایراد نموده است.
وآن اینست باید دانست که بدرستی آمده است از طرق بسیار که نزد محدثین
ثبوت آنرا اند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی بهترین
تابعین مردیست که مر او را اویس رح میگویند روایت کرده است این حدیث
حاکم از علی واحمد وابن سعد از عبد الرحمان وابو علی از مرویه از صحابه رضوان

الله علیهم اجمعین و روایت کرده است این حدیث مسلم از عمر رض بزیاده این کلام
که بود مر اورا والده که اویس رضی الله عنه با آن بر میبود اگر قسم میکرد بر خدا
هر آئینه راستگو میداشت اورا خدا تعالی و بود بوی سپیدی پس درخواهید
از وی که طلب آمرزش کند از خدا تعالی برای شما و در روایتی از مسلم
باین لفظ آمده است که بدرستی بیاید شمارا مردی که گفته شود مر اورا اویس رح
نگذارد در یمن غیر از مادر و بدرستی باشد با وی سپیدی پس دعا خواهد از
خدا تعالی پس دور گرداند خدا تعالی سپیدی از وی مگر اینکه نگذارد قدر
درهم پس کسیکه ملاقات کند او را از شما پس امر کنید او را که آمرزش خواهد
برای شما و روایت کرده است ابن سعد رحمه الله علیه از مردی که پیغمبر گفت
که دوست ترین از امت اویس رح قرنی است و روایت کرده است ابن
عدی از ابن عباس رضی الله عنه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که باشد در امت من مردی که گفته شود مر اورا اویس رح بن عبد الله
قرنی و بدرستیکه شفاعت او در امت من مانند ربیعه و مضر باشد و روایت
کرده است احمد در زاهد و ابو نعیم در حلیه از محارب پسر دثار و از سالم
بن ابی الجعد بدرستیکه از امت من کسی هست که نمیتواند اینکه در آید مسجد

خود را

خود را با جای نماز خود را از سبب برهنگی باز دارد از ایمان است
از اینکه سوال کند مردمان را و از ایشانست اویس رضی الله عنه قرنی و هرم
بن حیان رحمه الله علیه روایت کرده است ابو یعلی از عمر رضی الله عنه
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه باشد در تابعین مردی از
قرن که گفته شود مر اورا اویس بن عامر که بر آید او را سپیدی پس درخواهد
خدا تعالی را اینکه دور کند سپیدی را از وی پس گوید بار خدایا بگذار در
تن من پاره از آن تا یاد کنم نعمت ترا که بر من است پس بگذارد خدا تعالی
چیزیکه یاد کند بآن نعمت او را پس کسیکه بیابد او را از شما و میتواند
که آمرزش خواهد برای خود پس باید که آمرزش خواهد از وی برای خود
و روایت کرده است ابن شیبه از عائشه رضی الله عنها بسر انجام است
که بیابد بر شما مردی که گفته شود مر اورا اویس که باشد با وی سپیدی
پس بخواهد خدا تعالی پس ببرد خدا تعالی آن سپیدی را پس کسیکه
بیابد او را از شما پس امر کنید او را پس آمرزش خواهد برای شما و روایت
کرد خطیب ابن عساکر از عمر پسر خطاب رضی الله عنهما بدرستیکه گفت
پیغمبر علیه السلام که ای عمر باشد در امت من مردی که گفته شود مر اورا

اویس قرنی رضی الله عنه مرسد او را بلائی تن پس دعا کند خدا تعالی را پس
بردارد خدا تعالی آن بلا را مگر مانند پاره در پهلوی او و وقتیکه بیند او را
یاد کند خدا تعالی را پس وقتیکه بیابی تو او را پس بخوان او را از من سلام و
امر کن او را تا دعا کند مر ترا زیراکه بدرستیکه او کریم است نزد پروردگار خود
و با مادر نیکوی کننده است بوالدین خود که سوگند خورد بر خدا تعالی هر آئینه
راست گو گرداند خدا تعالی او را شفاعت کند مانند ربیعه و مضر و روایت کرد
ابن سعد و احمد و مسلم و عقیل و حاکم که در مستدرک خود از عمر رضی الله عنه
بیاید بر شما اویس بن عامر با مداد اهل یمن اند مراد پس از قرن باشد
او برص پس به شد از و مگر مانند قدر درهم و باشد مر او را مادر که او
بوی بر خوردار بود اگر قسم خورد به خدا تعالی هر آئینه راست گو گرداند
خدا تعالی او را پس اگر بتوانی اینکه آمرزش خواهی از و برای خود پس
و روایت کرد ابن ابی شیبه از مصنف خود و حاکم در مستدرک خود و
بیهقی ابن عساکر از حسن مرسلا و لفظ او این است که در آید بهشت
بشفاعت مردی از امت من زیاده از ربیعه و مضر و گفت آن اویس
قرنی است رضی الله عنه و روایت طبرانی از ابی امامه مرفوعا در آید

بهشت را بشفاعت مردی از امت من بسیار تر از عدد ربیعه و مضر
و شفاعت میکند در اهل بیت خود و بشفاعت میکند بر اندازه عمل خود
و روایت کرد ابو نعیم از ابی امامه باین لفظ که بر آید از دوزخ بشفاعت
مردی از امت من بسیار تر از ربیعه و مضر پس اینهمه احادیث و اخبار
دلالت میکند صریح برانکه بدرستیکه اویس رضی الله عنه بزرگتر تابعین است
باعتبار بسیارے خوب چنانچه اشاره میکند بدین لفظ خیر التابعین
پس منافاة ندارد اینکه بعضے مشائخ رحمهم الله فرموده اند که بزرگ
ترین تابعین سعید بن المسیب رضی الله عنه از اهل مدینه است و حسن
رحمة الله علیه از اهل بصره است و مکحول رحمة الله علیه از اهل شام است
و علقمه رحمة الله علیه از اهل کوفه است زیراکه بدرستیکه این محمول است
برانکه ایشان بزرگترین و بسیارتر تابعین اند از روی علم والله اعلم
تا اینجا ترجمه عبارت معدنی العدنی است و شیخ عبدالحق رحمة الله علیه در
شرح مشکاة میفرماید که از امام احمد حنبل رضی الله عنه منقول است که افضل
تابعین سعید بن المسیب است و این باعتبار معرفت علوم و احکام شرائع
و این منافاة ندارد خیریت و افضلیت اویس رضی الله عنه که باعتبار

کثرت ثواب عند الله باشد و در قاموس گفته که اویس بن عامر رضی الله عنه
از سادات تابعین است و شاید که لفظ حدیث نیز محمول است بر آن انتهی تا
اینجا بیان اخبار و احادیث بود که دلالت میکند بر افضلیت و خیریت
اویس رضی الله عنه و آنچه درینمعنی فرموده و اقوال علماء و مشائخ عظام است
رحمهم الله تعالی اکنون نقل کرده میشود در کتاب امتاع الاسماع آورده که
سعید بن المسیب افضل تابعین است بعد اویس رضی الله عنه نزدیک کسیکه
ثابت میکند وجود اویس را رضی الله عنه و شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در
حاشیه منیه که بر تعرف فی معرفة الفقه والتصوف نوشته است میگوید
که گاهی گفته میشود ابن مسیب را خیر التابعین چنانچه گفته میشود اویس رضی
عنه را از سادات تابعین و مولینا سید محمد بن علی شیخانی در حیوة
الذاکرین میفرماید که از سادات تابعین و افضل تابعین اویس قرنی است
رضی الله عنه شیخ نخشبی علیه الرحمة آنحضرت را در سلک سلوک قبله تابعین
و قدوة اربعین و آفتاب نهان و نفس رحمانی فرموده است و در کتاب مجالس
المومنین میگوید که آنحضرت سهیل یمن و آفتاب قرن بود و غوث
المتاخرین سید محمد نوربخش نور الله مرقده آنحضرت را رضی الله عنه سید

التابعین

التابعین و فرموده در کتاب تاریخ گزیده میگوید که شیخ اویس قرنی رضی گزیده
الله عنه از کبار تابعین است و در هدایة الاعمی در باب تهم میگوید که خیر التابعین
حضرت امام اعظم و حضرت اویس قرنی است رضی الله عنهما والله اعلم سید
السادات منبع البرکات حضرت عیسی ملوثی قدس سره در کتاب خویش
مسمی بصحیفة الذهب که در مناقب اولاد و اهل بیت آنحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم تصنیف کرده است که در تمهید ابو شکور سلمی و در
دستور الحقایق آورده است که فاضلترین و بهترین تمام خلق و مخلوقات
از علویات و سفلیات محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و پس از و مهتر آدم صفی الله
است علیه السلام و پس تر عامه پیغمبران علیهم السلام بعده خلفای رهنمای
چهار یار راند بر ترتیب خلافت بعده بهترین [illegible] اولاد حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بی بی فاطمه زهره است رضی الله عنها بعده شش یاران دیگر
که ایشانرا از عشره مبشره گویند و آن طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمان [illegible]
بن عوف و ابو عبیده بن الجراح است بعده بلالی که در جنگ هزیمة از جانب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بدرجه شهادة رسیده و بعده
سایر یاران آنحضرت که بشرف مصاحبت و بطریق موافقت مشرف

شنیده بوده اند پس از ایشان تابعین اند که پیروی پیغمبر و یاران وی کرده اند
و خواجه اویس قرنی رضی الله عنه از بهترین تابعان بوده و بعده نیکوترین
مردم امام اعظم ابو حنیفه است رحمة الله علیه بعده علمای که بر علم عمل میکنند
بعده بزرگترین مردم آنست که با وجود اسلام و ایمان و اعمال صالح
در فائده مردمان میکوشند که خیر الناس من ینفع الناس حدیث صحیح است
پس کسیکه برخلاف این مراتب و ترتیب اعتقاد کند وی تحقیق راه راست
گم کرده است انتهی الکلام پس بحکم این اخبار نبوی و اقوال مشائخ تمام
و درست گشت افضلیت و خیریت حضرت خواجه اویس رض بر سائر تابعین
بلا شبه علی الاطلاق و مقرر شد که بعد الانبیاء و الصحابة و افضل
الخلائق در این امت در زمان خویش و بعد از زمان خویش آنحضرت اویس 15
باشد رضی الله عنه و درجه و مرتبه هیچکس از سلف و خلف متقدمین و
متاخرین مشائخ اولیاء کمل و کبرا بمقامات و درجات وی نرسد و
اینست موجب فتوای شرع و موافق عقائد فقها و محققین علماء رحمة الله
علیهم اجمعین شیخ عبد الله مطری در کتاب نور احمدیه در مناقب سلطان
احمد کبیر قدس سره مینویسد که گفته است بعضی از کبار عارفین و

محققان که بدرستی سلطان سید احمد کبیر الحسینی الرفاعی بلندتر از مرتبه شیخ اویس
قرنی است رضی الله عنه و از مرتبه کسیکه بود در عصر او از اولیای در تمامی مقامات
محبوبیت و محبت و معرفت سوای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ
اویس قرنی بزرگ است از سلطان سید احمد در بعضی جزئیات مجاهدات و
مشقات در اعمال ظاهره و چنانچه خلوة از خلق و بودن او در بیابان تمام
عمر و خوردن او برگهای و میوها و از روی ملاقات او با صحابه رضی الله عنهم
بجهت تبرک شش ساعت یا چهار ساعت پس انتهی این سخن شیخ رحمه الله
علیه که مرتبه سید احمد قدس سره بزرگتر است از مرتبه شیخ قرنی رضی الله عنه
مخالف دلالت اخبار و اقوال مشائخ و مباین مسئله عقائد است و الله اعلم
در اینجا میگفت که شیخ رحمه الله چون مرید و معتقدان سلطان سیدی احمد
قدس سره بود این سخن بطرز مریدانه گفته است هرچه مرید از مناقب و
مقامات شیخ خود بیان کند اگرچه از حد حکم شرع درگذرد معاف و معذور است
و الله اعلم بحقیقة الحال و المآل و نیز گاهی باشد که مرید بجهت ثبات قدم وی
در اراده مرتبه پیر و شیخ وی را بلندتر از حد کنانند و در عالم غیب مرتبه
از مراتب سائر شیوخ رحمهم الله تعالی پس شاید که عبد الله مطری را قدس

سره همچنین واقع افتاده باشد و تائید این سخن است آنکه عارف ربانی مولانا جامی
قدس سره [سامی در نفحات] آورده است که روزی یکی از مریدان سلطان بایزید شیخ رکن
علاء الدوله را قدس سرهما گفت چون است که تو نجا تدان شیخ مجد الدین
ارادت آورده‌ی و سلوک خدمت تو بایزید کرده‌ی او در جواب گفت که من
یکنوبت وضو ساختم در اثنائی آن دیدم که دیوار قبله بشکافت و از آن کو
فضائی پیدا شد و آسمان و ستاره و خورشید مشهود رسیدم که این
چیست یکی گفت که نور سلطان بایزید است قدس سره ساعتی شد که آسمان
دیگر دیدم تمامی نورانی همچو خورشید گفتم این چیست یکی گفت که این نور
مجد الدین بغدادی است قدس سره اندرونش متعجب شد پس شیخ رکن الدین
گفت این سخن را زبان میگویم که در مراتب ایشان بیان نمیکنم و بار حجی
بعضهم شیخ مجد الدین را بسلطان بایزید قدس سرهما اما هر کس ع حق سبحانه
و تعالی حواله کرده است بمشربی چون او توجه بآن مشرب کرد و متابع آن
طریق شد حق سبحانه و تعالی جهت ثبات قدم او را در آن طریق شیخ او را
علی مراتب بر وجلوه کند و اگر نه علی التحقیق مراتب در قیامت پیدا شود
و نشان علو مرتبه درین عالم خرمتابعت حبیب خود مطلق صلی الله علیه و آله و سلم

یزت

نیت هر کس که متابع مرتبه وی اعلی رو والله اعلم میگویم منکه مؤلف این سطور
پر قصورم که در همه اوقات و در جمیع ساعات فخر و مباهات فرآنست که الحمد
والمنه له حمدا کثیرا کثیرا که مرید کمترین و معتقد کهترین اینجا تدان عالی
شانم و اسیر حلقه این سلسله علیه بلند مکانم قبلهٔ صدق طلب و یقین اوست
و سجده نیاز ز دل و جان بدوست **بیت** فخر از جان بنده سلطان او نیم
اگرچه بادشاه ازجاکر نیاشد **بیت** خاکسار ایشانکه خاک وی اند +
گرد گشته ذات پاک وی اند اللهم افض علینا برکاته واوصل
الینا فتوحاته بکرمک و فضلک یا ارحم الراحمین

لطیفه نهم در تحقیق صحابه بودن آنحضرة رم مشهور و فی رشائح و علما
رحمهم الله آفت و اخبار و احادیث کثیره برین ناطق که حضرت اویس
رضی الله از تابعین است نه از اصحاب رضی الله عنهم زیرا که بظاهر ملتقات
و شرف مصاحبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نرسیده اما بعضی
روایات از بعضی علما رحمهم الله منقول است که دریافت شرف صحبت نبویه را
کرده است چنانچه مولینا محمد بن محمد بن علی الشیخی ثانی القادریه ثم المدنی
دارد او قرار اکابر علما و مشائخ روزگار خود بود و در کتاب حیوة

میفرماید که گفت سیدی عبدالوهاب شعرانی رحمة الله علیه که بدرستیکه روایت کرده
شده است که بتحقیق جمع شده است آنحضرت خواجه اویس رضی الله عنه به پیغمبر خدا صلی
الله علیه وآله وسلم مرارًا یعنی بسیار بار و حاضر شده است بآنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در جنگ احد و گفته است حضرت اویس رضی الله عنه که سوگند است
بخدا تعالی که شکسته نشده است چهار دندان مبارک پیشین آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تا که شکستم من چهار دندان پیشین خود و شکسته نشد روی
مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا که شکسته روی من دوتا نشده
پشت مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا که دوتا شد پشت من
همچنین دیدم این کلام در بعضی مؤلفات علمای رحمهم الله تعالی انتهی و
همچنین است بعینها این روایت در کتاب لواقح الانوار فی طبقات
الاخیار والله تعالی اعلم و نیز سید محمود رحمة الله علیه در حیوة الذاکرین
میگوید که گفته است بعضی از علماء که صحیح است نزدیک محدثین رحمهم الله
اینکه بدرستی صحابی کسی است که جمع شده باشد به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
درحالیکه مؤمن باشد و حال آنکه ندیده باشد آنحضرت را صلی الله علیه وآله
همچنانکه اویس قرنی رضی الله عنه و احنف بن قیس و کعب احبار رضی الله عنهما

تابعی محض اند والله اعلم انتهی میگوید فقیر حقیر مؤلف این سطور که درانجا نمی
توانگفت که جائز است که حضرة اویس قرنی رضی الله عنه صحابی باشد
واجتماع و صحبت وی بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم اتفاق
باشد لیکن روایت اجتماع و صحبت نرسیده باشد کسانیکه قائلند بعدم
صحابیت رضی الله عنه و این روایت از علم آنها مستور و مخفی مانده باشد
و بر این روایت ایشانرا اطلاع نیفتاده باشد که علم خدا تعالی را نهایت
نیست و نتوانند که کسی احاطه تمام علم کند و یا کسی دعوی احاطه تمام علم
نماید ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی فرا نرسند
آفریدگان بچیزی از معلومات او مگر بر آنچه او خواهد که بدان محیط
شوند و نیز خدا تعالی میفرماید وفوق کل ذی علم علیم
یعنی زبر هر خداوند دانشی دانای است که درجه او بلند است و شیخ عبد
الحق رحمة الله علیه در رسالة از رسائل و مکاتیب میفرماید که اگر چیزی
نزد کسی ثابت نشود ازین لازم نیاید که نزد دیگری هم ثابت نشود
عجب نیست که حق تعالی چنانچه آنحضرت را رضی الله عنه از چشم خلق مستور
داشت علم ملاقات و اجتماع او را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

نیز مخفی و پوشیده داشته باشد چنانچه در حدیث قدسی فرموده اولیائی
تحت قبائی لا یعرفهم غیری یعنی دوستان من زیر قبای عزت
نهانند نمی شناسد ایشان را کسی سوای من اللهم ارزقنا شفاعتهم
لطیفه ششم در سبب جدا ماندن حضرت خواجه اویس رضی الله عنه از حضرة
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عامه علمای و مشائخ رحمهم الله در کتب مصنفات
خویش چنین فرموده اند که حضرت خواجه اویس رضی الله عنه بواسطه اشتغال خدمت
و رعایت خاطر مادر خویش و بحکم امر شریعت غرا و از خوف بیقراری مادر از ملاقات
وصحبت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ممنوع و جدا مانده همچنین است در حیوة
الذاکرین ولوائح الانوار وطبقات الاخیار وبحر الرموز وغیر ذلک و مولانا
اسمعیل رحمه الله علیه در نور المریدین که شرح تحفه است میگوید که حضرت
خواجه اویس رضی الله عنه سر و برگ آن نبود که مادر خود را نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم آورده و نمی توانست که مادر را بگذارد بسبب
رعایت حق مادر حق تعالی او را از هجرت معذور داشت و مولانا سلطان
ولد قدس سره در مثنوی میفرماید که والده حضرت اویس رضی الله عنه را بعد
از رفتنش بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم منع میکرد و میفرمود که

خدمت مادر ترا بهتر است پس آنحضرة رضی الله عنه بجهت رعایت خاطر او خدمتش را
نگذاشت و بحضور آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مشرف نشد شیخ یحیی شرف الدین
منیری قدس سره در مکتوبات میفرماید ای برادر علم نیت بغایت دقیق و لطیف است
هر کسی بدان راه نتواند و هرچه صاحب کند براندازه نیت خود کند که نیت هر کسی براندازه
ایمان است مقلد را براندازه ایمان تقلیدی و مستدلی را براندازه ایمان استدلالی
و عارف را براندازه ایمان شاهد نتیجه عجب کاری صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه
زن و فرزند در مکه گذارد و هجرت با مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم کند و خواجه
اویس رضی الله عنه مادر بگذارد و چون نظر بر نیت ایشان کنی هر دو بزرگان
برابرند و در سلف بعضی بوده اند که ترک طاعت کرده اند چون ایشان را
در آن نیت بود ابن سیرین نماز جنازه حسن بصری رضی الله عنه نگذارد گفت
مرا نیت نیست اینجا بزرگان میگویند باشد که ناگذاردن ایشان از گذاردن
دیگران بهتر بود در ثواب چه دانی که مردان چرا نماز کنند و چه دانی نمی
کنند و چه دانی که چرا حج روند و چه دانی که نمیروند اهل رسم و عادة اینها
سرگردانند لابد رسم و عادة دیگر است و راه انبیا و اولیا دیگر صلوات الله
علیهم اجمعین تا اینجا عبارت مکتوبات است پس جائز است که حضرت اویس

رضی الله عنه در ترک صحبت حضرت پیغمبر صلی الله نیت نداشته باشد والله سبحانه
اعلم و مولانا علی بن سلطان قاری در معدنی العدنی میفرماید که به راستی گمان
فرا آنست که قطب ابدال در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت
خواجه اویس بود رضی الله عنه بنا برآن که مستور الحال بود و گفته است امام یافعی
رحمه الله علیه که تحقیق پوشیده کرده است احوال قطب و اکثر غوث است از عوام
و خواص از برای غیرت که از خدا تعالی براوست و تاکید میکند آنرا آنچه در
در حدیث واقع است اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری
انتهی و از کلام هدایة الاعمی نیز معلوم میشود که قطب در زمان حضرت صلی الله
علیه و سلم حضرت اویس بود رضی الله عنه بود چنانچه در مایعه عنقریب مذکور خواهد
شد و مولانا علی حمزه بن علی ملک بن حسن الطوسی المنسوب الی احمد بن محمد
الرحی الهاشمی المروزی المولد و الاسفراینی المحتد تعرف باوزی رحمهم الله
در جواهر الاسرار میفرماید که در خبر است که میان قطبین ملاقات نیست چنانکه
میان شیخ رکن الدین علاء الدوله و خواجه عمادی میان حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم و عصام قرن عم اویس قرنی بود رضی الله عنهما ملاقات
نشد انتهی پس بنا بر قول مولانا علی حمزه رحمه الله که در میان قطبین ملاقات

بصحت رسید

واو بر قطب ... و دو ... بود علیه السلام

فضلی عبد الرحمان ... نسخ ... الله

بیان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و بیان حضرت خواجه اویس قرنی
نباشد صحیح و درست باشد بدین سبب

واقع نشد والله اعلم و مولانا علی هجویری رحمه الله علیه در کتاب کشف المحجوب
میفرماید و همچنین بعینه در مجالس المؤمنین و تذکرة الاولیاء منقول است
که حضرت اویس رضی الله عنه ممنوع گشت از دیدار پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
بدو چیز یکی غلبه حال و دیگر حق والده که تعلق احوال او و تعظیم شریعت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم ملک متعالی است و در تذکرة الاولیاء این لفظ زیاده
کرده است که مادر او نابینا، فرتوت و دست و پا سست شده بود نه
و شیخ ابو بکر بن اسحاق محمد بن ابراهیم بن یعقوب النجاری الکلاباذی
رحمه الله علیه در کتاب تعرف لمذهب التصوف میفرماید که یکی بوقت آن
باشد که غائب گردد از اوصاف خود تا خلق ویرا بنظر دیوانگی و بیهوشی
شد و ویرانی خبر شمارند از بهر آنکه زائل گشته باشد از وی تمیز
کردن در موافقت تن خود و طلب کردن حظوظ خود نه خلق را باوی
صحبت ماند و نه وی با خلق آرام ماند زیرا که عقل خود را کل بحق مشغول
کرده است و ویرا فراغت صحبت خلق و نفس نمانده است تا چون حال
چنین گردد خلق بسبب آنکه از وی موافقت خود نه بینند و ویرا از خود
متفرق بینند گویند که وی دیوانه و بیهوش است و در امت چنین بسیار

بوده اند چون بلال حبشی و مغیره بن شعبه و اویس قرنی رضی الله عنه پس از کلام
کشف المحجوب و از کلام تعرف و از مجالس المؤمنین معلوم شد که حضرت اویس
رضی الله عنه مغلوب الحال و فانی الصفة بود و هرچه از فانی و مغلوب الحال
در حالت طمع و سکر از اقوال و افعال صادر گردد که بظاهر منکر و شنیع نماید
و مخالف احکام شرع و عرف باشد آنهمه عفو و معاف است و آنکس در چنین
امر معذور و نا ماخوذ است منکرات و شطحیات که از بعضی کبراء و کمل اولیاء
بلکه از رسول خدا و اصحاب او صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم واقع شده همه
ازین مقام است چنانچه در تعرف می آرد که حضرة عبدالله ابن عمر رضی الله
عنهما در طواف بود چون در طواف مردی بروی سلام گفت حضرت
عبدالله رضی الله عنه جواب سلام باز نداد پس آن مرد پیش حضرت امیر
عمر رضی الله از وی گله کرد که بر عبدالله در طواف سلام کردم مرا جواب
نداد آنحضرة عمر رضی الله عنه این واقعه را از عبدالله پرسید عبدالله جواب
گفت که درین مقام با خدا تعالی کلام میکردم و مغلوب دیدار وی گشته
بودم از سلام این کس خبر نداشتم پس آنحضرت در آن کار معذورم و نیز در شرح
تعرف است که بزرگی بود که او حامد دستانی نام بود چنان مغلوب گشته

بود که ترک نماز کردی چون در مقام نماز استادی و الله اکبر گفتی بیهوش گشتی
و بیفتادی عمری برین گذشت و هم درینحال از دنیا رفت میگوید مؤلف
احقر که درینوقت و زمان که آخر زمان است بزرگیست عبدالخالق نام
قدس سره و در زمین هانسی مینماید که حالت سکر و فنا بمرتبه بروی غالبست
نمیتواند که نماز ادا کند چون در صف بایستد و لفظ الله اکبر از امام بشنود
و در سکر بیهوش گردد و استاده بماند و به برکوع و سجود و قعود وغیره
از افعال نماز نتواند که ادا کند و چون امام و جماعت از نماز فارغ شوند
سرایندگان خارج از مسجد بنشینند و سرود گویند چون آن بزرگ را
آواز سرود بر گوشش افتد بعد ساعتی از سکر و بیهوشی در افاقت
و صحو آید و خبردار گردد و در بعضی نمازها همچنان بیخبر و در سکر افتاده ماند
و سوای نماز هم اگر لفظ الله اکبر و یا آیتی از قرآن مجید بشنود بمجرد شنیدن
بیهوش گردد باز چون سرود کنند خبردار شود تمام عمر او بدینطور
میگذرد و این فقیر حقیر در صحبت آن بزرگ نشسته و بزیارت وی
21 مشرف گشته ام و تمام قصه چنانچه آفتاب روحانیت آنحضرة اویس رضی الله
عنه بر وجود آن بزرگ از راه باطن تافته و ارشاد و تلقین یافته

مالان از فیض امام الفقرا
خواجه عبدالخالق رحم

وانوار فیض و کرامت حاصل ساخته بالمواجهه از زبان مبارک ایشان شنیده
شد اوصاف و مناقب او زیاده بود بر یقدر اکتفا نمود تا انمختصر دراز
نگردد در شرع توقف میگویند که مقام انبیا علیهم السلام بالاتر از مقام
همه است پس چون است که هیچ پیغمبر مغلوب نگشت و شریعت ایشان
ساقط نگشت دیگر یرا چرا روا باشد جواب آنست که انمقام معذوریست
و معذور داشتن در تقصیر بود و انبیا علیهم السلام از تقصیر منزه اند
و دیگر انبیا پیغمبران اند در میان خلق و حق شریعت بدیشان قائم گردد
و دیگر ازار است کنند چون خود گریز کردند دیگرانرا چون راست کنند
انتهی باز آئیم بر مقصود و مختار و صحیح ترین اقوال در سبب جدا ماندن حضرت
اویس رضی الله ملاقات نا نمودن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
همین غلبه احوال و غیبت و فنا و محویت است که در ذات آنحضرت اویس
رضی الله عنه بود نشاید و لنزد کسی را که طعنه کنند و نسبت عیب و منقصت
نماید بذات شریف آنحضرت رضی الله عنه که از صحبت پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم تکلف نمود حاشا و کلا در سال پنجاه و هشتم از مائة دویم و
از الف دویم که فقیر مؤلف این لطائف بلا هو رضا نها الله عن الشرور

معرفت براه که مکان و مسکن بندگی عبد الخالق قدس سره مذکور بود عبور نمود تا
بسعادت زیارت مستعد گشت و از انوار دیدار و از فوائد گفتار منور و مستفید
شد این لطائف تالیف خود را بخدمت ایشان عرضه داد چون بواسطه عارضه
بصارت چشم ظاهر که نقصان یافته بود از خواندن معذور بودند فقیر راقم
که چیزی از لطائف برخوان شروع کردم چون بدینمقام رسیدم که حضرت
اویس رض بواسطه اشتغال بخدمت مادر از ملاقات ظاهر حضرت رسالت
پناه ممنوع ماند فرمودند که خاموش باش و بشنو که مراد از مادر روح قدسی
که از پی آدم باشد نیست و کسانیکه اینچنین فهمیده اند غلط کرده اند باید دانست
که اینجا نکته ایست پوشیده که ظاهر بینان از آن محروم ماندند و اضح الحنان است
که چون پادشاه ازلی و سلطان لم یزلی غرض نه بحکم کُنتُ کنزاً مخفیاً
فَاَحبَبتُ اَن اُعرَف فخلقت الخلق خواست که از نور وحدت ظهور کثرت کند و عالم
از کَتم عدم بصحرای وجود آورد در آنوقت دریای وحدت دیگر نور مطلق بجنبش
درآمد و جوشش نمود از آن جنبش و جوشش اول بار نور محمدی صلی الله علیه وآله
و اصحابه وسلم مانند حباب بر آن دریا بر آمد چنانچه میفرماید اول ما خلق الله نوری
و این نور را تم الانوار نامیده اند و اتم ترمان فارسی مادر را گویند چنانچه تولد

وخروج فرزندان از مادر باشند همچنین ظهور وجود سائر انوار مخلوقات و
موجودات از آن نور محمدیست صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه فرموده‌اند انا من نور الله
والمؤمنون من نوری و این نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم از ازل تا ابد مانند حباب
بدریا اتصال و معیت بنور ذات هویت مطلق است اصلاً جدائی و فرق نیست
مانند حباب گاهی غیب ذات هویت گردد و گاهی بالا جلوه نماید پس
سالک راه حق چون لطیفه خفی تصفیه و تزکیه کرد اسم ذات خود را مشغول کند و بتکرار
مواظبت و مداومت نماید و این شغل بحد کمال رساند پس نور اسم ذات در
تمامی بدن و جمیع اعضا و جوارح ذاکر سیر کند و از سر تا پای مو بمو سریان
و سرایت نماید درین هنگام از سلطنت و عظمت اسم از سائر اوصاف
بشریه و کدورات طبعیه تسلط شیء و محو شود و شعشعه لمعات نور ذات پاک مطلق
اشتعال گیرد و سالک همین نور گردد و این نور بمتبوع و مرجع خود که نور محمدیست
عروج کند و بنور حقیقی اتصال یابد و محو و مستغرق گردد اینجا فصل و فرق نخواهد شد
جدائی و طاقت نیارد مگر کسی که برای ارشاد و تکمیل باز فرستند گویا قطره بود
بدریا پیوست و ذره بود در آفتاب گم گشت پس درینجا سر قول باریتعالی
ظاهر گردد که کل شیء هالک الا وجهه و معنای آیه کریمه کل من علیها فان

ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام آشکارا شود پس بدین تفصیل
ظاهر گردید که معنی قولی که اویس رضی الله بواسطه خدمت (مشتغل) مادر از ملاقات ممنوع بود
یعنی که مراد از مادر رهنمون مادر ام الانوار محمدیست صلی الله علیه وآله وسلم یعنی حضرت
اویس رضی الله عنه مشغول بنور محمدی بود صلی الله علیه وآله وسلم یعنی محو و
مستغرق آن نور بود یعنی طاقت دوری و مهجوری نداشت فافهم فانه لطیفة
شریفه و بعد از آنکه این لطیفه از زبان مبارک بندگی عبد الحق قدس
سره مسموع شد کتاب تمهیدات که تصنیف مستطاب یزدانی عین القضاة
همدانی بدست افتاد هنگام مطالعه بعضی عبارات آن کتاب از کلمات قدسیه
آن عین القضاة بنظر آمد که مراد از مادر ام الانوار است مگر فرق همین است
که از تقریر بندگی حضرت عبد الحق قدس سره مراد از ام الانوار نور محمد
است صلی الله علیه وآله وسلم و از کلمات قدسیه عین القضاة مراد از ام
الانوار نور ذات مطلق حق است سبحانه و تعالی شانه و فی الحقیقه هیچ فرقی نیست
از ناطق صادق بشنو من یطع الرسول فقد اطاع الله و ما رمیت
اذ رمیت ولکن الله رمی و انا احمد بلا میم ز احمد تا احد
یک میم فرق است همه عالم میان میم غرق است عین القضاة تمهید ثانی

از تمهیدات میفرماید که اویس قرنی رضی الله عنه محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را
بحقیقت بدید و قصد صورة نمود زیرا که مقصود از دیدن صورت واقعی معنی است
چون معنی حاصل آید صورت حجاب آید عالمان نارسیده روزگار عذرها در پیش نه
نهند نمیدانند که او در بوده ام اصلی بود و عنده ام الکتاب در اصلی نگذشت
که آدمی که او در اصلی بود میدید صورة فرزند او که محمد صلی الله علیه وسلم باهم تبیع او باشد
مگر آن نشنیده که مجنون را گفتند لیلی آمد گفت من خود لیلی ام و سر گریبان
خود فرو برد یعنی لیلی با قربت و فنی لیلی اویس رضی الله عنه و استغراق ام اصلی
غیر وجود خویش نمانده بود بلکه خود را در همه و با همه بلکه همه میبافت اویس رضی الله
عنه محرم قلب بزرگ بود مع بقائه الان کما کان بیت تن زجان و جان
زتن مستور نیست لیک کس را دیدن دستور نیست وهم در تمهید میفرماید در واقعه
اویس قرنی رضی الله عنه انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن از
مکاشفات ذات اقدس من رانی فقد رای الحق شده بود مکاشف
صورت ظاهری حضرت علیه السلام نمانده بود و کشف معانی فرزندان من نظر
الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة بحضرت خواجه اویس
قرنی رضی الله عنه ورود یافته و مظهر اتم و مظهر العجائب محمد رسول الله صلی الله

علیه

علیه وآله وسلم در قالب اویس رضی الله عنه مشاهده و معاین بود جمله حرکات یگانگی
حضرت صلعم در قالب شریف وی بوده و لهذا حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه
معراج خویش بآن درویش شریف از ان فرموده و تشفعات بدان پاک اویس
رضی الله عنه بسته اید و ست طریق موحدان بر طریق معنوی صلی الله علیه وآله
وسلم معیار گردیده شب و روز در جامه اویس رضی الله عنه خالق او در موجود
بود از ین سبب بعضی اعجاز مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در جامه اویس سر
میزد لاجرم اویس رضی الله عنه بظاهر در مدینه مبارک داخل مشغول گردیده
توجه ذاتی وجه گردیده که من عرف الله کل لسانه در کار باید داشت از این که
در مطالعه ام الکتاب یا مکتوب فی پرده است تفرقه نداشت عالمان نارسیده
عذرها در پیش نه آرند نمیدانند که اویس رضی الله عنه ام اصلی داشت اللهم
صل علی محمد لا انا من نور الله وکل شیء من نوری
وفی انفسکم افلا تبصرون معاینه داشت چون تجلی ذات مطلق آتشی
از زیتونه مبارکه تافت رخت هستی اویس رضی الله عنه تمام بسوخت و
هم در تمهید هم میفرماید که انبیا علیهم السلام بر رسالت و فا نه غیر مشغول شدند
اویس را رضی الله عنه گفتند با ما موافقت کن و ما را باش مجرد شاید که عشق

اویس رضی الله عنه با صورت پنهان گوید در عشق ملامتی و رسوائی بی بهره کار و
شدن و گبری و ترسای بهر پیش همه عاقلان بر غنایه نه در ره ما سودا و
سودای بر تا اینجا کلام تمهیدات بود عجب حالیست ویس چه رتبه که یار در
کنار خفته و محبوب در حضور پرده نهفته و از بیرون صد ندای خورشش
فراق میدهند و هزار نالهای سوزش اشتیاق مینماید گاهی سخنی از سر شوق
میگویند واشوقاه الی لقاء اخوانی و وقتی بامید بوی یمن پیراهن
میکشیند که انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن **بیت** بوی جان می آید
از سوی عدن ٭ از دم جان پرور اویس قرن ٭ خلقی در آن حیران و عالمی
سرگردان کس نمیداند که این چیست این بو العجبها و دیوانگیها عشق است
عاشقان دانند عاقلان دیوانگان شناسند نه فرزانگان **بیت**
عاشقانرا درد و بدنامی خوش است ٭ عاشقانرا سوز و ناکامی خوش است
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه وسلم **لطیفه هفتم** در مستور ماندن آنحضرت
رضی الله عنه در دنیا و آخرت از آنحضرت رسالت پناه صلعم حضرت سلطان
ولد قدس سره در مثنوی خود میفرماید که بعضی اولیا مشهور اند و بعضی مستور
درجه مستوران بلندتر است از مشهوران از این سبب مشایخ بزرگ رحمهم الله

و نه اسیر و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

تعالی همواره در تمنای و آرزوی آن بوده اند که از آن مستوران یکی بو بیابند
وانبیا علیهم السلام نیز همین آرزو داشتند چنانچه حکایت موسی و خضر
علیهما السلام در قرآن مجید مذکور است که واشوقاه الی لقاء اخوانی و تضرع
وابتهال خواست از حضرت ذو الجلال ملاقات خاصی و فرمود واجب
الوجود که خاصی از خواص بر تو خواهد آمد حضرت علیه السلام با عائشه صدیقه
رضی الله عنها فرمود که یکی از خاصان خدا بر در ما خواهد آمد لیکن اگر
اتفاقاً من در خانه نباشم او را نوازش و دلداری در خانه بنشان
تا آمدن من و اگر از نمیخ متعذر شود و قبول نیفتد باری حلیه او را بقدر امکان
ضبط کن که در شنیدن حلیه آن فایده عظمت پس آن خاص بیامد و خبر محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم پرسید آنحضرت در مسجد بنماز مشغول بود عائشه
صدیقه رضی الله عنها او را اعزاز نمود و گفت اندرون بیا تا ترا بجای بنشینم
گفت اندرون مرا کار نیست باید که سلام من بمصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
رسانی چون حضرت بخانه پیش عائشه رضی الله عنها آمد عائشه رضی الله عنها
خبر داد و سلام آن خاص رسانید آنحضرت صلعم فرمود که یا عائشه حلیه و صورت او را
بیان کن **نظم** عائشه چون گفت حلیه او ٭ اشک از چشم شد روان چون جوی

مصطفی گفت از خوشی بیهوش شد ، همچو دریا در آمد اندر جوش شد از جهان بیهوشی
چو باز آمد قطره اش بحری ز در لرز آمد بر زبانش رواه گشت اسرار +
مستمع غرق شد در آن انوار در تذکرة الاولیا میگوید که خواجه کائنات
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود احب الاولیاء الی الله الاتقیاء الاخفیاء
یعنی دوستترین اولیا نزد خدا تعالی پرهیزکاران اند چنین پرهیزکاران اند
که پوشیده شده اند صحابه گفتند یا رسول الله این در خود نمی یابیم سید عالم
علیه السلام گفت شتربانی است در یمن او را اویس خوانند قدم بر قدم او
نهید و این حدیث بعینه در رساله بحر الرموز هم مذکور است و در حیوة الذاکرین
و شرح تعرف که عربی است این حدیث را باین لفظ آورده که گفت ابو هریره
رضی الله عنه که بدرستی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ای ابو هریره
بدرستی که خدا تعالی دوست دارد از خلق خود برگزیدگان را که پوشیده
شدگان اند تا آخر حدیث صحابه گفتند یا رسول الله خبر ده ما را از آنکه فرمود
که آن اویس قرنی است شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در کتاب اخبار الاخیار آورده
که شیخ حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه در کتاب اصول الطریق میفرماید مردان
راه که روی ایشان بدرگاه است سه طائفه اند در کلام مجید آمده است

الذین

الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم
مقتصد ومنهم سابق بالخیرات معذورانند و مشکورانند
و فانیانند معذوران آنها اند که بعد الایمان بآیند و اقرار هم بتوحید
بحضرت حق نیایند و اگر آیند دیر آیند و آهسته آیند و از خطاب ساعی غافل
باشند و مقتصدان آنها اند که بالایمان همعنان آیند و با اقرار هم رکاب
و فانیان آنها اند که خطاب الست بربکم بیاد دارند و جواب قالوا بلی
فراموش نکرده اند و در پنهان پیش از دعوت بحکم خطاب ازلی وجواب
لم یزلی اجابت کرده اند در بدایت کار بطلب نهایت اسرار بر آمده
اند از ینها بسیار بوده اند که پوشیده رفته اند و کسی نام ایشان ندانسته
اند و نشان ایشان نشناخته و تنی چند را که بشناخته اند بتعریف خواجه
ما محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم شناخته اند و اگر نه نام و نشان
ایشان کسی ندانستی و نشناختی یکی از ایشان ابو بکر صدیق رضی الله عنه
که پیش از دعوت بطلب رسالت بر آمده و مرورد خود را در طلب کرده
و یکی از ایشان علی بود رضی الله عنه پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت
گشت و یکی از ایشان سلمان فارسی بود رضی الله عنه که پیش از دعوة

در طلب هدایت بوید و صدق عهد میثاق از خود بجوید و یکی از نیات خواجه اویس
قرنی بود رضی الله عنه که اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تعریف نکردی
نام او از هیچ دیوانی بر نیامدی و نشان او هیچ دفتر ثبت نکردندی
زهی نکتت که در حضرت عزت داشته که در دنیا چیزی تنها داده از دنیا
بر نهشت آزاد آمده بود و رفت انتهی و بتحقیق سبب کتمان و ستر این طائفه
رحمهم الله تعالی بواسطه غیرت است که غیب است در حق محبوب حیات شده حق تعالی
غیورست که ان الله غیور روا ندارد که دوستان خود را منظور اغیار
سازد و ملکه محبان نمیخواهند که محبت ایشان بر عوام ظاهر گردد و سبب غیرت و غیر
از نعوت محبت است چنانچه شیخ محب الله قدس سره در بعضی حواشی خویش
که بر کتاب خود که مسمی است ترجمة المراتب اللارفعة کرده است میگوید که
رئیس الموحدین محی الدین عربی قدس سره در باب یکصد و هشتاد و هشتم
که از کتاب فتوح میفرماید که طائفه محبان که موصوف اند بغیرت انتهی
که موصوف اند بکتمان و سبب آن کتمان غیرت است که غیرت از صفت
محبت است ظاهر نشوند و یک عوام که ایشان محبان اند و بمقام حضرت
رسالت پناه است صلی الله علیه وآله وسلم که آنحضرت وصف کرد نفس

خود را

خود را بها اغیر که تفصیل غیرت است پس پوشیدن محبت خود را بمزاح کردن و ملاحیه نمودن
کودکان و بد دستی کردن با زواج و اولاد و یاران خود رضی الله عنهم انتهی
کلامه پس اکنون فهم کنی که بر حضرت اویس رضی الله عنه رضی الله عنه محب بوده
هم ته محبوب خود میخواست که در نظر مردم ظاهر گردد و نه حق تعالی روا داشت که
آنحضرت نزدیک خلق منظور و مشهور شود چنانچه فرمود سبحانه که اولیائی
تحت قبائی لا یعرفهم غیری این بود مستور ماندن والله اعلم بر مستور ماندن
آنحضرة بسبب رشک و غیرت اشاره میکند قول مولانا علی قاری رحمة الله علیه
که در لطیفه ابعد از امام یافعی علیه الرحمة نقل کرده است در آنجا بیان تا معلوم گشت
مخدوم جهانیان علیه الرحمة در مقرر نامه فرزندی میفرماید روزی امیر خراسان
یادشاه بمنزخوانی مملکت خویش اکابر و صدور درویشان کنج نشینان
از برای ملاقات بهم کرد ولیکن خواجه اویس قرنی رضی الله عنه را نکرد چون
او بازگشت از مملکت خواجه اویس قرنی رضی الله عنه مناجات کرد گفت
خدایا چنانچه بدنیا مرا مستور داشتی که بلطف در آخرة همچنین مستور
داری هاتفی گفت که ای اویس ما دعای ترا قبول کردیم خواجه اویس
رضی الله گفت آنها در آخرة که اجتماع هژده هزار عالم گردد در آنجا پرده

حجابی نباشد فرمود چگونه مستور نمانیم فرمان شد که بقدرت خویش مقصد موحدان
بصورت تو آفرینیم و ترا درمیان ایشان مستور آرم که دوستان من بدارین
چنین مستور اند که غیر از ایشان کسی شناسد که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم
غیری در کتاب گنج هدایة که آنهم از جمله ملفوظات حضرت مخدوم جهانیان است
علیه الرحمة چنین نوشته شده بنظر آمده که روزی بادشاه یمن بر خواجه اویس
قرنی رضی الله عنه برائی ملاقات آمد خواجه در خانقاه محکم بست و آمدن نداد
روی بر پیش درخیدان و رنگ کرد که البته در باز گردد سبب کاری و تا
آنکه ملاقات نکرد باز گشت والله اعلم مولانا علی قاری رحمة الله علیه در شرح
مشکات میگوید که مخفی نیست که بدرستی وجه خفائی وی رضی الله عنه این بود
که وی مستجاب الدعوت بود در ماده استغفار پس اگر ظاهر بودی روی ر
آوردندی بوی تنگ و بد مستور و غیر منغور پس ممکن نشدی ویرا استغفار برای
همه و اگر ممکن شدی ویرا امتناع کردن از بعض زیرا که این موجب وحشت و کشف حال
گردد والله اعلم و قاضی عبد الصمد در ملفوظ حضرت مخدوم نوح قدس سره میگوید
که در شرح مشارق و در کتاب روضة الریاحین امام یافعی رحمة الله علیه
بلندی حالات و علو مقامات خواجه اویس رضی الله ذکر یافته و گفته که بود

و از اولیا خفی کریافته نمیشد اگر حضرت نبی علیه السلام خبر نمیدادند از اویس ره
که از اصحابش از مراد پس از آن از قرن پس از آن یمنی بود هر آئینه کسی او را نمی
شناخت در یکی از رسائل نوشته است که حق سبحانه و تعالی را اگر دهی اند
که در هر آنا ابدال و اطراف انبیا و از حضرت لا مکان این میخواهند که اللهم
استرني في عبادك وبلادك یعنی بار خدایا بپوشش مرا بندگان
خویش و در شهرهائی چنانکه اویس قرنی رضی الله عنه در عالم بیرت شتربانی
پوشیده بجز مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم هیچکس در نیافت که اویس کیست
و در وی چیست و در روز محشر هفتاد هزار ملک بصورت اویس رضی الله
عنه در ظهور آرند و هیچکس نیدو راه نبود که در تذکرة الاولیاء و سلک
سلوک میگوید در خبر است که فردای قیامت حق تعالی هفتاد هزار فرشته
بیافریند بر صورت اویس رضی الله عنه در ظهور آرند در میان ایشان در عرصات
در آید و به بهشت رود تا هیچ آفریده واقف نگردد الا ما شاء الله که در آن
میان اویس رضی الله کدام است که در سرای دنیا حق را در زیر قبه تواری
عبادت میکرد و خود را از خلق دور میداشت تا در آخر نیز از چشم اغیار
محفوظ ماند که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری و در سلک سلوک

اینقدر زیاده آورده است که خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم از کوتنگ خود
بیرون آید چنانکه کسی مر کسی طلب کند از حضرت عزت خطاب آمد که کرا
میطلبی گوید الٰهی او کجا است فرمان آمد فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر گوید که او نمیخواهد که مرا ببیند فرمان رسد ترا که ببیند از برای ما شد
آنکه مرا دید ترا چه بیند و دیدن تو ما چه سود کند و دیدن ما بی تو چه زیان
دارد مولا جامی در دلیل الذاکرین ملفوظ حضرت مخدوم نوح قدس سره
میگوید که شب معراج درة التاج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بر
طارم فلک الافلاک بر تخت مرصع نورانی در جادر لمع فیوضات ربانی قالب
روح جسمانی معائنه کردند و مشاهده فرمودند که سر اوقات تا مستار رب
کرا یا رای آنکه بفراغت پای گستاخی دراز کند صورة واقعه حیرت جرئت
جرات کیست جبرائیل علیه السلام امین گفت که این قالب روح پر فتوح
شیخ اویس رضی الله عنه قرنی است که در عشق تو دم زده و در بیدای درد
فرقت قدم فشرده و ساعتی آرامیده در کتاب داود آنکه که تصنیف
داود ابن قائم قاطنی متوطن دیره اسماعیل خان است که بروایت صاحب
مستقیضی و امام یافعی از سید التابعین محب محبوب حقانی عاشق معشوق

سبحانی

سبحانی حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله عنه در شب معراج آواز غره غره خواب
بگوش همایون آنحضرة صلی الله علیه وآله وسلم رسید پرسید که این آواز غره
غره کیست جواب شنید که این آواز غره غره اویس قرنی است رضی الله عنه
و چند فرشتگان موکل آن کرده ام که این آواز مرا بسیار پسند است شیخ
شرف الدین در مکتوبات چنین می آرد فردای قیامت چون حضرت رسالت
پناه همه مؤمنان در بهشت در آید گوید خداوندا همه مؤمنان امت من را دیدند
و من ایشان را دیدم مر اویس قرنی رضی الله عنه که وی مرا ندید و من او را ندیدم
جواب آید ترا که ببیند از بهر ما ببیند اگر ما را یافت اگر ترا نه بیند چه زیان
دارد هر که در سر محبت بنده شد تا ابد هم محرم و هم زنده شد: هر که او
از دار دنیا پاک شد: نور مطلق شد اگرچه خاک شد لطیفه هشتم باید دانست
که حضرة اویس رضی الله عنه چون بمیدیهای بلاهای دنیا بدیده بصیرت
و چشم یقین معائنه کرده بود لابد تنهائی و جدائی از خلق اختیار
کرد و خود را از دنیا و از اهل آن نفور دستور نمود و گمنام و بی نشان
ساخت در هر دو جهان و این از و خاصیت تا الآن در روحانیت
آنحضرت رضی الله عنه باقیست هر طالب او را توفیق الٰهی یاوری نماید و

وبشرط محبت وخلوص عقیدت روی توجه والتجا بروحانیت آنحضرت
رضی الله عنه آرد امیدست که بیمن وبرکت فیض روحانیت انقطاع کلی
او را دست دهد از بلا ومحنت دنیا واهل آن برهد چنانچه خواجه محمد پارسا
قدس سره در رسالهٔ قدسیه میفرماید که سبب انقطاع تام واتصال الوهیت
ملک انام توجه واشتغال محبت است بروح مقدس افضل التابعین حضرت
اویس قرنی رضی الله عنه ونیز در قدسیه بجای دیگر اثر توجه بروحانیت
اویس رضی الله عنه انقطاع تام وتجرد کلی از علائق ظاهری وباطنی
بود نصیب مریدان ومعتقدان سلسلهٔ علیهٔ اویسیه اینست که بحکم
متابعت خود را از دنیا واهل آن دور دارند وعزلت وگوشه نشینی اختیار
کنند واز خلق وآمیزش آنها بالکل جدائی وتنهائی گزینند اللهم
ارزقنا متابعة بحرمة حبیبک وخلیلک صلی الله علیه
وآله وسلم لطیفه نهم در معنی مراد حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن حضرت سلطان ولد
قدس سره در مثنوی میفرماید که هر روز حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم وقت غروب باصحاب بیرون شهر رفتی وروی مبارک

بسوی

بسوی یمن کردی وبعد از آن فرمودی انی لاجد نفس الرحمن
من قبل الیمن وحالت نمودی واز خویشتن بیهوش گشتی وسر
بزانوی یکی صحابه رضی الله عنهم نهادی ودر خواب رفتی باقی بود ستور
نیست گفتن العاقل یکفیه الاشارة مصرع درخانه اگر کس است یک حرف
بس است وشیخ فرید الدین قدس سره در تذکرة الاولیا میگوید که
گاه گاه خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم روی بیمن کردی وگفتی
انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن یعنی نسیم راحت از
جانب یمن می یابم وهمچنین بعینه شیخ ضیاء الدین نخشبی رحمة الله علیه
در سلک سلوک گفته است لیکن بجای نفحة نفس ریح آورده است
شیخ شرف یحیی منیری قدس سره در مکتوبات میفرماید یکباد لطفی بود
بر سینه سوخته شتربانی یعنی اویس قرنی رضی الله عنه وزید فرشتگان
بیهوش گشتند چون بهوش باز آمدند جبرئیل علیه السلام را گفتند ما در غصه
هزار سال نیافتیم که در عهد قاب قوسین نه آید جبرئیل علیه السلام از رسالت
پناه صلی الله علیه وآله وسلم پرسید فرمود آنحضرة صلی الله علیه وآله وسلم
انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن این نسیم ریح از سینهٔ

اشتر بانی است که دیر مست کرده است **بیت** شور در شهر فکند آن بت زنار پرست · چون خرامان ز خرابات برون آمده است · در مجالس المؤمنین نقل کرده است که غوث المتأخرین سید محمد نوربخش نور الله مرقده در شجرة الاولیا که جملهٔ تالیفات اوست آورده است که اویس قرنی رضی الله عنه آنکسی است که وصف کرده است او را رسول صلی الله علیه و آله و سلم بولایت فرموده است که انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن پس کسیکه وصف کرده باشد او را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس نیست حاجت او را بسوی وصف هیچ یکی از امت سید التابعین حیدر بن علی الآملی رحمه الله علیه در اوائل کتاب منبع الانوار ذکر نموده بنا بر جلالت قدر اویس قرنی رضی الله عنه و اطلاع از روی کشف و ذوق بر اسرار آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم وقتی طرف یمن استنشاق روائح انفاس شریفهٔ او میکرده اند در حق او فرموده که انی لاتنشق روح الرحمن من طرف الیمن و مولانا بدر الدین جعفر بدخشی رحمه الله علیه در کتاب خلاصة المناقب آورده است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با کمال مقام خود روی مبارک خود بجانب یمن کرده بیدی و جامه را از سینهٔ بی کینه

خود دور کردی و فرمودی که انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و مراد از خواجه اویس بود رضی الله تعالی عنه تا اینجا کلام مجالس المؤمنین بود و حجة الاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه در کتاب احیاء العلوم میفرماید که بزرگداشت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شان حضرت اویس رضی الله عنه را پس فرمود که انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن و اشارة کرد بسوی وی رضی الله عنه و در شرح احیاء العلوم نیز میگوید که اشاره نفس الرحمان بسوی حضرت اویس است رضی الله عنه و مولانا علی ابن سلطان محمد قاری در معدن العدنی حضرت اویس میفرماید که شیخ میفرماید که شیخ علاء الدوله سمنانی گفته که قطب در زمان پیغمبر خدا صلعم عاصم عم اویس بود رضی الله عنهما و حدیث انی لاجد نفس الرحمان من قبل الیمن در حق او واقع شده و همچنین بعینه مولانا یعقوب چرخی رحمه الله علیه در رساله که در بیان اقسام اولیاء تالیف کرده است گفته مولانا حسن بن معین الدین میبدی نیز در فواتح میگوید که قطب اول در زمان صلعم عصام قرنی بود عم اویس رضی الله عنهما چون متوفی شد این عطا احمد بود از دیهی که میان مکه و یمن بود لیکن مولانا علی قاری رحمه الله علیه در معدن العدنی میگوید

که ظن من آنست که قطب ابدال در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حضرت اویس
بود رضی الله عنه زیرا که مستور الحال بود امام یافعی گفته است که بدرستی قطب ابدال
مستور الحال باشد از برائی رشک و غیرت که از جانب حق تعالی بروی است چنانچه حق تعالی
خوش گفته مولانا فرموده است که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری
والله اعلم و نیز از کلام مولانا یعقوب چرخی مفهوم میشود که غیر قطب
ابدال و قطب الارشاد اولیای عزلتیان بزمین برابر و ناپیدا است انتهی
و مولانا جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در کتاب شرح صدور فی
احوال الموتی والقبور و مولانا سید محمود در حیوة الذاکرین گفته اند که
حضرة اویس رضی الله عنه را چون دفن کردند و قبر را علامت نمودند چون
باز آمدند دیدند که در آنجا نه قبر است نه اثر انتهی پس ازین معلوم شد که حضرة
اویس رضی الله عنه از اقطاب بود که قبر او در زمین گم و ناپیدا گشت والله
اعلم در هدایة الاعمی میگوید بعضی بزرگان گفته اند که در هر شهری قطبی دیگر است
و قطب الاقطاب همه کس است پس اینها نگهبانان عالم اند و هیچکدام بمرتبه نبوة
نمیرسد زیرا که در عصر پیغمبری اینها بوده اند خصوصًا در زمان حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله وسلم حضرت اویس رضی الله عنه قطب بود که ادنی مرتبه نبوة

واکنون

واکنون درینجا باید دانست که لفظ یمن که در حدیث انی لاجد نفس الرحمن من
قبل الیمن واقع شده نام ولایت و بلاد است چنانچه در لطیفه اولی نیز ذکر
یافت لیکن در کتاب تمهیدات لفظ یمن در جاهای متعدده واقع شده
و ترجمه فارسی آن را مانند لفظ یمن براست کرده است و اصحاب الیمین نیز
مراد داشته والله اعلم بمراده و تمهیدات کلمات مقالات عین
القضاة همدانی است و مرحوم و مراد کلام مستان با ادراک و فکر عاقلان نتوان
فهمید اللهم انی اسئلك حبك وحب اولیائك واصفیا
ئك بفضلك وکرمك **لطیفه دهم** وهم در رفتن آنحضرة رضی الله
عنه برائی ملاقات پیغمبر علیه السلام در مجالس المؤمنین میگوید که روزی حضرة
اویس از مادر اجازة خواست برائی زیارة حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
زود مادرش گفت برو واگر آنحضرة صلی الله علیه وآله وسلم در خانه نباشد
باید که توقف نکنی و زود بیائی چون بزیارت رفت حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم در خانه نبود خواجه اویس رضی الله عنه بموجب گفته او زود بجانب مادر
رجوع کرد چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در خانه آمد نوری
در خانه دید که هرگز ندیده بود پرسید که در خانه کی آمده بود جواب شنود

که آری از یمن شتربانی اویس نام بود تحیتی فرستاده باز رفت پس حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آری این نور اویس است رضی الله عنه که در خانهٔ
ما هدیه گذاشته وخود رفته شیخ محمود در رسالهٔ بحر الرموز که ملفوظ بندگی سلطان
الواصلین برهان الکاملین حضرت شاه جلال الدین محمود اویسی جعفری است
نور الله مرقده می آرد نقل است که مادر حضرت خواجه اویس رضی الله عنه نابینا
وفرتوت بود از آنجهت حضرت خواجه اویس رضی الله عنه در خدمت او می بود
بواسطهٔ حکم شریعت و فرمانبرداری کردن مادر در خدمت سرور انبیا
صلی الله علیه وآله وسلم نرسیدی و همیشه اجازت طلبیدی مادر او رخصت
نکردی روزی خواجه اویس رضی الله پیش مادر عرض کرد که چهار پاس
رخصت بکنید مادر گفت که در میان هشت پاس باز پیش من حاضر شوید
حضرت اویس رضی الله عنه رخصت گرفته در مدینه آمد مادر مومنان حضرت
بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها اندرون خانه بود بغیر اذن اندرون
خانه داخل شد بی بی رضی الله عنها حیران ماند که این از کجا آمده است حضرت
اویس رضی الله عنه پرسید که خواجهٔ عالم صلعم کجا است زین المستورات فرمود
که در لشکر بیرون رفته است پرسید که کدام وقت خواهد آمد بی بی رضی الله عنها

فرمود که والله اعلم وقت نماز ظهر خواهند آمد حضرت خواجه اویس رضی الله عنه
گفت که سرور انبیا را سلام من خواهید رسانید چون سرور انبیا علیه
وعلیهم السلام بیامد بی بی رضی الله عنها سلام خواجه اویس رضی الله عنه رسانیدند
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که شما خواجه اویس رضی الله
عنه دیده اید بی بی فرمود که دیدم حضرت سرور کائنات صلی الله علیه
وسلم باز بیرون آمد صحابه را رضی الله عنهم فرمود که شتاب بیایید همه اصحاب
همون وقت حاضر شدند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که سوی من
روی بهبینید روی مبارک را دیدند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
خواجه اویس عنه نظر بی بی عائشه صدیقه افتاده او هم بخشیده شد و نظر بی بی
بر من افتاد هم بخشیده شدم نظر شما بر من افتاد شما هم بخشیده شدید
حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت علی کرم الله وجهه هم فرمود رخصت طلبیدند
که دیدار او ببینیم حضرت صلی الله علیه وسلم رخصت فرمود و گفت که بر کف دست
وی نشانی سفید است اما برص نیست چون عمر و علی رضی الله عنهما با لشکر رفتند
دعوت اسلام و مسلمانی نمودند و طلب خواجه اویس رضی الله عنه کردند کسی
خبر نداد چند روز گذشت یکمرد پیر و ضعیف آمده خبر داده که اویس قرنی

رضی الله عنه که شما جویید در فلان محله قرن است چون که اول ستون در آنجا
نهادند و زمین گاویدند از زیر زمین شاخ بیرون آمد و شاخ را در عربی
قرن گویند پس نام آن محله قرن نهادند پس آن یاران رضی الله عنهما در محله
قرن آمدند چند روز گذشت که یاران حضرت اویس رضی الله عنه را طلب
کردند هیچ نیافتند ناگاه آن مرد آمد و گفت ای مرد بعد از ادای نماز مغرب
درین راه بدو شش ابدال میروند همین را اویس گویند حضرت عمر حضرت
بلال رضی الله عنهما را فرمود که از خواجه اویس رضی الله عنه لفظ هو بر آمد
که هو بلال را رضی الله عنه حال مستولی شده بیهوش افتاد حضرت عمر را رض
عنه خبر شد او را برداشته پیش حضرت علی رضی الله عنه نهاد حضرت علی کرم
الله وجهه او را دم مبارک انداخت باز بهوش آمد حضرت بلال رضی الله عنه
پرسیدند که ترا چه حال شد حضرت بلال رض عنه روی سوی حضرت عمر خطاب
کرد حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که بعد از مغرب مردی بطریق ابدال
میرود میگویند که اویس رضی الله همون اویس است من بلال را رضی الله عنه
گفتم که شما هم نیز حضرت بلال گفت که من رفته عرض سلام کردم و از وهو
برآمد از شنیدن هو از هوش رفتم پس بتحقیق دانسته که اویس همون است

دوی سیوی روز حضرت عمر و علی بلال را رضی الله عنهم فرمودند که شما سلام ما
خواجه اویس رضی الله عنه برسانید و بگویید که اصحاب سرور کائنات برای تو
ملاقی شدن تو آمده اند و هیچ امر باشد ملاقات کرده شود و حضرت بلال
رضی الله عنه رفته سلام رسانید و پیغام گفت حضرت خواجه اویس رضی الله
عنه فرمود که روز جمعه نماز فجر همراه ما ادا کنید و لیکن رسیدن یمین هم همراه بیارید
چون علی الصباح روز جمعه شد سواری کردند چون بر بلندی رسیدند دیدند
که خلق انبوه است خرگاه استاده چون نزدیک رفتند حضرت خواجه
اویس رضی الله عنه بلباس شاهانه بر سر چتر نیخی کلاه و در زیر شاهانه
فرش انداخته و نشسته چون رفتند ملاقی شده بنماز مشغول شدند چون
از نماز فارغ شدند چند حرف حکایت کرده رخصت کردند پس آنجا خواجه
اویس رضی الله عنه خلافت وارث در حق خلق را اظهار ساخت و دل پژمرده
حیات و جان افسرده را تبا تی بفضل حق پیدا شد و از آنجا سلسله پیر و مریدی
و مریدی از حضرت اویس رضی الله عنه الی یومنا ظاهر است پس میگویند
که آن خرگاه و تنبو و جمع لشکر از درگاه رب العالمین فرشتگان آورده
بودند و لحال آنرا فرشته برداشته در عالم میگردد چو که آنرا هر جا ول

خوانند وقت صبح مانند نحل وکوشک مینمایند میگویند که همون خرگاه و تنبو
حضرت رضی الله عنه افاض الله تعالی علینا برکاته واوصل
الینا فتوحاته لطیفهٔ یازدهم در ملحقات امیر المؤمنین حضرت
عمر و حضرت علی رض با حضرت اویس رض مولانا اسمعیل بن عبدالله رحمهما الله
در نور المریدین شرح تنوف میگوید که چون حضرت اویس رضی الله عنه بواسطه
رعایت خدمت والده صالحه ضعیفه نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیامد خدا تعالی
جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا مصطفی را صلی الله علیه وآله وسلم از حال وی
خبر داد و برکت خشنودی مادر وی را اکرام کرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
از حال وی یاران خود خبر داد وحضرت عمر رض عنه بشارت داد که تو وی را
ببینی و چون ببینی سلام من بوی رسانی و بگوئی تا امت مرا که پیغمبرم صلی الله
علیه وآله وسلم دعا کند انتهی در تذکرة الاولیاء میگوید که صحابه رضی الله
عنهم پرسیدند که اینکدام باشد فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که بنده ایست
از بندگان خدا تعالی گفتند ما همه بندگان خدا تعالی ایم نامش چیست فرمود
که اویس گفتند که او کجا باشد فرمود که بقرن گفتند او ترا دیده است گفت
بدیدهٔ ظاهر ندیده است گفتند عجب که چنین عاشق تو باشد و بخدمت تو

نشتافته

نشتافته فرمود که از دو سبب یکی از غلبه حال دوم تعظیم شریعت که بخدمت
مادر مشغول است گفتند ما او را ببینیم حضرت ابوبکر صدیق را گفت تو او را نبینی
اما فاروق و علی ببینند مردی است شتربانی در پهلوی چپ و بر کف دست وی
چندی که درم سفیدی است و آن برص است چون او را دریابید سلام من بدو برسانید
و بگوئید که امت مرا دعا کند در مجالس المؤمنین می آرد که منقول است که
سلمان رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سوال نمود که این شخص
کیست پس آنحضرت فرمود که بدرستی که در یمن شخصیت که اویس میگویند که
برانگیخته شود در روز قیامت یک امت که داخل شود در شفاعت او را
آگاه باشید که هر کسی از شما که او را ببیند سلام من بدو رسانید و
امر کنید او را که مرا دعا کند شیخ عبدالحق رحمه الله علیه در شرح مشکوة
آورده است که روایت کرده است از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت مردی می آید شما را از جانب
یمن گفته شود او را اویس رضی الله عنه نمیگذارد آنجا در یمن غیر مادری
که مر او راست تحقیق بود بوی سفیدی یعنی برص پس دعا کرد خدا را
پس دور کرد خدا آنرا مگر قدر دیناری یا درهمی نشک را وی است

ومولانا علی قاری رحمه الله علیه در شرح مشکوة در معنی این حدیث که منع
گذارد آمدن در یمن خرما در میگوید که معنی آنست که منع نمود مر او را اهل و عیال
در یمن خرما در که منع میکرد او را از آمدن بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله و
سلم خدمت آن و نیز شیخ عبدالحق قدس سره در شرح مشکوة میگوید
و در روایتی آورده است که بودن سفیدی قدر درهم این بدعای او بود
که گفت خداوندا بگذار در جسد چیزی از آن که یاد کنم با آن نعمت
ترا پس کسیکه پیش آید او را از شما پس باید که طلب آمرزش کند شما را یعنی باید درخواست
کنید از وی که طلب آمرزش کند برای آنکس و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم امیر از جهت خوش کردن دل اویس رضی الله عنه فرمود دفع توهم
کسی که توهم کند که وی تخلف کرد از صحبت رسول صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که
وی آمد از جهت مادر و نکوئی کردن بوی کرد انتهی و در بحر السعادة میگوید
که در زمان خلافت خود حضرت عمر رضی الله عنه در ایام حج در روز دهم ایام
تشریق نصیحت خلق میفرمود و احکام خدای تعالی جل جلاله و رسول او صلی الله
علیه وآله وسلم بخلق میرسانید و همه اهل موسم حاضر بودند آخر فرمودند که اهل
کوفه برخیزید همه برخاستند فرمود که هر که از اهل قرن است بایستد همه نشستند

الذیک تن فرمود تو از قرنی گفت بلی گفت اویس رضی الله عنه را می شناسی گفت
یا امیر المؤمنین بل اویس رضی الله عنه را می شناسم گفت یا امیر المؤمنین او
از آن حقیرتر است که نام او بری او شوریده است و از مردمان گریزان است
و هر کس او را دیوانه میخوانند حضرت عمر رضی الله عنه فرمود شما او را نمی شناسید
من از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام که فرمود روز قیامت
حق تعالی بعدد موی گوسفندان بنی کلیب از امت من بوی بخشد و به بهشت رود
بسیار فضلت او گفته در حکایات الصالحین نیز آورده که اویس رضی الله عنه یکی از
اولیای این امت بود و کمال مرتبه بحدی داشت که رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود که در قبیله قرن مردیست باسم اویس که بوحدانیت خدای
تعالی و بمن ایمان آورده است و از زیادتی خدمت مادر ضعیفه او را باز داشته
یا عمر و علی رضی الله عنهما شما بعد از وفات من با او در عرفات ملاقی خواهید شد
٣٧ و بر شماست که با او سلام رسانید و بگوئید تا مرا در حق شفاعت امت دعا
بکند پس جمع تعجب آوردند و گفتند تا با چه مرتبه عالی داد فرمود علیه السلام آن
یهب الله من امتی بشفاعته و اصواف بنی کلیب و اشعارهم تحقیق الله تعالی
بیامرزد از امت من بشفاعت او بعدد تارهای پشم و موی گوسفندان

بنی کلیب این استعاره از جهت کرده که در قبیل عرب بنی کلیب بسیارند چنانچه در
شمار آوردن امکان ندارند که گوسفندها بسیار است پس از برای بخشیدن حق
جل ذکره بشفاعت او پیغمبر علیه الصلوة والسلام اشارت باین کرده فرموده مولانا
اسمعیل بن احمد رحمه الله در نور المریدین شرح تعرف میگوید که چون عمر رضی الله
عنه در عهد خلافت خود بحج رفت از مردمان یمن در عرفات پرسید که اویس
قرنی رضی الله عنه کدام است گفتند که مردی آشفته است ستوران ما را نگاه
دارد حضرت عمر و علی رضی الله عنهما برفتند و مر او را بدیدند خلق او را دیوانه
گفتند پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده که وی مردی باشد در امت من که بشفاعت
وی بشمار گوسفندان قبیله بنی کلیب خدای تعالی گنهکاران امت را بهشت
درآرد و اویس رضی الله عنه قرنی باشد نزد خلق دیوانه باشد و محل وی
نزد خدای تعالی چنین باشد و امام حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه
در کتاب احیاء العلوم و در کتاب کیمیای سعادت میفرماید که چون نوبت
بحضرت عمر رضی الله عنه رسید گفت یا مردمان که هر که از شما عراقی است
برخیزید همه برخاستند گفت هر که نه از کوفه است بنشیند بنشستند پس گفت
هر که نه از قرن است بنشیند بنشستند مگر یک مرد استاده ماند گفت عمر رضی الله عنه

که تو از قرنی گفت آری گفت اویس را دانی گفت دانم وی حقیرتر از آن است
یا امیر المؤمنین که تو از وی سخن گوئی و در میان ما هیچکس نیست حقیرتر از وی
و احمق تر و دیوانه و درویش تر از وی عمر رضی الله عنه چون این سخن بشنید
بگریست و گفت وی را از آن طلب میکنیم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
شنیده ام که بعدد مردمان ربیعه و مضر بشفاعت وی ببهشت روند و آن
قبیله بود که عدد ایشان پیدا نبود از بسیاری و همچنین بعینها مولانا عبد
الرحمن جامی رحمه الله علیه در کتاب شواهد النبوة آورده است مگر اینقدر
زیاده است که آن یک کس که از قرن بود برخاست نام او انیس بود مولانا
علی هجویری قدس سره در کتاب کشف المحجوب میگوید که رسول صلی الله
علیه وآله وسلم مر صحابه را گفت مردی است از قرن اویس نام که او را بقیامت
همچون گوسفندان ربیعه و مضر شفاعت خواهد بود اندر امت من و روی
مبارک بعمر و علی کرد رضی الله عنهما و گفت شما را به بیند و او مردی است
پشت میانه بالا شعرانی و بر پهلوی چپ وی بمقدار یک درهم سفیدی است
که نه پیسی است و بر کف دستش همچنان وی را بعدد گوسفندان ربیعه و مضر
باشد شفاعت اندر امت من چون به بینید وی را سلام من بدو رسانید

وبگویید که امت مرا دعا کنند و چون عمر رضی الله عنه بود وقت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام بمکه رسید علی رضی الله عنه با وی بود اندر میان خطبه گفت یا اهل نجد برخاستند
گفت از قرن کیست اندر میان شما گفتند قومی هستند بفرستادند عمر رضی
الله عنه خبر اویس رضی الله عنه از ایشان پرسید گفتند دیوانه ایست اویس نام
که اندر آبادانیها نیاید و با کسی صحبت نکند و آنچه مردمان خورند او نخورد و غم
و شادی نداند چون مردمان بخندند وی بگرید و چون بگریند وی بخندد عمر
گفت وی را میخواهم گفتند بصحرا است نزدیک اشتران ما ایشان رضی الله عنهما بر
خاستند و نزدیک وی شدند وی را یافتند اندر نماز نشسته تا فارغ شد
وی را ایشان سلام دادند ایشان پهلو و کف دست بدیشان نمود تا ایشان را
معلوم شد که وی اویس است رضی الله و از وی دعا خواستند و سلام
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بدو رسانیدند بدعای امت وصیت کردند و زمانی
پیش وی بودند تا گفت آنچه گفتنی بود اکنون باز گردید که قیامت نزدیک
است آنگاه ما را آنجا دیداری بود که مرا از باز گشتن نباشد که من اکنون
بساختن برگ راه قیامت مشغولم چون اهل قرن باز گشتند او را حرمتی
و جاهی در میان اهل قرن پدید آمد وی از آنجا برفت و بکوفه آمد و در

و در تاریخ امام اعثم کوفی رحمه الله تعالی میفرماید که حضرت خواجه اویس رضی الله
عنه در مدینه رفت و زیر درخت اراک نماز میگذارد که حضرت عمر و علی رضی
الله عنهما رفتند با اویس رضی الله عنه ملاقات کردند و درخواست شفاعت
امت نمودند و اویس رضی الله عنه دعا کرد و بمقدار عدد موی گوسفندان
مردم ربیعه و مضر امت بخش کنانیده والله اعلم و در رساله قوت الارواح
میگوید که چون روز قیامت شود ندا از حضرت رب العزت در رسد
که ای نیکوکاران داخل شوید در بهشت وای اویس رضی الله تو توقف کن
و بزبان شفاعت کن مجرمان امت را صلی الله علیه و آله وسلم که وعده
منت کرده بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه و مضر شفاعت تو بعز و در
رسانم که نیکو شود که هیچ توئی سپه سالار و شهباز تنها در بهشت رود
و در شرح تعرف عربی مولد سید محمد و حیوة الذاکرین میگوید در خبر است
که ابوهریره رضی الله عنه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بدرستی
خدای تعالی دوست میدارد از خلق خود برگزیدگان پوشیده را که گرد آلوده
و ژولیده شده است موی سرهای ایشان و تیره رنگ است رویهای
ایشان باریک و لاغر میان است شکمهای ایشان چون اذن طلبند بر

برابر شاهان اون داده نشوند وچون درخواهند زنان تو انکه را نکاح کرده
نشوند وچون گم شوند جستجو کرده نشوند وچون پیدا آیند خوش کرده
نشوند به طلعت ایشان وچون بیمار شوند پرسیده نشوند وچون بمیرند
حاضر نشوند مردمان بر ایشان صحابه رضی الله عنهم پرسیدند یا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم خبر ده ما را از آنها فرمود که آن اویس قرنی رضی الله
عنه پرسیدند که اویس قرنی کیست فرمود اوست کبود چشم ودر میان
هر دو گوش او بعید است وبرابر قد است وسخت گندم گون است نهاده است
زنخدان را بر سینه ونهاده است چشم را بسوی سجده گاه ونهنده است
دست راست بر دست چپ خود بگریه بر نفس خود ودو جامه کهنه دارد و
پیدا گشت از آن پوشیده است ازار پشم وچادر پشم مجهول است در کسان
زمین ومشهور است در ساکنان آسمان اگر سوگند خورد هر آئینه راست گرداند
خدا تعالی سوگند او را اگر امینت که بدرستی چون روز قیامت شود گفته شود
بندگان را که در آیند در بهشت وگفته شود مر اویس را رضی الله عنه که شفاعت
کن بندگان را پس قبول کند خدا تعالی شفاعت او را مانند عدد ربیعه ومضر
ای عمر وای علی رضی الله عنهما هرگاه دریابید شما مر او را پس بخواهید از و

اینکه

اینکه آمرزش خواهد برای شما پس درنگ نمودند وطلب کردند اویس رضی الله عنه
ده سال ونیافتند او را پس چون در آید سالی که بمرد در آن حضرت عمر رضی الله
عنه بر آمد حضرت عمر رضی الله عنه بر کوه ابو قبیس وآن کوهی است بمکه پس آواز
کرد بلند که ای اهل یمن آیا در میان شما اویس است پس برخاست شیخ بزرگ
دراز ریش وگفت که ما در نیافتیم که اویس کیست ولیکن پسر برادرزاده هست
که او را اویس میگویند وآن گمنام است از روی ذکر کردن واندک مال دارد
وزبون شان است از آنکه آورده شود بسوی تو وبدرستی که چراننده شتران
ما اوست در میان قوم ما پس هوش عمر رضی الله عنه وگفت که کجا است پسر
برادرزاده تو آیا درین حرم است شیخ گفت آری پس حضرت عمر رضی الله
عنه گفت باز اکنون عرفات پس سوار شدند عمر وعلی رضی الله عنهما زود بسوی
عرفات پس ناگاه اویس رضی الله عنهما در نماز استاده بود زیر درخت
وشتران گرداگرد می چریدند پس بستند عمر وعلی رضی الله عنهما ستوران خود را
پس روآوردند بر اویس رضی الله عنه پس گفتند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
پس سبک گردانید اویس رضی الله عنه نماز را پس باز داد بر ایشان سلام را
پس گفتند کدام مردی تو گفت که چراننده شتران ومزدور قوم گفتند که ما را

پرسیم از تو چرانیدن و فرود شدن میپرسم که نام تو چیست گفت که نام من عبدالله است
گفتند که بدرستی که دانسته ایم که ساکنان زمین و آسمان تمام بندگان خدااند
چیست نام تو که نامید مادر ترا بدان نام گفت شما چه میخواهید از من گفتند که
وصف کرده است مارا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم اویس قرنی را
پس بدرستی که شناخته ایم رنگ و موی ترا و خبر کرده است مارا محمد صلی الله علیه
و آله وسلم بدرستی که زیر پهلوی راست تو پاره سپیدی پس آشکارا کن پهلو را
که در آمید در بهشت و گفته شود مر اویس را پس شناختند و بوسیدند او را
و گفتند که گواهی میدهیم که بدرستی تو اویس قرنی هستی پس آمرزش خواه برای
ما بیامرزد خدای تعالی مر ترا گفت خاص میکنم باستغفار خود نفس خود را و نه
هیچ کسی از فرزندان آدم علی نبینا و علیه السلام ولیکن آمرزش میخواهم
برای هرچه در بر و بحر است و برای تمام مردان مؤمن و زنان مومنه و برای
تمامی مسلمانان مردان و زنان مسلمه ای شما بدرستی مشهور کرد الله خدای تعالی
برای شما حال مرا و شناسا کرد شما را امر من پس کیستید شما گفت امیر
المؤمنین علی کرم الله وجهه این امیر المؤمنین عمر خطاب است و من علی بن ابی
طالبم پس برخاست اویس رضی الله عنه است و گفت السلام علیک یا امیر

[illegible]

المؤمنین

المؤمنین و رحمة الله و برکاته و تو پسر ابیطالب هستی پس جزا دهد شما را خدای تعالی
جزا دادنی نیک از این امت گفتند پس جزا دهد ترا خدای تعالی از نفس تو جزای نیک گفت
عمر رضی الله عنه اویس را رضی الله که باش در اینجای خود و رحمت کناد خدای تعالی
بر تو در خل شویم که را و بیاریم برای تو نفقه از عطای خود و زیادتی لباس
از پارچهای خود همین جا میعادست میان من و شما پس گفت ای امیر المؤمنین
هیچ میعادی نیست میان من و شما پس گفت ای امیر المؤمنین زینهار من ترا چه
از این روز چه میکنم نفقه را و چه کنم لباس را آیا نمی بینی ازار پشم مرا و چادر
پشم مرا هرگاه که بینی مرا پاره کرده باشم هر دو را آیا نمی بینی هر دو پاپوش مرا
دوخته شده آیا نمی بینی گرفته ام از قرد شتر چرانیدن چهار درم هرگاه
که می بینی مرا خورده باشم آنها را ای امیر المؤمنین بدرستی که پیش من و پیش تو
عقبه ایست دشوار نگذرد از و مگر همواره شکم گرسنه و باریک اندام
و سبک و لاغر باشد پس سبک شو و رحمت کناد بر تو خدای تعالی پس
چون این سخن حضرت عمر رضی الله عنه از حضرت اویس رضی الله عنه بشنید
بزد زمین را بدره پس آواز کرد آواز بلندای کاشکی عمر را مادر نزاده
بودی عقیم که دوا نمیکرد حمل خود را آیا کسی هست که بگیرد این خلافت را

وبگیرد آنچه درویشست و برای اوست پس گفت حضرت اویس رضی الله عنه
ای امیرالمؤمنین شروع رفتن کن از اینجا تا هیچ نیز آغاز رفتن کنم از اینجا
پس روگردانید عمر رضی الله بسوی مکه و بکشید حضرت اویس رضی الله عنه
شتران را بسوی قوم پس شتران را بایشان سپرد و بگذاشت چریدن شتر
و سوی آورد بسوی عبادت تا که واصل شد بحق تعالی والله اعلم و تمام
این حدیث امام عبدالله یافعی رحمة الله تعالی علیه در روضة الریاحین نیز
ذکر کرده است در حکایت پنجم بعد از چهل و یکصد و واقف اسرار شیخ
فریدالدین عطار در منطق الطیر میفرماید **بیت** : چون عمر پیش اویس آمد بگوش
گفت افگندم خلافت را ز دوش : این خلافت گر خریداری بود : میفروشم
گر به دیناری بود : چون اویس این حرف بشنید از عمر : گفت تو بگذار فارغ
درگذر : تو بیفگن هر کرا باید ز راه : بازگیر داو شود تا بنگاه :
چون خلافت خواست افگندن امیر : آن زمان برخاست از یاران نفیر : جمله گفتند
کم ای مشو : خلق را گشته از بهر خدا : خلق را گشته از بهر خدا :
صدر او در گردنت صدیق کرد : آن نه بر عمیا که بر تحقیق کرد : گر تو سر پیچی
سر از فرمان او : این زمان از تو بریخد جان او : چون شنید این حجت

محکم

محکم عمر کار از این حجت بر و شد نکته و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و
اصحابه اجمعین و سلم کثیراً کثیراً **ذکر تسلیم مرقع** در تذکرة الاولیا آورده است
که چون رسول صلی الله علیه و سلم وفات خواست کرد یاران گفتند یا رسول الله
مرقع تو بکه دهیم گفت باویس قرنی رضی الله تعالی عنه بعد از وفات پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم چون عمر و علی رضی الله عنهما بکوفه آمدند فاروق رضی الله عنه
در میان خطبه گفت ای ساکنان نجد برخیزید برخاستند گفت از قرن
در میان شما کسی هست گفت بلی قومی را پیش او فرستادند حضرت
فاروق خبر حضرت اویس پرسید گفتند نمی شناسیم گفت صاحب شرع
مرا خبر داده است و او کذاف نگوید مگر شما او را نمیدانید یکی گفت او
از آن حقیرتر است که امیرالمؤمنین او را طلب کند دیوانه احمق است که از
خلق وحشی باشد حضرت فاروق گفت او کجاست که ما او را طلبیم
گفتند در وادی عرفه شتران چراند شبانگاه نان بستانند و در
آبادانی نیاید و با کسی صحبت نکند و آنچه مردمان میخورند او نخورد و غم و
شادی را نداند چون مردمان بخندند او گرید و چون بگریند او بخندد
پس فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهما بدان وادی رفتند او را در نماز

یافتند حق تعالی فرشته را برگماشته بودند تا شتران او را نگاه میداشت
حضرت اویس رضی الله عنه چون حس آدمی بیافت نماز را کوتاه کرد
چون سلام باز داد حضرت فاروق برخاست و سلام کرد جواب
باز داد حضرت فاروق گفت نام تو چیست گفت عبد الله حضرت
فاروق گفت ما همه بندگان خدائیم نام خاص تو میپرسم گفت اویس
گفت دست راست بنما آن نشان که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
فرموده بود دیدند بوسیدند پس گفت پیغمبر خدا ترا سلام رسانیده است
و گفته که امتان مرا دعا کن حضرت اویس رضی الله گفت تو به دعا کردن
اولی تری که بر روی زمین از تو عزیزتر کسی نیست حضرت فاروق
گفت من خود اینکار میکنم تو وصیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بجا آر
گفت یا عمر نیکوتر بنگر نباید که او دیگری باشد گفت پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم مرا نشان داده است حضرت اویس گفت مرقع پیغمبر من
دهید تا دعا کنم ایشان مرقع بوی دادند گفتند در پوش و دعا کن گفت
صبر کنید تا حاجت خواهم پس بگوشه رفت دور از ایشان و مرقع بنهاد
و روی بر خاک نهاد و گفت الهی این مرقع نپوشم تا همه امت محمد بمن

بخشی

بخشی به پیغمبرت اینجا حوالت کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و فاروق
و مرتضی رضی الله عنهما کار خود کردند اکنون کار تو مانده است هاتفی آواز داد
که چندین امت بتو بخشیدم مرقع در پوش گفت همه را خواهم همچنین میگفت
و نمی شنید تا حضرت فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهما گفتند نزدیک حضرت
اویس رویم تا چه میکند چون حضرت اویس رضی الله عنه ایشان را دید که می
آیند گفت آه چرا آمدید که اگر آمدن شما نبودی مرقع در نپوشیدمی تا همه
امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه بمن بخشیدی چون حضرت
فاروق مر حضرت اویس را دید رضی الله تعالی عنهما گلیم شتری پوشیده
و سر و پا برهنه و توانگری هژده هزار عالم تحت آن گلیم دارد حضرت
فاروق رضی الله عنه دل از خود و از خلافت برگرفت گفت کیست که این
خلافت از من بیک نان بخرد حضرت اویس رضی الله تعالی عنه گفت کسیکه
عقل ندارد چه میفروشی بینداز تا که هر که خواهد برگیرد خرید و فروخت
در میان چکار دارد تا صحابه رضی الله عنهم فریاد کردند که چیزی که از
صدیق قبول کرده کار چندین مسلمانان ضائع نتوان گذاشت که
یکروزه عدل تو بهر هزار ساله عبادت شرف دارد پس حضرت اویس رضی الله عنه

مرقع در پوشید و گفت بجود گوسفندان ربیعه و مضر بخشیدند از امت محمد علیه الصلوة
والسلام از برکات این مرقع اینجا تواند بود کسی که بکمال مرد که حضرت اویس
از حضرة فاروق در پیش بود و نه چنین است اما خاصیت حضرت اویس
تجرد بود و حضرت فاروق آنهم داشت و نیز تجرید میخواست چنانچه پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم در پرده زنان بود و فرموده که محمد را یاد دارید پس حضرت
مرتضی خاموش نشست حضرت فاروق گفت یا اویس چرا نیامدی تا پیغمبر ع
دیدی گفت شما دیده اید گفتند بلی گفت مگر حلیه او دیده اید اگر او را دیده اید
بگوئید ابروی پیوسته است یا گشاده عجب آن بود که هیچ جواب نتوانستند
گفت از اصحابی که حضرت اویس را بود رضی الله عنهم پس حضرت اویس گفت
شما دوستدار محمدید گفتند بلی گفت اگر دوستی درست بود چرا آن روز که
دندان مبارک او بشکستند بحکم موافقت دندان نشکستید که شرط دوستی
بموافقت است پس دهان خود بنمود یک دندان در دهان نداشت گفت من
او را بصورة نادیده دندان خود بموافقت او بشکستم که موافقت از
دین است پس هر دو را وقت خوش آمد و دانستند که منصب موافقت و ادب
منصبی دیگر است که رسول علیه الصلوة والسلام را ندیده بود از وی مراعات

آموخت

آموخت پس حضرت فاروق رضی الله عنه گفت یا اویس مرا دعا کن گفت در ایمان میل
نبود دعا کردم در هر نماز بعد تشهد میگو اللهم اغفر للمؤمنین
والمؤمنات ای بارخدایا بخش مردان مؤمنان و زنان مؤمنه را که شما
ایمان سلامت بگور برید خود دعای من شما را در یابد و اگر نه دعا ضایع نکنم
پس حضرة فاروق رضی الله عنه گفت مرا وصیتی کن گفت یا عمر خدا را میشناسی
گفت بلی گفت اگر غیر او را نشناسی ترا به گفت زیاده کن گفت یا عمر خدا ترا
میداند گفت داند که بجز او کسی نداند بحضرت فاروق گفت باش تا چیزی
بیارم حضرت اویس دست در جیب زد دو درم بیرون آورد گفت از
شتربانی کسب کرده ام اگر تو ضمان میکنی که چندان بزیم من که این خرج بکنم
انگاه دیگر قبول کنم پس گفت رنجه شدید باز گردید که قیامت نزدیک است
انگاه آنجا دیداری بود که بازگشت نبود که من اکنون بساختن زاد راه
قیامت مشغولم چون اهل قرن از کوفه باز گشتند حضرت اویس ع حرمتی
پدید آمد در میان قوم در سر آن نداشت از آنجا بگریخت و باز بکوفه آمد
آمد بعد از آن او را ندیدند الا حضرت هرم بن حیان رضی الله عنه بقیه این نقل
شیخ نخشبی در کتاب سلک سلوک بیان کرده است والسلم علی من

اتبع الهدی در کتاب مجالس المؤمنین میگوید که کلام حضرت اویس رضی الله عنه
که گفت ای عمر آن کیست که عقل ندارد و پس چه میفروشی بیا تا هر که خواهد
بگیرد صریح است در طعن حضرت عمر رضی الله عنه و در آنکه او در ارتکاب خلافت
و اعتقاد جریان بیع و شرا در آن خلافت عقل نبوده زیرا که عقل حاکم است
بآنکه نصب امام از جانب خدا تعالی است و خریدن آن از حضرت ابوبکر و فروختن
بعثمان مخالف عقل و شرع است و نیز کلام مشعر است بآنکه حضرت عمر دل از خلافت
بر نمیدارد و زبان او در آن دعوی با دل موافق نیست و الا خلاص خود را
از آن موقوف بفروختن نساختی و الحق اگر در آن دعوی صادق بهمه
نی بود حضرت طلحه و زبیر و علی و معاویه و امثال ایشان رضی الله تعالی عنهم
آنرا بصد جان میخریدند چه جای یکتاق لیکن همگی میدانستند که بروجه اقاله
حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خلافت او نیز تواضع و اظهار زهد و
تجرد میکند و بنابرین در مقام خریداری نیامدند و نیز از کلام حضرت
اویس رضی الله عنه که حضرت عمر رضی الله عنه را میگفت که اگر حضرت پیغمبر را بدیده
بیا که ابروی پیوسته بود یا کشاده حضرت عمر در جواب هیچ نتوانست گفت
دلالت مفهوم میگردد و بهمه استهزاء حضرت اویس با عمر رضی الله عنهما و ظهار جهل

و بیگانگی

و بیگانگی او از صورت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ارغام انف او بین
الانام و نیز درینکلام که حضرت عمر از حضرت اویس رضی الله عنه دعا طلبید
و حضرت اویس رضی الله عنه گفت اگر تو ایمان سلامت بگور بری آن
دعا ترا در یابد و اگر نه دعای خود ضائع نکنم اشعار است بآنکه حضرت
اویس رضی الله عنه عالم بود بسوء عاقبت حضرت عمر و لهذا دعای او را
علی الخصوص ضائع دانست والله اعلم بانتها او اکنون باید دانست
که هرچه از معانی و اشعار مصنف مجالس المؤمنین و از مکالمه حضرت
عمر و حضرت اویس فهمید ظاهر آنست باطل و خلاف صدق است بطلان
هر یک از آن بتفصیل بیان کرده می آید آنکه مصنف مجالس المؤمنین
گفته که مخفی نماند که اینکلام از حضرت اویس رضی الله عنه الی آخره
باید دانست که درینکلام هیچ طعن نیست زیرا که کلام حضرت عمر بطریق
طلب علاج ترک تعلق صادر شده و جواب حضرت اویس برآن معنی
واقع شده که علاج ترک تعلق بیع خلافت نیست چرا که هیچ عاقل خرید
نخواهد نمود بلکه علاج او ترک خلافت است بلکه مصنف مجالس
المؤمنین طعن بر حضرت اویس رح کرد از یجهت که نسبت طعن بحضرت

رد بر مضمون مجالس المؤمنین

عمر بوی کرد فافهم و آنکه مصنف مسطور گفته که عقل حاکم است بآنکه نصب
امام از جانب خدا متعین است باید دانست که این سخن او خلاف است
مذهب اهل تحقیق است در شرح عقائد میگوید که مذهب حق آنست که نصب
امام واجب است بر خلق بدلیل سمعی و آنکه مصنف مذکور گفته که نیز کلام حضرت
اویس رضی الله تعالی عنه مشعر است بآنکه حضرت عمر رضی الله عنه دل از خلافت
بر نمیدارد الی آخره باید دانست که این سخن مصنف نیز بیجا و خلاف صدق است
چه حضرت عمر رضه در آن وقت که فرمود کیست که این خلافت از من به یک نان
بخرد مطلق دل از خلافت برداشته بود و دل او با زبان موافق بود و
بهیچ بهانه سبب موقوف ساخت که امر دین مهمل گذارد و آنکه گفته که
اگر در آن دعوی صادق میبود طلحه و زبیر و معاویه و امثال ایشان رضی الله
عنهم بصد جان میخریدند چه جای یک نان این سخن نیز خلاف صدق وطله
سداد است چرا که اشعار دارد که صحابه مذکورین رضی الله عنهم همه
طالب خلافت و حریص ریاست بودند حاشا و کلا کجا چنین تواند
بود و آنکه گفته پوشیده نماند که درین روایت دلالت است بر استهزا
حضرت اویس با حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما باید دانست که این سخن

مصنف

مصنف بسی شنیع و منکر است بجناب امیر المؤمنین حضرت عمر بن الخطاب و دیگر
آنکه نسبت استهزا بحضرت اویس رضی الله عنه میکند کلا و حاشا که حضرت
اویس ازین استهزا بباطن مبارک خیالی و وهم گذشته باشد و آنکه گفت
درین قول اشعار است بآنکه حضرت اویس رضی الله عنه عالم بود بنبوی عاقبت
حضرت عمر رضی الله عنه باید دانست که این سخن او اشد و اقوی است از
روی قباحت و ضلالت نعوذ بالله و معلوم بقطع و یقین است که حضرت
عمر رضی الله عنه از عشره مبشره رضی الله تعالی عنه و تتمه کلام حضرت
اویس رضی الله تعالی عنه محذوف است خلاصه تقدیر آنکه تخصیص بدعا غفران
کسی که متضمن هیچ فائده نیست چرا که اگر ختم او بر سعادت ایمان بود
دعائی علی العموم که در نماز خوانده میشود او را هم در یابد بلکه دعای اعم اقرب
باجابت است و اگر نهایت کارش بر شقاوت کفر گردد او را دعای مفید
نیست و امر کسی از دو حال خالی نیست و در حق شما تقدیر ثانی منتفی است
بقطع و یقین پس بی استدعای شما دعای من بطریق عموم شامل است
و متضمن احوال شما خواهد بود و بالجمله آنچه از لفظ طعن و استهزا و ارغام
انف و تخالف قلب و لسان واقع شده موجب انحراف از طریق قوم و صراط

مستقیم است چه تصفیه جناب صحابه رضی الله تعالی عنهم از آن و تحتم است چه طعن
صحابه رضی الله عنه از دو وجه خالی نیست یا موجب کفر است یا مفضی بفسق و
بدعت چنانکه مولانا سعد الدین رحمة الله علیه در شرح عقائد بدان تصریح کرده است

اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَّارْزُقْنَا اتِّبَاعَهٗ لطیفه سیزدهم ١٣

در اخبار و آثار که دلالت بر بزرگی و جلالت حضرت اویس رضی الله تعالی
عنه میکند مولانا جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی علیه در کتاب جمع الجوامع
اخبار و آثار در شان حضرت اویس رضی الله تعالی عنه ذکر کرده است و قدوة (در شمار)
المحققین شیخ عبد الحق دهلوی رحمه الله علیه بعینها و تمامی آن اخبار و آثار
که در آخر کتاب در شرح مشکوة در باب ذکر یمن و شام ترجمه کرده و آورده است
و مولانا علی بن سلطان محمد قاری رحمه الله علیه نیز بعینها و تمامی آن احادیث
در کتاب معدن العدنی نقل نموده است این فقیر حقیر مؤلف این سطور نیز جمله
آنها را درین مختصر آورده است اگرچه دراز شد زیرا که هرچند ذکر اولیاء قدس
الله ارواحهم زیاده تر نزول رحمت زیاده تر و نیز گفته اند که هرچند کسی محبوب
تر باشد ذکر او نیز شیرین تر و دلپذیر باشد که ذکر الملیح ملیح و کسیکه
دوست دارد چیزی را بسیار کند ذکر آن چیز را من احب شیئا اکثر ذکره روایت

کرد

کرد اسید بن جابر بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه که چون می آمد او را امداد اهل
یمن می پرسید ایشان را که آیا در میان شما حضرت اویس بن عامر است تا
وقتیکه حضرت اویس رضی الله عنه میان ایشان رسید گفت آیا تو اویس بن
عامر باشی گفت آری همچنین است از قبیله مراد پس از قرن گفت آری
همچنین است گفت آیا بود ترا برص پس به شدی از آن مگر مانند موضع درم
گفت حضرت اویس رضی الله عنه آری گفت آیا ترا والده هست گفت
آری گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود می آید شمارا
حضرت اویس رض بن عامر رضی الله عنهما با امداد اهل یمن از مراد پس از قرن
بود بوی برص پس به شد از آن مگر موضع درم و مر او را والده است
که نیکی میکند با آن اگر سوگند خورد بخدا راستگو گرداند خدا او را اگر توانی طلب
استغفار کرد از وی بکن پس استغفار بکن برای من ای اویس رض حضرة
اویس گفت مثل من یا امیر المؤمنین چگونه استغفار کند ترا البته استغفار
کن برای من پس استغفار کرد حضرت اویس رضی الله عنه برای حضرت امیر رضی الله
عنه پس گفت عمر رضی الله عنه یا اویس کجا میخواهی که بروی گفت میخواهم که بکوفه
روم گفت آیا چیزی بنویسم برای تو بر عامل کوفه گفت اگر در پس مانده کان

اند مردم باشم محجوب تر است نزد خدا پس آینده مردی از اشراف یمن بحج ملاقات
کرد بحضرت عمر رضی الله عنه و حضرت عمر از حال حضرت اویس رضی الله عنه پرسید که
چه حال دارد گفت گذاشتم او را کهنه جامه قلیل المتاع پس حضرت عمر رضی الله
عنه حدیث رسول الله صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم بروی خواند پس
آمد او بر حضرت اویس رضی الله عنه آمد و طلب استغفار کرد ازوی حضرت
اویس گفت تو استغفار کن برائی من که از سفر صالح آمده باز آمد و گفت
که استغفار کن برائی من و حدیث حضرت عمر را بر خواند پس استغفار کرد
حضرت اویس رضی الله عنه برائی وی پس مردمان شناختند حضرت اویس و
دریافتند حقیقت حال او را پس از آنجا بدر رفت و روایت کرد ابن سعد در
طبقات و ابو عوانه و رویانی و ابو نعیم در حلیه و بیهقی در دلائل و در روایتی دیگر
اسیر بن جابر آورده که گفت محدثی بود در کوفه که حدیث میکرد ما را چون
فارغ میشد از حدیث متفرق میشدند مردم و جماعتی بر جای خود می بودند
و در میان این جماعت مردی بود که تکلم میکرد بکلامی که هیچکس را نشنیدم که بآن
کلام تکلم میکرد پس آمدم نزد وی پس گم کردم روزی او را پس گفتم
بیاران خود می شناسید شما آنمرد را که می نشست با ما و سخنان میکرد

چنین پس گفت مردی از قوم آری میشناسم او را که اویس قرنی است
رضی الله عنه گفت مر شناسی منزل او را گفت میشناسم پس رفتم با وی
و زدم در حجره اویس بدر آمد از حجره گفتم یا اخی چه باز داشت ترا از ما
گفت برهنگی و بودند اصحاب وی که مسخری میکردند و میرنجانیدند او را
گفتم بگیر اینجا در را و بپوش گفت مکن اینرا زیرا که ایشان چون ببینند
این جامه را بر تن من اذا کنند مرا پس مبالغه کردم من تا آنکه پوشید آنرا
پس بیرون آمد بر ایشان پس گفتند کرا فریب داده است ازین جامه و از
که ربوده است آنرا گفت دیدی که چه میگویند پس گفتم شما چه میخواهید
شما ازین مرد چرا اذا میکنید او را آدمی گاهی برهنه است و گاهی جامه
پوشد پس گرفتم ایشانرا بزبان خود گرفتنی سخت پس بقضاء الهی
از کوفه بر حضرت عمر رضی الله عنه آمدند میان ایشان مردی از آنها
که مسخرگی میکردند با حضرت اویس رضی الله عنه گفت حضرت عمر رضی الله
عنه آیا اینجا از اهل قرن کسی هست پس آوردند که آنمرد را که مسخرگی میکرد
با حضرت اویس رضی الله عنه پس بر خواند عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر
صلی الله علیه و علی آله وسلم را که در شان حضرت اویس شنیده بود گفت

شنیده ام که وی قدوم کرده است بر شما بکوفه ای عمر و گفت نیست اینچنین
کسی در میان او نمی شناسیم ما او را گفت عمر رضی الله عنه بلی مردی هست چنین
و چنین نوعی خوار و خراب گفت در میان ما مردی است اویس نام که مسخره
که میکنیم ما بوی گفت عمر رضی الله عنه دریاب او را نه یتیم ترا که دریابی
او را پس اقبال کرد آن مرد بر حضرت اویس رضی الله عنه تا آنکه در آمد بر
وی پیش از آنکه بر اهل و عیال خود در آید پس گفت حضرت اویس رضی الله
که این عادت تو نیست از کجاست گفت یا امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه
تعریف ترا شنیدم که در حق تو چنین و چنین میگفت بیا بخش مرا ای
اویس آنچه بتو کردم از مسخرگی و بی ادبی و استغفار کن گفت میکنم
بشرطیکه نگوئی یکی آنچه شنیده از حضرت عمر پس استغفار کرد او را
گفت اسید که راوی این خبر است که بعد ازین فاش شد امر حضرت
اویس رضی الله عنه در کوفه روایت کرد این را ابن سعد در طبقات و ابونعیم
در حلیه و بیهقی در دلائل ابن عساکر در تاریخ و در روایتی دیگر از یحیی بن
سعید بن مسیب از عمر بن الخطاب رضی الله عنه و عنهم آمده که گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گمان بردم روزی یا عمر گفتم لبیک و سعدیک

یا رسول

یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گمان بردم که مرا بکاری میفرستد مرا آنحضرت
گفت یا عمر در امت من مردی باشد که او را اویس قرنی گویند رضی الله عنه میرسد
او را بلا در جسد پس دعا میکند خدای عز و جل را پس دور میکند خدا آنرا مگر لمعه در
پهلوی وی چون می بیند آنرا یاد میکند خدا را عز و جل پس ملاقات کنی تو او را
بخوان او را اسلام و امر کن او را که دعا کند ترا زیرا که وی کریم است بر پروردگار
خود بزرگ است نزد وی اگر سوگند خورد بر خدا راستگو میگرداند او را شفاعت
میکند مانند گوسپندان ربیعه و مضر امت مرا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
میگوید پس طلب کردم او را در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قدرت نیافتم
بر وی و طلب کردم در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه پس قدرت نیافتم
بر وی پس طلب کردم او را در امارت خود پس گشتم رفیقان را که از بلاد می
آمدند میگفتم آیا هست از مراد هست از قرن در میان شما کسی نام او اویس رضی الله عنه
باشد گفت مردی از قوم قرن که وی ابن عم من است یا امیر المؤمنین نه
برسی از مردی پست پایه و خوار و دنی و مثل وی کسی که مثل تو از و
پرسد گفتم نه بیتم ترا در شأن وی از هلاک شوند کان پس بودم من در همین
سخن ناگاه نموده شد شتری کهنه بالائی بر وی مردی است کهنه جامه پس

افتاد در دل من که اویس رضی الله عنه همین است گفتم ای بنده خدا توئی اویس
قرنی گفت نعم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سلام میخواند بر تو گفت علی رسول الله
السلام وعلیک یا امیر المؤمنین عمر گفتم امر میکند ترا آنحضرت که دعا کنی
مرا بعد از آن ملاقات میکردم او را هر سالی در حج پس میگفتم من احوال و اسرار
خود را بوی و میگفت وی بمن رواه القاسم عبد العزیز بن جعفر الخرقی فی
فوائده والخطیب وابن عساکر فی تاریخه و در روایت دیگر از حسن بصری رح
آمده که چون اهل قرن در موسم حج آمدند پرسید از وی حضرت عمر رضی الله
عنه گفت مردی از ایشان چه میخواهی تو یا امیر المؤمنین از وی وی مردیست
که در خرابها میباشد و در مردم نمی آید گفت از من بوی سلام رسانی و
بگوئی تا ملاقات کند مرا پس رسانید آن مرد رسالت حضرت عمر رضی الله عنه
بوی پس قدوم کرد حضرت اویس بر حضرت عمر گفت اویس توئی گفت نعم
یا امیر المؤمنین گفت تو سپیدی بود که دعا کردی خدا را دور کرد خدا
آنرا از تو و باز دعا کردی تا باقی ماند لمعه از آن در تو گفت نعم ترا که خبر داد
یا امیر المؤمنین مرا گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امر
کرد مرا که سوال کنم ترا که دعا کنی برای من پس دعا کرد حضرت اویس رح

عنه حضرت عمر را و گفت حاجت من آنست یا امیر المؤمنین که بپوشی حال مرا
بر من و از این جهت تا بر گردم و بروم از اینجا پس همیشه بود حضرت اویس
رضی الله عنه پنهان از مردم تا گشته شد روز نهاوند و شهید شد رواه ابن
عساکر و از سعید بن مسیب آورده که ندا کرد حضرت عمر رضی الله عنه بر منبر
منا و گفت یا اهل قرن پس برخاستند پیران آن قوم و گفتند مائیم یا امیر
المؤمنین چه فرمائی گفت آیا در قرن کسیست که نام او اویس باشد
گفت پیری از ایشان نیست در میان ما کسی که نام او اویس باشد مگر
دیوانه که در بیابانها و ریگها میباشد نه کسی را با وی الفت و نه او را با کسی
صحبت پس گفت همون را میخواهیم چون بقرن روید او را بجوئید و سلام من
بوی برسانید و بگوئید که خدا صلی الله علیه وآله وسلم بشارت داده مرا
بتو و امر کرده است مرا که بخوانم بر تو سلام آنحضرت را پس چون رسیدند
آن قوم بقرن بجستند او را یافتند در ریگستان افتاده پس رسانیدند
او را سلام حضرت عمر رضی الله عنه و سلام رسول الله علیه وآله وسلم پس گفت
شهرت داد مرا امیر المؤمنین عمر و مشهور گردانید نام مرا الصلوة و
السلام علی رسول الله و علی آله و روی نهاد بوادی حیرت و هیمان

ویافته نشد از وی اثری تا آنکه باز آمد در ایام امیر المؤمنین حضرت علی
کرم الله وجهه پس قتال کرد پیش وی و شهید شد در جنگ صفین رواه
ابن عساکر و صَعْصَعَةُ بن معاویه آورده که بود حضرت عمر رضی الله عنه
که می پرسید وفد اهل کوفه را وقتیکه می آمدند بر وی آیا می شناسید
شما اویس بن عامر قرنی رضی الله عنه را پس گفتند نمی شناسیم و حضرت
اویس مردی بود که ملازمت میکرد مسجد را در کوفه و بیرون نمی آمد
از آن و او را ابن عمی بود که ایذا میکرد او را پس آمد ابن عم اویس رض عنه
در کسانیکه آمدند از اهل کوفه پس گفت عمر رض عنه آیا می شناسید اویس
بن عامر مرادی قرنی را گفت ابن عم اویس یا امیر المؤمنین نیست او در
که باین مرتبه برسد که می شناسی تو او را وی آدمی است کمترین آدمیان
و وی ابن عم من است پس گفت حضرت عمر رض عنه وای بر تو هلاک شدی
تو در وی پس خواند عمر رض عنه حدیث حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم که شنیده بود در شان حضرت اویس رض عنه و گفت چون
برسی آنجا سلام من بوی برسانی پس مشهور شد امر اویس پس گم شد و برفت
رواه ابو یعلی و ابن منده و ابن عساکر و روایتی از ابن عباس رض عنهما

آمده

آمده که گفت درنگ کرد حضرت عمر رض عنه که پرسید از احوال حضرت اویس رض عنه
ده سال تا آنکه گفت در موسم حج اهل یمن هر که از شما از قبیله مراد است استاده
شود پس استادند آنها که از قبیله مراد بودند و نشستند دیگران پس گفت حضرت
عمر رض عنه آیا میان شما اویس نام کسی هست پس گفت مردی یا امیر المؤمنین نمی
شناسم اویس را و لیکن برادرزاده من است که او را اویس میگویند و وی ضعیف تر
و خوارتر است از آنکه مثل تو پرسد از مثل وی گفت حضرت عمر رض عنه آیا وی
در حرم است گفت نعم وی در اراک عرفه است میچراند شتران قوم را پس سوار
شدند عمر و علی رضی الله تعالی عنهما بر دو حمار پس روان شدند تا آمدند اراک
ناگاه دیدند وی را که استاده است و نماز میکند و دوخته است نظر خود را
بر سجده گاه خود پس چون دیدند او را عمر و علی رضی الله عنهما گفتند اگر باشد
آنکه میجوئیم ما او را پس این شخص است پس چون شنید حس ایشان را سبک
گردانید نماز را و برگشت از نماز پس سلام دادند ایشان بر وی پس سلام
کرد و گفت و علیکم السلام و رحمة الله علیه گفتند نام تو چیست رحمت کند
ترا خدا گفت عبد الله گفت حضرت علی رضی الله عنه میدانم هر که در
آسمان و زمین است بندهٔ خدا تعالی است سوگند میدهم ترا پروردگار

کعبه و پرورد کار حرم چیست نام تو که ما ترا بدان نام کرده است گفت چه
میخواهید نام من اویس بن عامر است گفتند برهنه کن پهلوی چپ خود را پس برهنه
کرد دیدند که در وی لمعه است سفید قدر درهم پس شتافتند حضرت عمر و
حضرت علی رضی الله عنهما که بوسه دهند آن لمعه را پس گفتند که رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم امر کرده است ما را که سلام خوانیم بر تو و سوال کنیم ترا که دعا
کنی ما را گفت دعای من در شرق زمین و غرب آن شامل است همه مسلمانان
مرد و زن ایشان گفتند دعا کن مرا مخصوص پس دعا کرد ایشان را و مؤمنین
و مؤمنات را پس گفت عمر رضی الله عنه بدهم ترا از رزق خود یا از عطای خود گفت
هر دو جامه من توانند و هر دو نعل من پاره زده و پیش من چهار درهم است چون تمام
شوند اینها بگیرم و گفت هر که امل میکند جمعه را امل میکند ماه را و کسی که امل
میکند ماه را امل میکند سال را بعد از آن سپرد قوم را بشتران ایشان و
بدر رفت آنجا و دیده نشد بعد از آن رواه ابن عساکر فی تاریخه والله اعلم رزنجا
عبارت شرح مشکوة ترجمه کلام معدن العدنی بود و نیز در معدن العدنی
میگوید که این احادیث دلالت دارند بر بزرگی و بلندی مرتبه حضرت
اویس رضی الله عنه و بر نادانی حال عمر او و پوشیده کی امر او و اشکال امر آید

بقول

بقول علاء الدوله سمنانی رحمة الله علیه که بدرستی قطب در زمان پیغمبر خدا
وجدت صلی الله علیه و آله وسلم عاصم عمر اویس بود رضی الله عنه پس حدیث انی لاجد
نفس الرحمان من قبل الیمن در حق او آورده است و اوست مظهر خاص
برای تجلی رحمانی چنانچه بود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مظهر خاص تجلی الهی
که مخصوص است باسم ذات و آن الله است سبحانه و تعالی تا اینجا قول
شیخ مذکور بود قدس الله سره العزیز و پوشیده نیست که بدرستی همین علما
که باشد نیست ذکر او در وجود نه از روی خاص و نه از روی عام
و بر تقدیر ثبوت ذکر او بنقل یا بکشف مقبول نزد عقلا بعید است اگر
باشد قطبیت مر او را با وجود خلفاء اربعه رضی الله عنهم که ایشان
افضل خلق اند بعد پیغمبران علیهم السلام باتفاق پس ظاهر اینست که
بدرستی پیغمبر علیه السلام قطب دائره وجود است برای پیشینیان و
پسینیان در مقام شهود و شک نیست که بدرستی اوست قطب الارشاد
برای جمیع عباد در تمام بلاد و هست این نسبت علیه و رتبه قطبیه منتقل
کننده بسوی خلفاء راشدین مهدیین و همچنین انتقال کند بسوی کسی
که باشد جامع میان معالم شرعیه و معارف دینیه و اما قطب ابدال در

زمان پیغمبر علیه السلام چنانچه گمان فرمود است بدرستی که حضرت اویس رضی الله عنه
بنابر آنکه گفته است امام یافعی رحمة الله علیه که تحقیق پوشیده است احوال
قطب آن غوث است از چشم عوام و خواص از برای غیرت که از خدا بر وست
و تائید میکند از قدسیه اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری تا اینجا ترجمه
عبارت معدن العدنی است و صلی الله علی المرسلین و الحمد لله رب العلمین.

لطیفه سیزدهم ۱۳ در ملاقات هرم بن حیان بحضرت اویس رضی الله عنه و گرفتن
وصیتها از وی هرم بن حیان گوید شنیدم بکوفه شدم و از هرکس نشان
او پرسیدم کسے گفت که بر کنار فراتست رفتم و ویرا باز یافتم دیدم که بر
کنار فرات است وضو میکند و جامه نمازی میکند مر ویرا دیدم بغایت
لاغر و نحیف چنانچه همه استخوانها او پیدا بود و نور از وی می تافت
سلام کردم جواب داد و بر من نگریست خواستم که دست او فراگیرم
فرا ندا و گفتم یرحمک الله یا اویس غفر لک چگونه و گریستن بر من افتاد
و از دوستی وی و از رحمت که مرا بروی آمد از ضعیف احوال وی بحدی
که گلو گرفت مرا عبرتی که از دوستی خود بر وی یافتم و وی نیز گریست
چون از گریه فارغ شدیم گفت مرحبا یا هرم بن حیان چگونه ای

برادر من

برادر من که راه نمود ترا بمن گفتم یا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه پس گفت چگونه
دانستی نام من گفتم الله پس گفت لا اله الا الله سبحان ربنا ان کان وعد
ربنا لمفعولا عجب کردم از شناختن او مرا و حال مرا سوگند بخدا که ندیده
بودم من او را پیش ازین و نه دیده بود او مرا گفتم نام من و پدر من چون
دانستی و مرا چه شناختی که هرگز ندیده گفت نبانی العلیم الخبیر
آگه هیچ چیز از علم و خبر وی بیرون نیست مرا خبر داد و روح من روح ترا
بشناخت وقتیکه سخن کرد نفس من با نفس تو روح مؤمنان با
یکدیگر آشنایان باشند اگرچه یکدیگر را نشناخته باشند و بدرستی که
مر ارواح را نفسها است چون نفسهای احیا و بدرستی که مؤمنان
هر آئنه می شناسند بعضی ایشان بعضی را بروح اگرچه نیافته و ندیده باشند
و مولانا اسمعیل رحمة الله علیه در شرح تعرف میگوید که شاید معرفت
حضرت اویس مر حضرت هرم رضی الله عنهما در ان ساعت بدان باشد
که مر او را تمنی دیدار حضرت هرم افتاده باشد و حق جل و علا مراورا
خوش کرده باشد که هرچه آرزو کند بدهد چون هرم رضی الله عنه
بیدار آمد بدانست که این آرزوی فرستاده است صدق و درست ایشان چنین

چنین باشد و این روا بود که حق جل جلاله بنده را بجائی رساند که هر چه در
ستر وی نگذرد مراد او در کنار وی بنهد انتهی پس هرم بن حیان رضی الله عنه
میگوید که حضرت اویس رضی الله عنه گفت مرا چیزی روایت کن از رسول
صلی الله علیه وآله وسلم یا با وکار فرمایا بشد گفت تن وجان من فدای رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم باد من وی را نیافتم و اخبار وی از دیگران شنیدم چنانچه
تو شنیده ونخواهم که راه روایت حدیث بر خویشتن گشاده کنم ونخواهم
که محدث ومفتی ومذکر باشم که مرا خود شغلی هست که ازین نپردازم گفتم
آیتی بر من خوان تا از تو بشنوم ومرا دعا کن ووصیتی کن تا بدان کار کنم فی
ترا صعب ودست دارم برای خدا تعالی پس دست من بگرفت بر کنار فرات
وگفت اعوذ بالله من الشیطن الرجیم دیگر بگریست آنگاه گفت
چنین میگوید خداوند وحق ترین وراست ترین سخن وی است وما
خلقنا السموٰت والارض وما بینهما لٰعبین ما
خلقنهما الا بالحق ولکن اکثرهم لا یعلمون
ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین یوم لا یغنی
مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون الا من رحم

الله

الله انه هو العزیز الرحیم نیاز وید یم اهل ارض وسما اگر برای حق
ولیکن بیشتر از مردمان بسبب غفلت نمیدانند بدرستی که روز جدا شدن
حق از باطل هنگام جمع شدن همه آدمیان است در روزی که دفع نکنند
دوستی ونه خویشی ونه دوری از دوست وخویش خود چیزی را از عذاب
ونیاشنند دوستان که یاری کرده شوند از دوستان ولیکن کسی
که خدا تعالی بر و بخشود باشد یعنی مومنان ایشان یاری کنند مر دیگر را
بشفاعت بدرستی که خدا تعالی غالب مهربان است آنگاه حضرت اویس
رضی الله عنه بانگ بگردید پنداشتم که از هوش برفت چون باز بخود آمد گفت
ای پسر حیان بچه کار آمده گفتم آمده ام تا با تو انس بگیرم واز صحبت و
ملاقات تو بیاسایم هر کسی که خدا را شناخت با هیچ انس نگیرد و
باکس نیاساید وبا تو تلاقی میکنم که آن نفع ترا از ملاقات و دیدن است
وآنکه دعا ورغبت است از آنکه در زیارت وملاقات همه ریا وتزویر و
تزیین است گفتم مرا وصیتی کن گفت ای هرم شب مرگ زیر بالین نهی
وبخفتی وچون برخیزی برابر چشم داری وگناه را خورد مدان که
عاصی شوی در خدای تعالی وگفت ای پسر حیان پدرت بمرد ونزدیک است

که تو نیز بمیری یا به بهشت شوی یا بدوزخ و پدرت بهتر آدم صفی الله و ما
درت حوا بمرد و بهتر نوح ع بمرد و بهتر ابراهیم خلیل الله بمرد و حضرت موسی
کلیم الله بمرد و حضرت داود ع خلیفة الله بمرد و حضرت محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بمرد و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
خلیفه وی بمرد و حضرت عمر رض عنه برادر من و دوست من بمرد آه عمر آه عمر
آه عمر گفتم رحمک الله حضرت عمر زنده است گفت حق سبحانه و تعالی مرا
خبر داده است از مرگ وی پس این بگفت من و تو نیز مردگانیم پس
بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درود بسیار فرستاده
و دعای بسیار بکرد و گفت وصیت اینست که خدا تعالی در راه اهل صلاح
وا پیش گیر و یکساعت از یاد مرگ غافل مباش و چون نزدیک
قوم رسی ایشان را پند ده و نصیحت از خلق باز مگیر و یکقدم موافقت
جماعت دست باز مکش که آنگاه بیدین شوی و ندانی و در دوزخ
افتی پس صلوة فرستاد دعای چند بکرد و گفت ای بار خدایا
بدرستی که امر دگمان می برد که دوست میدارد مرا جهت تو و از
زیاده بر دوست مرا برای تو پس تنهائی مرا روی او را در بهشت

ودرآر

و در آر او را در دار السلام خود و بپرس و نگهدار او را تا که در دنیات ا
زنده هر چونکه باشد و به پیوند بر و ضعف او را و خشنود گردان
او را از دنیا بانگ و آنچه داده او را از دنیا پس آسان کن
انرا برای او و آسان کردنی دیگر دان او را برای تنهائی جو و که
او را داده از ثواب کران و جزا داده او را از من نیکتر جزا پس گفت
بخدای سپارم ترا ای هرم بن حیان و سلام باد بر تو و رحمت
خدای تعالی تا که زنده باشی و تو نبینم ترا پس از ین روز نه بخشد خدای تعالی
اگر طلبی مرا پس بدرستی که من مکروه میدارم شهرت را و تنهائی
دوستر است بسوی من بدرستی که من بسیار اندوه مند و سخت غمناکم
با نمردمان تا که زنده ام پس نپرسی از من و نه طلب کنی مرا و بدانکه
بدرستی تو از من بر نپرسی نه بینم من ترا و نه بینی تو مرا پس یاد کنی مرا و
دعا کنی برای من بدرستیکه من یاد کنم ترا انشاء الله تعالی در وان شو از ینجا
تا روان شوم من از ینجا و گفت حضرت هرم بن حیان که اگر سخن او را
فاروق و علی بود رضی الله عنهما خواستم تا یکساعت با وی بروم نگذا
دگریست و مرا بگریستن آورد بر کنار فرات و از تنهائی وی

میگریستم تا گوئی در شد یا داخل است بعضی گو چهار را این اختلاف روایت است
پس از آن خبر وی نیافتم پس کسانیکه آفت دنیا دیده اند سیرة ایشان چنین
بوده است و راه انبیا و اولیا این است و خداوند اعزم ایشان اند اگر
بدرجه ترسیب باری کمتر از آن نبوده که بر قدر حاجت اختیار کنند و کیند ره تی
تنعم پیش نگیرند تا در خطر عظیم نیفتی والله تعالی اعلم این تمامی قصه از احیاء
العلوم و کیمیا سعادة و تذکرة الاولیاء و حیوة الذاکرین و شواهد النبوة
و بحر السعادة نقل کرده است نوشته شده و در حکایات الصالحین
آورده است که چون خبر موت امیر المومنین دنیا میرسد دنیا او را یار باشد
حجرة او بسوی تر نمی میکند آن بس حجرت او بسوی چیزی است که حجرة
میکند بسوی آن چیز مولانا عبد الرحمان جامی قدس سره السامی در شواهد
النبوة می آرد که هرم بن حیان رضی الله در تابستان که هوا گرم بود و
فات کرد چون وی را در قبر کردند پاره ابر بدید آمد برابر قبر وی نه زیاده نه کم
و بر بالای قبر وی ببارید و از آنجا تجاوز نکرد و گویند که هنوز که از قبر وی گیاه
دمید رحمت الله تعالی علیه و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه وسلم تسلیما
کثیرا کثیرا در مناقبه فضائل آنحضرت رضی الله تعالی

عنه در تذکرة الاولیاء میگوید که محامد او بسیار است و فضل او بیشمار و در ابتداء
شیخ ابو القاسم کرکانی را رحمة الله علیه ذکر این بود که یا اویس یا اویس گفتی و
این سخن خواجه محمد پارسا قدس سره در قدسیه گفته و نیز در تذکرة
الاولیاء آورده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که حضرت اویس
قرنی رضی الله تعالی عنه بهترین تابعین است باحسان و مهربانی دستانش
کسی کرستانند او رحمة للعالمین بود بزبان مبارک تو کجا راست آید و در تفسیر
حسینی و مجالس المومنین و تذکرة الاولیاء و کیمیاء السعادة و روضة
الریاحین میگوید که آن سهیل یمنی حضرت اویس قرنی رضی الله تعالی عنه
منقول است که در بعضی شبها میگفتی هذه لیلة الرکوع این شب رکوع است
و بیک رکوع بصبح میرسانید و شب دیگر را میگفت هذه لیلة السجود
این شب سجود است و بیک سجود است بصبح رسانید کسی با اویس گفت ای
اویس چگونه طاقت اینقدر طاعت داری که شبها بدین درازی را بیک
حال میگذرانی گفت کجا شب دراز است کاشکی از ازل تا ابد یکشب بودی تا به
یکرکوع و یکسجود با خر بردمی و درآن نالهای زار و گریهای بیشمار
کردمی بیت به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای

در دادوده ونیز گفت که فرمنم هنوز یکبار سبحان ربی الاعلی نگفته باشم که روز شود
سه بار تسبیح گفتن سنت است واین از آن میکنم که میخواهم که مثل آسمانیان
عبادت کنم و در کتابی که در آن ذکر اولیاء عرب بود آورده است که
یکبار حضرت اویس رضی الله عنه سه شبانروز چیزی نخورده بود در راه پیاز
یافت قصد کرد تا بخورد گفت نباشد که حرام باشد بینداخت و در هوا نظر
کرد مرغی دید که از هوا می آید قرص نان گرفته در دهن و آواز داد که ای
حضرت اویس قرنی چون پیاز حرام بینداختی بگیر این روزی حلال از دست
فرستادهٔ خدا بخور تا نفست آرام گیرد رباعی بخشندهٔ تو جمال روزی کندت
مهجور شوی وصال روزی کندت از ترس خدا اگر کنی ترک حرام به
روزی دهد تو حلال روزی کندت ونیز در تذکرة الاولیاء میگوید
وقتی حضرت اویس رضی الله عنه سه شبانروز چیزی نخورده بود روز چهارم
در راه یک دینار دید برنداشت گفت از کسی افتاده باشد برفت تا
گیاه برچیده و بخورد گوسفندی دید نانی گرم در دهان نهاده بیامد و
پیش او بنهاد گفت از کسی ربوده باشد روی بگردانید گوسفند بسخن آمد
و گفت من بنده آن کسم که تو بنده اوئی بگیر روزی دادهٔ خدا از بنده

خدا گفت دست دراز کردم تا نان بگیرم نان در دست خود دیدم و گوسفند
ناپیدا شد این نقل در حکایات الصالحین نیز آورده است مولانا علی
سلطان محمد قادری رحمة الله علیه در معدن العدنی میفرماید و همچنین بعینه
در مجالس المؤمنین نیز آورده و همچنین در حیوة الذاکرین میگوید ونیز
امام یافعی رحمة الله علیه از علقمه بن زید رض عنه نقل میکند در روضة
الریاحین که منتهی میشود زهد بسوی هشت کس از تابعین و از ایشانست
حضرت اویس قرنی رض عنه که حضرت اویس از زهاد ثمانیه است که در تابعین
زهد باینها منتهی گردیده و نامهای ایشانست عامر بن عبد الله
القیسی و حضرت اویس قرنی و هرم بن حیان العبدی و ربیع بن خثیم
الثوری و ابی مسلم خولانی و اسود بن یزید و مسروق بن الاجدع و حسن
بن حسن بصری رضی الله تعالی علیهم اجمعین و مولانا محمد بن شیخ محمد الحاجی
رحمة الله علیه در ریاض الصالحین از مشارق الانوار نقل میکند که در حدیث است
که بدرستی در بهشت بادشاهانند و حضرت اویس رضی الله عنه از ایشانست
والیم رتبه از خدمت ونیکوئی ها دریافت در مدح و منقبت حضرت اویس رض
در مثنوی کبیر زلالی خاری چنین میگوید واین ابیات می آرد

دوستی از عشق بالاتر بود ⁂ عشق زهر و دوستی شکر بود ⁂ سوی آمد زیا که طوفان
خداست ⁂ دوستی خواص مردان خداست ⁂ سر اویس بمهر دوستی قرن ⁂
بخطا چون نافه در مشک ختن ⁂ از دم بوی خدا مدهوش بود ⁂ دوستی مصطفی
در جوش بود ⁂ چون سه گوهر از پی پرواز کرد ⁂ سنگ سه گوهر فروش
راز کرد ⁂ آن بهار بهشت جنت در قطار ⁂ ساربان موج رحمت بر مهار ⁂
غائبانه سه و دو گوهر فکند ⁂ هر یکی خندیدن مهر ملند ⁂ هر گهر گر رشته بسرون
میکشید ⁂ دیگری را بسته در خون میکشید ⁂ دوستی این نوع کن گر دوستی ⁂
کاه دور و زیبی بکنه این پوستی ⁂ همچو شاخ گل سراپا گوش باش ⁂ غنچه شو
در خرقه خاموش باش ⁂ و مولانا سید محمود در حیوة الذاکرین میگوید که شیخ
امام عبد الله بن اسعد یافعی شافعی رحمة الله علیه در صفت و منقبت حضرت
اویس رضی الله عنه این ابیات عربی نوموده است و امام یافعی رحمة الله علیه
این در روضة الریاحین در حکایات نجم لعباد از جهل و کیصد ذکر کرده است

شعر سقی الله قوما من شراب وداده ⁂ فهاموا ایمن بین باد و حاضر و
یظنهم الجهال مجنونا و مابهم ⁂ جنون سوی حب علی القوم ظاهر ⁂ سقوا کیوس
الحب راحا من الهوی ⁂ فراحوا سکاری بالحبیب المساهر ⁂ تناجوه فی

ظلم

ظلمة اللیل عند ما به قد خلوا منهم اویس بن عامر شهیر تمامی الی المجد و العلی
لنا قیه عالی الفخر عند التفاخر معنی وی چنین است هوشمند خدا تعالی قومی
از شراب دوستی خود بی سر گردان شده قوم بان دوستی میان دوران
و نزدیکان گمان نبرند قوم جاهلان دیوانه و نیست بایشان دیوانگی
مگر آنچه که بر قوم آشکار است توشیده شده است قوم را پیالهای حب
شراب از دوستی پس شب مانند در حالتی که مست بودند بر حبیب خود که
سخن کننده بود در شب راز میگویند قوم حبیب را در تاریکی شب نزدیکی
خلوت از آن قوم است اویس پسر عامر مشهور یمانی است در گرفته است بزرگی
و بلندی را ما را در شان اویس فخر بزرگست وقت فخر کردن اللهم
اسقنی کاسا من شراب وداده بحرمت احبابه و اولیائه
رحمهم الله **لطیفه شانزدهم** در کلمات و نصایح و وصایای آن
حضرت رضی الله عنه از سخنان اوست رضی عنه طلبت الرفعة فوجدته
فی التواضع و طلبت الریاسة فوجدته فی نصیحة الخلق و طلبت المروة
فوجدته فی الصدق و طلبت الفخر فوجدته فی الفقر و طلبت النسب فوجدته
فی التقوی و طلبت الشرف فوجدته فی القناعة و طلب الراحة فوجدته

فی آخرہ ہمچنین است در تذکرة الاولیاء و سلک السلوک و انجملہ ہفت کلمات
اکنون این کلمات را بقصد وضوح معنی موافق و منقولات اینقوم و موجب
اقوال بزرگان و مشائخ رحمة اللہ علیہم تفسیر و واضح معنی نوشتہ می آید اگرچہ
کلمات قدسیہ اولیاء اللہ قدس اسرارہم بیرون از حد فہم و احاطہ ادراک اند
و کسی را بر معنی و شرح آن بحقیقت اطلاع و وقوف نیست زیرا کہ از حال اند
نہ از قال و از اسرار اند نہ از تکرار عالم الغیب میداند کہ آنچہ فرمودہ اند از کلام
مقام فرمودہ اند و مرادہای ایشان چہ بودہ است و من اللہ الاستعانت
علی الصواب والاہتداء والاستغفار من السہو والخطاء پس ترجمہ معنی اول
اینست کہ جستم بلندی را پس نیافتم بیقین آنرا در تواضع و نیز وجہ آن
علت است و این برای یقین بیان شد و مراد از رفعت بلکہ سائر مطلوبات
کہ درین کلمات واقع شدہ اند ریاست مروت و فخر و نسب و شرف و راحت
ہمہ از آخرت است کلا و حاشا کہ رفعت و ریاست و غیر ذلک دنیاوی مراد باشد
آنحضرة رضی اللہ عنہ طلب مطالب دنیاوی کند زیرا کہ دنیا و آنچہ در دنیاست از
لذات و درجات آن تمامی ملعون و مذموم است و طالبان آن کلاب است کہ الدنیا
جیفة وطالبہا کلاب و بدین رفعت و تواضع اشارت میکند باآنکہ در عین

العلم میگوید کہ در حدیث وارد شدہ کہ تواضع نمیکند ہیچکس مگر اینست کہ بلند
کردہ اند او را خدا تعالی و آنکہ در مقصود الطالبین نیز آوردہ از امیر المؤمنین
حضرت علی کرم اللہ وجہہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود کسی کہ تواضع
کند برای خدا تعالی بلند کردہ اند او را خدا تعالی بیت تواضع مارا ز خلایق
دریغ کہ کردی از آن برکشیدہ چو تیغ در مقصود الطالبین میگوید کہ
کہ بزرگی را پرسیدند کہ مرد متواضع کرا گویند گفت کسی را کہ او خود را و خاک را
یکسان داند و در شرعة الاسلام میگوید حقیقت تواضع آنست کہ نہ بیند ہیچکس را
مگر بہتر کند کہ بہتر آنست از و حضرت بایزید فرمود قدس سرہ وقتی شود
مرد متواضع کہ نفس خود را ہیچ مقامی معروف نہ بیند و در خلق از خود شریر تر
کسی نبیند و خلاق تواضع بسیار اند از انجملہ راہ رفتن بعصا و طعام خوردن
با خادم و بر داشتن مکروہات از راہ و سلام کردن بر کودکان و نشستن
با فقیران و بستن پای گوسپند و بر برائی دوشیدن و سوار شدن بر
حمار و بر داشتہ آوردن ضروریات از بازار بخانہ و پس روی خود بخود نخواستن
از کسی حضرت غوث الاعظم رضی اللہ تعالی عنہ در فتوح الغیب میفرماید تواضع
آنست کہ برافراشتہ میشود بآن محل عابد و بلند شود و مرتبت او و کامل

میگردد بزرگ و بلندی او نزد خدا تعالی و نزد خلق و توانائی باید بر هر چیز که وی
خواهد از امر دنیا و آخرت و این صفت اصل همه طاعات است و به غفلت بیاید
بنده مراتب صالحان که راضی اند از خدا تعالی در حال خوشی و ناخوشی و تواضع
آن است که پیش نیاید بنده هیچکس را از آدمیان مگر آنکه بنده اعتقاد کند مر آنکس را
افزونی بر خود و بگوید که نزدیکست که باشد آنکس نزد خدا تعالی بهتر از من
و بلندتر از روی مرتبه پس اگر آنکس خورد باشد بگوید اینکس بیفرمانی نکرده
باشد خدا تعالی را و بتحقیق بیفرمانی کرده ام پس بیشک او بهتر است از من
و اگر آنکس بزرگ باشد بگوید که اینکس بندگی خدا تعالی پیش از من میکند
و اگر عالم باشد بگوید که اینرا داده شد چیزی که نرسیدم من بآن چیز و یافت
چیزی که نیافتم من او را و میداند آنچه چیزی که ندانسته ام من و او عمل میکند
بعلم و اگر کسی جاهل باشد گوید بیفرمانی خدا تعالی کرد بنادانی و من بیفرمانی
خدا تعالی میکنم بدانستگی و در نمییابم که بچه حالت ختم کرده شود مرا و بر کدام
وجه ختم کرده شود مر او را و اگر آنکس کافر باشد گوید که نمیدانم که اینکافر
مسلمان شود پس ختم کرده شود مر او را به نیکترین عمل و شاید که کافر شوم
پس ختم کرده شوم به بدترین عمل تا اینجا ترجمه کلام فتوح الغیب بود پس معلوم شد

که تواضع

که تواضع خصلتی است ارجمند و میگرداند صاحب خود را ارجمند و گویا که آنحضرت
رضی الله تعالی عنه به یک کلمه چنین میفرماید که هر که میجوید رفعت را و میخواهد که
بلند گردد مرتبه او در آخرة پس باید که تواضع کند و خود را زبون تر و
خوارتر از همه کس داند اللهم ارزقنا کلمه دوم اینست که جستم سردار
آخرة را پس یافتم و یقین کردم آنرا در خیرخواهی خلق و از خصلتهای بزرگ
و بلند و پسندیده و بر بیان فضل و مدح این سیرت گواهی مخبر صادق
مصدوق امین و محبوب رب العالمین صلی الله علیه وسلم که فرموده الدین
النصیحة نصیحت و رغبت خالص شدن و بی غل و بی غش شدن و بر قدم صدق
استادن میفرماید که دین همین نصیحت است صحابه گفتند رضی الله عنهم یا
رسول الله این نصیحت که اشاره بدان کردی و دین منحصر در آن ساختی
کراست و نسبت بکه دارد فرمود لله و لرسوله و لکتابه و لائمة
المسلمین و عامتهم یعنی مر خدا را است و رسول او را و کتاب او را
و مر عامه مسلمانان را و خواص ایشان را یعنی حقی که باید رعایت آن کردن
حق اینهاست چون این حق نمود ویرا دیندار شدی اما نصیحت لله نمود
ذات و صفات و اتباع و امتثال او امر و نواهی او و نصرت دین و تسلیم

احکام وی بود اما نصیحت لرسول الله اول محبت و تعظیم و ادب جناب عالی
اوست و تنزیه ساخت عز و جلال او و تمامه انبیا صلوات الله تعالی و
سلامه علیه و علیهم اجمعین از هر عیب و منقصت که نه لائق مقام نبوت و رسالت
بود دوم محبت هر که و هر چه منتسب است بجناب او صلی الله علیه و آله و سلم
از اهلبیت و علمای و صلحا رضی الله تعالی عنهم و از بلاد و دیار و غیر آن
اما نصیحت لکتاب الله تعالی به نگهداشت تعظیم آن و عمل بدان و تدبر آیات
و معرفت معانی و ملازمت تلاوت برعایت طهارت و حضور قلب و غیر آن
و اما نصیحت مر عامه مسلمانان پس رعایت حقوق ایشان کردن و حرمت
ایشان در مال و عرض و نفس نگهداشتن و دست و زبان از ایذاء ایشان
بازداشتن و نصرت و اعانت ایشان بر وجه مشروع نمودن اما نصیحت
خواص مسلمانان اول تعظیم علمای رحمهم الله تعالی و تصدیق ایشان در آنچه
موافق کتاب و سنت نقل کنند دوم اطاعت امراء و سلاطین اولی الامر
سیوم تسلیم احوال و اقوال مشائخ طریقت رحمهم الله تعالی در آنچه خبر
دهند از اسرار حقیقت و احوال باطن تا اینجا نقل کلام قدوة المحققین
شیخ عبدالحق بود رحمة الله علیه که در کتاب رسائل و مکاتیب در معنی

اینحدیث آورده و در آنجا بهتر از این ذکر نموده که درین مختصر گنجایش نداشت
نداشت پس این عبرت که نصیحت باشد شرط بل و جامع است تمامی اعمال دین را
فافهم و در عین العلم گفته اند که نصیحت اراده بقای نعمت است بر مسلمانان
و در شرعة الاسلام میگوید که زندگانی کردن با نصیحت سنت است و این قسم
اختلاط بهترین انواع الفت است و باید که اختلاط کننده دوست دارد برای رفیقان
چیزی را که دوست میدارد برای خود و نصیحت کند رفیقان را در امور ظاهر و باطن
زیرا که نصیحت ستون دین است و اخلاق نکوهیده و اطوار ناپسندیده رفیقان
را بر طرف میگرداند از ظاهر و همه آنها را باصلاح می آورد و در کتاب نور
المریدین شرح تعرف میگوید که نصیحت کردن بر دو وجه است یکی آنکه هر کسی
به از آن داند که خود را تا ناصح باشد بندگان خداوند را معنی دیگر آن باشد
که مطیعان را بزرگ دارد و بر عاصیان شفقت کند نصیحت این باشد چون
مطیعان را استخفاف کند و با عاصیان خصومت کند بی نصیحتی باشد و دیگر
معنی این است که بندگان وی را بوی بازگذارد و در میان فضول نکند و غوث
رضی الله تعالی عنه در فتوح الغیب میفرماید که نباشد مرد از ناصحان و کاملان
اگر یاد میکند کسی را از خلق خدا تعالی به بدی یا سرزنش میکند او را

بفعل او یاد دوست میدارد اینکه یاد کرده میشود نزد او کرا ببدی یا بخوشی
باید دل او که یاد کرده شود کسی را نزد او ببدی و انفصال آفت عابدانست
و هلاک زاهدانست نعوذ بالله من ذلک گویا که آنحضرة رضی الله تعالی عنه
میفرماید کسی که سرداری آخرة خواهد باید که خلق خدا را نیک خواهد و بر بندگان
وی رحمت و شفقت کند و مهربانی نماید والسلام علی من اتبع الهدی
و معنی کلمه سیوم آنست که جستجو کردم مروة را نیافتم مردمی بود پس بیقین دانستم
او را در صدق شیخ نجیب رحمة الله علیه در رساله سلوک میگوید حسن قدس سره
که سراسر حسن بود گفت حسن المروة صدق اللسان و احتمال عثرات الاخوان
و بذل المعروف لاهل الزمان و کف الاذی عن الحبیب دیگری را پرسیدند مروة
چیست گفت المروة ترک معصیة الله تعالی حیاء من الله تعالی و المحافظة
علی طاعة الله تعالی لوجه الله تعالی و الفرار من غیر الله تعالی الی الله تعالی
غرض من مروة آنست که تو در نظر بادشاه تعالی آنچه پسندیده آنحضرت
نیست نکنی و آنچه ترا محروم کند او را بهره مند گردانی و کسی که ترا ازو رنجی
رسد او را راحت رسانی بزرگی میگوید که کسی که او مروة ندارد گویی که او
هیچ ندارد و مقصود الطالبین میگوید که ابو یعقوب گفت رحمة الله علیه

صدق موافق حق است در نهان و آشکارا در تمامی احوال پس باید که لازم گیرد
صدق را فان الله مع الصادقین یعنی در قرآن مجید واقع است
بدرستی که خدا تعالی با صادقانست پس آنحضرت رضی الله تعالی عنه میفرماید
هر که خواهد که در دار آخرت درجه اهل مروة یابد پس باید که راستگویی پیشه
خود کند **بیت** راستی موجب رضای خداست کس ندیدم که گم شد از
ره راست و معنی **کلمه چهارم** آنست که جستجو کردم فخر را و مباهات در کدام
فعل باید کرد پس نیافتم بیقین او را در فقر و این موافق است قول پیغمبر را
صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود الفقر فخری که درویشی فخر منست مباهات
در هیچ چیز حرام است مگر در فقر و آنحضرة صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ
مرتبه بلندتر و در هیچ درجه عالیتر فخر و مباهات ننمود چون بفقر رسید
در آن مباهات کرد و بر آن فخر نمود و این مرتبه را از حضرت ذوالجلال
باری سوال کرد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا
واحشرنی فی زمرة المساکین و در تعرف میگوید که ابو محمد رویم گفت
رحمة الله علیه که فقر عدم هر موجود است و ترک هر مفقود است یعنی آنکه موجود است
بجای نماند و چون بجای نماند معدوم گشت و آنچه مفقود است طلب نکند و

کلمه چهارم

وچون طلب نکند مفقود گشت و باید دانست که در میان قصر مخفی بسیارست که حوصله
این مختصر گنجایش آن ندارد و پس گویا که آنحضرت رضی الله عنه اشارت میکند
و میفرماید هر که خواهد که در آخرة مباهات کند و فخر نماید پس باید که درویشی
گزیند و پیشه فقیری اختیار گیرد اللهم ارزقنا و معنی کلمه بیست و ششم
اینست که طلب کردم نسب را یعنی پیوند و خویشی را اگر در آخرة بکار آید پس
دانستم از یقین در تقوی یعنی در آخرت انساب نمانند و پدر و مادر
و برادر و غیره ذلک بکار نیایند چنانکه خدا تعالی عز و جل فرمود فاذا
نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون
یعنی چون دمیده شود در صور پس نماند نسبها و خویشیها در میان ایشان
و همه بریده گردد و از یکدیگر نپرسند پس نماند در آن وقت مگر پیوند تقوی
چنانچه خداوند عز و جل فرمود ان اکرمکم عند الله اتقکم
بدرستی بزرگترین شما نزد خدا تعالی پرهیزکارترین شماست و نیز
خدا تعالی میفرماید و تزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه
گیرید پس بدرستیکه بهترین توشها پرهیزکردن است و در مقصود الطالبین
می آرد که تقوی عبارتست از دور بودن بنده از ما سوی الله و گفت

محمد بن سلمان رحمه الله تعالی تقوی گذاشتن ادون خدا تعالی است و گفت
جعفر رحمه الله تعالی تقوی آنست که نه بینی در خود چیزی را سوای خدا تعالی امام
قشیری میفرماید که تقوی عوام دور شدنست از ذنوب گناه و تقوی خواص اجتناب است
بلکه از بنده ما سوی الله پس در کلام میکند آنحضرة رضی الله عنه که هر که
خواهد که نسب گیرد و پیوند کند بر چیزی که در آخرة او را بکار آید باید که پیوند کند
تقوی و پرهیزکاری اللهم اجعلنی من المتقین کلمه بیست و هفتم را
معنی اینست که جستم بزرگی و بلندی آخرت را پس یقین یافتم از در قناعت
در مقصود الطالبین میگوید فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بادشاهان بهشت
از امت من کسانند که ایشان اند روز بروز و گفته اند اهل معرفت که قناعت خشنود
شدن بقسمت و بسنده کردن بانچه رسد و گفته اند بعضی حکماء قناعت آنست
که نگیری هیچ چیزی را از کسی باز ندارے هیچ چیزی را از کسی و در رساله علیه نیز
الاحادیث النبویه میگوید که هر که قناعت یافت عزیز دو جهان گردد که عز من
قنع یعنی عزیز و بزرگ شد هر که قناعت کرده بگنج بی نهایت رسید که القناعة
کنز لا یفنی یعنی قناعت گنجیست که نیست نگردد شعر عزیز النفس من یرم القناعة غنیة
ولم یکشف لمخلوق قناعه رباعی کیمیائی ترا دهم تعلیم که در اکسیر قناعت نیست

رو قناعت گزین که در عالم کیمیایی به از قناعت نیست پس آنحضرت رضی الله عنه
اشاره میکند که هرکه بخزینهٔ آخرت را خواهد پس باید که دست در گنج قناعت
زند و بداند که خدا تعالی کفایت کند تا بحرص و جمع خوار نگردد عالم عامل محقق شیخ
عبدالحق رحمة الله علیه در رسالهٔ مطلب اعلی شرح اسماء حسنی حکایت میفرماید دو کودک
بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورش همراه داشت آن کودک با آن کودک
گفت مرا هم نان خورش ده گفت بیا سگ من باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک
راضی شد و ریسمان در گردن او کرد و میکشید فتح موصلی قدس الله سره دید
فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی سگ یار خود نگشتی بیت

بنان خشک قناعت کنیم و جامهٔ دلق ؛ که بار محنت خود به که بار منت خلق

و مولانا محمد بن شیخ محمد ایجی رحمهما الله تعالی در ریاض الناصحین از زاد المذکرین
و نزهة النواظر آورده که شبلی رحمة الله علیه در دبیرستان گذر افتاده بود دو
کودک نشسته دید یکی توانگر بچه برای وظیفه چاشت خود شهد و نان گندم آورده بود
دوم درویش بچه بود که نان جوین آورده قدری کاسه بروی مالیده شده درویش
بچه آرزوی شهد در دل غالب شد توانگر بچه را سوال کرد که قدری شهد عنایت کند
توانگر بچه گفت تو از عقب من بدو و بانگ سگ میکرد توانگر بچه گفت تا ای برادر

معذور

معذور دارد که در ولایت ما سگ را شهد نه دهند شبلی قدس سره میگوید که چون اینحال
طمع مشاهده کردم با خود گفتم ای نفس ترا همین واقعه بسنده است در قطع طمع از خلق
و احتراز از دنیا اگر این کودک بنان جوین قناعت کردی لباس سگی ازو مسلوب
نگشتی چنانکه گفته اند گفتم ترا که تو خود کی دیدم که کردی لیک مغلوب اللهم ارزقنا

کلمهٔ هفتم

و گفته اند اهل دنیا چه کسانند و چه مایه اند لعنهم الله علیهم اجمعین
اینست که طالب دم راحت آخرت را لیکن نتوانست بی شبهه آن را در زهد در
مقصود الطالبین میگوید گفته است رحمة الله علیه ابو سلیمان درانی که زهد
گذاشتن چیزی است که باز دارد ترا از خدا تعالی و فرموده است حسن بصری
رحمة الله عنه که زهد در دنیا آنست که دشمن گیری اهل دنیا را و آنچه در دنیاست
و گفته اند از اهل دنیا چه کسانند چه مایند لعنة الله علیهم اجمعین و
اهل معرفت گفته اند که زهد روگردانیدن است از تمامی آرزوها بسوی حق
در زهد اشارت میکند آنچه غوث اعظم رضی الله تعالی عنه در فتوح الغیب
میفرماید که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که نیست زندگانی آخرت
که خاص در حق مؤمن باشد که پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم که نیست راحت
مر مؤمن را سوای لقای خدا تعالی و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر است و نیز فرمود صلی الله علیه وسلم
مرد پرهیزگار لگام در دهان کرده است یعنی باز داشته شده است از شهوة
و لذات دنیا پس با وجود این اخبار و عیان چگونه دعوی کرده شود
پاکیزگی زندگانی در دنیا پس راحت تمام آن راحت در انقطاع است از
دنیا و رو آوردن بسوی خدا تعالی پس به یکلمه گویا که میفرماید آنحضرت
رضی الله تعالی عنه که هر که خوشی و شادی سرای آخرة خواهد پس
باید که تارک بماند دنیا را و آنچه در دنیاست از لذات و شهوات
حق سبحانه و تعالی جمیع مسلمانان را از بلاها و آفتها دنیا در امان خویش محفوظ
و مصؤن دارد بحرمت النبی صلی الله علیه و آله وسلم الی یوم التناد
تا اینجا ترجمه و بیان معانی کلمات سبع بود و از سخنان اوست رضی
که نمی باید آدمی کمال تقوی و ورع را تا که گویا گشته است تمامی خلق
همچنین گفته است مولانا سید محمود شیخانی قادری رحمة الله
علیه در کتاب حیوة الذاکرین و وضع این سخن آنست والله تعالی اعلم
که این مبالغه است برای کمال دشمنی یعنی چون مردم پندارند که او تمامی
خلق را کشته است او را تمام تر و بزرگتر دشمن دارند و چون دشمن

دارند

دارند با او الفت نکنند و با او صحبت ندارند و در شادی و غم و سود و
زیان و با او شریک نباشند و وی نیز با مردم همچنین صفت باشد
و درینحال آنکس خالص مر خدا را باشد در معرفت حقیقت معنی تقوی
او را حاصل شود و معنی تقوی چنانچه در ما قبل عنقریب مذکور شد و معنی
ورع اینست که در مقصود الطالبین گفته است که یحیی بن معاذ رازی
رحمه الله فرموده است که ورع بظاهر آن است که بجنبد آدمی مگر بامر الله
تعالی و در باطن آنست که نه در آید در دل او سوی الله تعالی و درین
سخن آنحضرت رضی الله تعالی گویا بعینه از حال خود خبر میدهد که خلق خدا را
با آنحضرت رضی الله تعالی عنه در دشمنی همین معامله بود والله اعلم و سخن
اوست رضی الله عنه که مَنْ عَرَفَ اللهَ لا یخفی علیه شیءٌ هر که خدا شناخت
هیچ چیز بروی پوشیده نماند یعنی خدا بخدا میتوان شناخت که عَرَفْتُ
ربی بربی هر که خدا را بخدا داند او همه چیز بداند این در تذکرة الاولیا گفته
معنی این سخن کسیکه شناخت الله را پوشیده نگردد بروی هیچ چیز
والله اعلم آن است که در مقصود الطالبین میگوید معرفت در دل بنده
همچون آفتاب در آسمان لیکن چون آفتاب بر آید از کناره آسمان

نور او افتد در زمین و آفتاب معرفت بر آید از اندرون نور او میفتد بر
عرش انتهی پس چنانچه در روشنائی نور معرفت آفتاب هیچ چیز از چشم
ظاهر پوشیده نماند همچنین در روشنائی نور معرفت هیچ چیز از دیدهٔ
باطن عارف متواری نگردد و چگونه مخفی شود که هرچه در عالم از عرش تا فرش
هست همه در دل عارف موجود و حاضر است یک سلطان بایزید قدس سره
از سعه دائرهٔ دل چنین خبر داد که اگر عرش و صد بار و صد هزار بار چند عرش
و هرچه درو است در گوشه دل عارف نهند عارف از آن خبر نیابد و در حدیث
قدسی آمده است که هر گنج از حیثیت مرتبه اجمالی و تفصیلی در میان زمین و آسمان
و هر گنج در دل بنده خود که مؤمن باشد زیر آنکه او میگردد باشد و در تن دیگرا
من کسب گردیدن و در شیون همچنین است در کتاب اشعة اللمعات و قوله
عرفت ربی بربی اینقول شاه علی المرتضی کرم الله وجهه که از وی پرسیدند
که خدا را چه شناختی گفت بد انکه شناسا گردانید مرا با خود در تعرف آورده است
اجماع است که راه نماینده بخدا تعالی هم خداوند است سبحانه و تعالی و وی را بوی توان
شناخت و وی را هم بوی توان یافت نه بغیر وی و بیان این سخن طولی دارد و
الله اعلم و مردی گفت که ای خواجه اویس رض عنه وصیت کن مرا فرمود که گریز

بوی

بسوی خدا خود آمد گفت که از کجا رسد مرا معاش فرمود که افسوس است مر دلهای
که بیامیزد شک آنها را اگر زیب تو بسوی خدا تعالی و تهمت میکنی خدا تعالی
را در رزق این وصیت بعینها در لواقح الانوار و کیمیای سعادت و در تذکرة
الاولیاء مذکور است لیکن از کیمیای سعادت و تذکرة الاولیاء معلوم میشود که آمد
وصیت خواست حضرت هرم بن حیان رضی الله تعالی عنهم بود و امام حجة الاسلام
رحمة الله علیه این نقل در منهاج العابدین چنین آورده است که حضرت حیان
مر حضرت خواجه اویس رض را گفت که کجا سکونت کنم گفت در شام هرم گفت
حال معیشت در شام چیست گفت وای بر دلها که در آن شک مخلوط است
پس نفع نکند آنها را موعظت و پند و این نقل بعینه مولانا محمد بن شیخ محمد جامی
رحمهما الله تعالی در کتاب ریاض الناصحین نیز آورده است و حضرت محمد دارا
شکوه رساله مسمی بحسنات العارفین تصنیف کرده و در آن شطحیات اولیا
و مردان خدا بهم آورده و در آن میان نوشته که شطح حضرت خواجه اویس
قرنی رضی الله عنه اینست که میفرمود هرگاه که عبودیت تمام شد عیش او
عیش الله است یعنی صفت الوهیت درو ظاهر میشود و فعل بنده فعل حق میگردد
و مست الست یزدانی عین القضاة همدانی قدس الله سره العزیز در

در کتاب تمهیدات میفرماید در بیان حضرت اویس قرنی را رضی الله عنه که چه
خبر میدهد و میگوید اذا تمّ العبودیة یکون عیشه کعیش الله
فرموده که چون بندگی تمام میشود عیش بنده چون عیش معبود باشد در بیان
هرچه اولیا د شد که خداوندست نصیب بندهٔ او باشد هر که بصفات او موصوف
باشد مانند عیش مراد او باشد چون سمع و بصر و قدرت و ارادت و عزت و بقا
و کلام از آن قدیم از آن جهت بنده باقی و دائم باشد انتهی و سخن اوست
رضی الله تعالی عنه هر که سه چیز دوست دارد دوزخ بدو از رگ گردنش نزدیکتر
بود یکی طعام خوش خوردن دوم لباس نیکو پوشیدن سیوم با توانگران
نشستن و سخن اوست که در نماز خشوع آنست که اگر تیر بر پهلوی زنند در
نماز خبر ندارد و گفتند چگونه گفت چگونه باشد کسی که بامدادا برخیزد و نداند
که تا شب خواهد زیست گفتند کار چگونه است گفت آه از بی زادی و درازی
راه و گفت اگر تو خدا پرستی بعبادت آسمان و زمینان از تو نپذیرد تا باور
نداری گفتند چگونه باورش داریم گفت ایمن باشی بدانچه ترا پذیرفته است
و فارغ بینی خود را در پرستش او بچیزی دیگر مشغول نباید شد انتهی در تذکره
گفته است و در منهاج العابدین گفته که گفتند چگونه استوار داریم گفت

ایمن

ایمن باشید از سید رزق و فارغ دارید تن خود را برای عبادت و سخن
اوست رضی الله عنه که السلامة فی الوحدة سلامت در تنهائیست و
تنها آن بود که فرد بود در وحدة و وحدت آن بود که خیال غیر در وی نگنجد
تا سلامت بود و اگر تنهائی بصورت گیری درست نبود که الشیطان مع الواحد
وهو عن الاثنین ابعد حدیث اوست این نیز در تذکرة الاولیا گفته است
مولانا علی هجویری رحمة الله علیه در معنی السلامة فی الوحدة در کشف المحجوب
حسین میفرماید نیز سلامت اندر تنهائی بود از آنچه دل کسی که تنها بود
از اندیشهٔ غیر رسته باشد و در جمله احوال از خلق نا امید گشته تا از جمله آفت
آن سلامت یافته و روی از جمله بر تافته اما اگر کسی پندارد
که وحدت تنها زیستن باشد محال بود که تا شیطان و بر دل کسی صحبت
بود و نفس اندر صدر سلطانی و تا دنیا و عقبی را بر فکرت وی گذر و تا
اندیشه خلق را بر سر وی گذر بود هنوز وحدت نباشد زیرا که چه با عین
آرام باشد و چه با اندیشهٔ آن هر دو یکی باشد پس آنکه وحید بود اگر چه صحبت
کند صحبت مزاحم وحدت وی نباشد و آنکه مشغول بود عزلت سبب فراغت
وی نگردد پس انقطاع از انس جز با انس نباشد و آنکه بحق انس باشد مع لطفه

14

انس او را مضرت کنند و آنرا که مونست انس را بر دل شکند زباشد و یرا از انس حق خبر
نه زیرا که وحشت صفت بندهٔ صادق است که شنید قول خداوند را سبحانه و تعالی
الیس الله بکاف عبده آیا نیست الله تعالی بسندهٔ بندهٔ خود را یعنی هست
و سخن او است رضی الله عنه علیک بقلبک یعنی بر تست که دل را از اندیشهٔ غیر نگهداری
این نیز در تذکره گفته است و مولانا علی هجویری رحمة الله علیه در کشف المحجوب
میفرماید که این خطاب بحضرت هرم بن حیان رضی الله عنه و این سخن را دو معنی بود
یکی آنکه دل را متابع حق گردان بمجاهده دیگر آنکه خود را متابع دل گردان و این
دو اصل قوی است دل را متابع حق گردانیدن کار مریدان بود که از مکاره
شهوة و موافقت هوا باز رستانندش و اندیشهای ناموافق بهر جه درجه
از وی منقطع گردانند و اندر تدبیر صحبت و حفظ امور نظر در آیات حق بندند
تا محل محبت شود و خود را متابع گردانیدن کار کاملان بود که حق تعالی دل
ایشان را بنور جمال منور گردانیده است و از همه اسباب و علل رهانیده و بدرجهٔ
اعلی رسانیده و خلعت قرب بر ایشان افکنده و بلطائف خود بدان تجلی کرده
و بمشاهده و قرب بدان تولی کرده آنگاه تن موافق دل گردانیده پس آن
گروه صاحب القلوب باشند و این گروه دیگر مغلوب القلوب آنکه صاحب

القلوب

القلوب است باقی الصفت بود و آنکه مغلوب القلوب بود فانی الصفت عبارت
که املاک همه در راه خدا تعالی است بدهد و جه افطار هم خود ذخیره نکند و سخن او است
رضی الله عنه که استوارترین سخن که گفته است اثر حکما اینست که روا ار بیرف یکی لبس ا
تر از روبهای در جامع المتفرقات گفته است در بنجا نتواند که آنحضرت خواجه اویس رضی الله
عنه این سخن حکما را شاید از آن پسند نمود باستواری بستود که موافق حال او و معمول
روزگار او بود چه آنحضرت رضی الله عنه رو گردانید از خلق و توجه نمود بحق پس وی بسنجا
گشت او را بیرون نماند و راحت بکس و رحمت گفته است رسول خدا صلی الله علیه و
من کان لله کان الله له یعنی کسیکه از خلق تمامی رو بگرداند و تمامی طالب خدا را
باشد خدا تعالی مر او را یعنی کفایت کند تمامی کارهای او را و موافق
این است آنکه در تعرف و شرح آن آورده است که پیغمبر فرمود صلی الله
علیه و آله وسلم هر کسیکه همه اندوههای خود را یک اندوه گرداند و آن اندوه
آن جهان است خدا تعالی همه اندوههاء وی را کفایت کند یعنی چون سر
خود را و ظاهر خود را یعنی مشغول گرداند بحق تعالی او را شغل ایشان فارغ
گرداند و این بظاهر چنان است که خواجه بندهٔ خود را کاری فرماید و در بند
کردی باسباب خود مشغول گردد و کار او را تمام نخواهد کرد پس مراد گوییم

که تو همت خود را بکام من مصروف گردانی من خود کارهای ترا کفایت کنم و هر کسی
که همت پراگنده کرد و خدا تعالی نیز باک ندارد که او را در کدام وادی هلاک گرداند و
وادی نفس یا وادی شیطان یا وادی دنیا یا وادی خلق که اصل پراگندگی
چهار اند انتهی حافظ حقیقی جل شانه تمامی گروه اهل اسلام را از بلای نفس و
اغوای شیطان و آفت دنیا و ضلالت خلق در امان خویش نگهدارد و بفضل و کرم
وهو ارحم الراحمین مخلصان و معتقدان سلسلهٔ اویسیه را باید که این نصیحت ها را
و کلمات قدسیه را یاد نمایند و آنها را معمول روزگار خویش کنند تا از شرف متابعت
خواجهٔ خویش بهره مند شوند و بفوائد آن مستفید گردند ربنا وفقنا
وصل وسلم علی محمد واله و ذریته واتباعه اجمعین

۱۷ لطیفه هفدهم در بعض حکایات که منقول است از آنحضرت رضی الله عنه در تذکرة
الاولیا میگوید که ربیع بن خثیم گفت رفتم تا حضرت اویس رضی الله عنه را ببینم
در نماز بامداد بود چون از نماز فارغ شد به تسبیح مشغول شد صبر کردم تا فارغ
شود همچنین برخاست تا نماز پیشین بگذارد فی الجمله سه شبانروز از نماز نپرداخت
و هیچ نخورد و نخفت شب چهارم او را گوش داشتم اندکی خواب اندر چشمش
آمد در حال با حق مناجات کرد و گفت بار خدایا بتو پناه گیرم از چشم بسیار

وادیها

خواب و شکم بسیار خوار با خود گفتم مرا ازین بسنده آمده است او را تشویش
ندهم و باز گشتم و این حکایت در کیمیای سعادت نیز مذکور است و نیز در تذکره
می آرد که حضرت خواجه اویس را گفتند که نزدیک تو مردی است که سی سال
خود را در گور فرو برده و کفن در بر آویخته و بر لب گور نشسته میگرید که نه شب
آرام دارد و نه روز قرار حضرت اویس رضی الله عنه آنجا رفت او را دید نحیف
و زرد شده و دو چشم مغاک افتاده او را گفت یا فلان سی سال است
تا گور و کفن ترا از خدا باز داشته است و تو بدین هر دو باز مانده این
هر دو بت راه تو اند آن مرد بنور او آن آفت در خود دید حالی بروی
کشف شد نعره بزد و جان بداد و در آن گور افتاد اگر گور و کفن
حجاب خواهد بود حجاب دیگران بنگر که چیست و چند است حضرت سلطان
ولد در کتاب مثنوی خود میفرماید که بعد از رحلت حضرت پناه صلعم
خواجه کونین حضرت خواجه اویس قرنی رضی الله عنه چون محبت و شوق
زیارت روضه مقدسه منوره آنحضرت صلعم مغلوب ساخت و والده او
هم مانع رفتن بود وفات یافت در مدینه منوره آمد صحابه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین ملاقات نمودند احوال خود بگفت صحابه پرسیدند

71

رسول الله صلعم ... آله وسلم چرا نیامدی وزیارت آنحضرت

که در حیات آنحضرة مشرف نشدی حضرت خواجه اویس رضی الله عنه گفت که مادرم
رنجور بود بواسطه از خدمت از خود مرا دور نمود وصحابه رضی الله عنهم خندیدند
و گفتند ما مادران وپدران خود را در راه شوق ومحبت آنسرور صلی الله
علیه وآله وسلم گشته وفدا داده ایم وتو یک مادر تنها نگذاشتی وبخدمت حضور
پرنور نشتافتی چون آنحضرة خواجه این سخن ونظر ایشان مفهوم شد نیز
وصورة وحلیه جمال با کمال از صحابه رضی الله عنهم طلبید پس ایشان بعضی از
نشانهای اندام واعضای مبارک آنسرور را صلی الله علیه وآله وسلم بیان
کردند ومعجزات ظاهر ساختند حضرت خواجه قرنی رضی الله عنه فرمود که مرا ازین
ملقات ظاهریت مقصود از سوال من بیان حلیه وجمال معنوی وصورت
اینست باطن آنحضرة رسول صلعم است صحابه رضی الله عنهم گفتند آنچه دانستیم
گفتیم تو اگر زیاده ازین میدانی ما را بیان کن پس آنحضرت خواجه
اویس رضی الله عنه از درد وشوق وسوز محبت برگشت وبرخواست که بیان
کند **بیت** قصد کرد آنگه تا نشان گوید : سر آن شاه دو جهان گوید :
حرف ناگفته زد بر ایشان نور : همه گشتند بیخود آن زسرور : طاقت هست و
پست افتادند : عقل وحس را بباد بر دادند : هستی جملگان گداخت تمام :

از رخ

از رخ ماه دور گشت غمام از خودی سوی بیخودی رفتند همه غواص بحر جان
گشتند بر ول از راز گل بشگفتند همه از هجر سوی وصل شدند
راه یکساله را بیکساعت طی نمودند جمله بر طاعت هر یکی شد خلیفه تمام ر
اول امت بدند آخر کار را یحکایت دلالت تمام دارد بر صفا وسر صورة
ومعامله حضرت اویس رضی الله عنه وقرب معیت او در حضرت نبوة بر کمال
او در مقام عشق ومحبت که هر کجا عشق در آید غیر از میان بدر آید که
عشق آتشی است که ما سوای محبوب را بسوزد **رباعی** عاشق زجانباز
این راه آمدند : وز دو عالم دست کوتاه آمدند : زحمت جان از میان برداشتند :
دل بکلی از جهان برداشتند : جان چو برخاست از میان بجان خویش
خلوتی کردند با جانان خویش در کتاب زهرة الریاض در مجلس پنجاه
وهفتم می آرد که حکایت کرده اند از حبیب بن سهیل رحمة الله علیه که گفت
بودم با جماعت سوداگران در کشتی وبود در آن کشتی از هر قسم مال بیشمار
ناگاه بادی سخت وزید وکشتی از موجها در جنبش آمد تا که در آب کشتی
فرو میشد وناامید شدیم از مالها وتنها ودر آنجا دیوی بود بر و چادر پشم
دید ولیس برخواست واز کشتی بروی آمد وبر آب ایستاد که نماز گذارد

[illegible] آنحضرة

و حال آنکه غافل بود از حال ما پس گفتیم که بفریاد ما برس اید دست خدا پس
روی بسوی ما کرد و گفت چیست حال شما گفتیم غرق میشویم موجها را و کشتی ما را
گفت که توبت جوئید بسوی خدا تعالی گفتیم که بچه چیز توبت جوئیم گفت بترک
دنیا گفتیم که بدرستی ترک دنیا کردیم پس گفت بیرون آئید و بگوئید بسم الله
الرحمن الرحیم گفتیم بسم الله و بیرون آمدیم یکی یکی روان شوند و بر آب تا که گرد
آمد و جمع شدیم و بر آب بایستادیم زیاده از صد تن بودیم پس کشتی غرق
شد با همه مال پس گفت که شما از هول دنیا آزاد شدید پس بیرون روید
پس گفتیم تو کیستی گفت که قرنی اویس قرنی ام پس گفتیم که در آن کشتی مال فقیران
ساکنان مدینه است که بر داشته است آنرا بسوی ایشان مردی از مصر امروز
در مدینه قحط است پس گفت اگر رد کند خدا تعالی مال را بشما پس شما قسمت
کنید آنرا بر فقیران مدینه گفتیم آری پس دو رکعت نماز گذارد و بر روی
آب و آهسته دعا خواست از الله تعالی پس ناگاه بر روی آب ظاهر شد
با همه مال که در آن بود پس ما بر کشتی سوار شدیم و حضرت خواجه اویس قرنی
رضی الله عنه گم شد پس سلامت بمدینه رسیدیم و مال را بر فقیران مدینه
قسمت نمودیم پس باقی نماند در مدینه هیچ فقیر و این حکایت از کتاب اسرار

حکایت دوم بیان اویس

الفاتحه نیز آورده است در اخلاق جهانگیری از خلاصة الحقایق نقل آورده است
که سلطان اویس رضی الله عنه چون در مدینه آمد بر در مسجد استاده مر او را
گفتند که هذا قبر النبی صلی الله علیه وسلم از هوش برفت چون هوش باز آمد
گفت مرا ازین شهر بیرون برید که زمینی که در وی حضرت محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله وسلم مدفون باشد آنجا محل بودن من نیست یعنی در بقعه که ذات
بابرکات آنحضرة در زیر خاک چون آفتاب در زاویه مغرب افول پذیرفته
باشد بر آن زمین قدم نهادن از ادب دور باشد **رباعی** آن زمین کز آسمان
برتر زمین غیر نیست ۞ کآفتاب جود و خورشید کرم در مغرب است ۞ و بدستخط
مولانا خالقداد فقیه موقوف کلیه نوشته بنظر در آمده نقل است که چون حضرة
پناه رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خواست از دنیا رحلت فرمود حضرة
خواجه اویس رضی الله عنه خواست که بمدینه رود و چون نزدیک مدینه منوره
رسید بازگشت که نشود که پای من بالا و ذات مقدسه مطهره مطیبه آنحضرة
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پائین بوده باشد والله اعلم

۱۹ لطیفه نوزدهم

در بیان ولایت باطنیه و پرورش غیبیه آنحضرت اویس رضی الله عنه مخدومنا
و مولانا و صاحبنا فرید العصر وحید دهر بندگی شیخ محمد فریدا اویسی علیه الله تعالی

فرموده اند و این فقیر حقیر مؤلف خود از زبان مبارک ایشان مسموع نموده که چون
حضرت پادشاه تقدس و تعالی جمیع احکام شرائع از نماز و روزه و زکوة
و کلمه طیب حبیب رسول خدا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم تعلیم
فرمود و تمامه حقائق دین و ملت مسلمانی و شریعت وی را معلوم نمود
آنحضرة صلی الله علیه و آله و سلم تمامه آن احکام و شرائع را بیاران خویش
رضی الله عنهم بیاموخت بعد از آن اراده الهیه و مشیت ازلیه آن خواست
که حبیب خود را راه طریقت باطنیه و ولایت غیبیه ظاهر گرداند و حضرة
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم خواست که این راه طریقت بیاران خود بیاموز
و آن هنگام امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ضعیف و پیر بود و حضرة
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جوان بود پس حضرت ابوبکر را رضی الله عنه ولایت مصاحبت
تعلیم فرمود که این راه محتاج مشقت و ریاضت و مجاهده نبود و راه ولایت شاقه
که موقوف محنت و ریاضت و مجاهده بامیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه
ظاهر نمود چنانچه ترتیب طریق تعلیم آن در کتب تصوف مذکور و مسطور است بعد از تعلیم
و تلقین این هر دو ولایت اراده ازلیه پادشاه تقدس و تعالی آن خواست
که حبیب خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم طریقه پرورش غیبیه و تربیت مخفیه

بیاموزد

بیاموخت و آن عبارت است از آنکه آنحضرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی را
در باطن بی صحبت و بغیر مواجهه پرورش کند و نعمت ولایت هدایت فرماید
چون این نعمت از حضرت الهیه بذات نبویه ارزانی شد و این آفتاب بر
باطن خیر التابعین خواجه کونین طالع گشت لمعات آن انوار از راه غیب
بر باطن خیر التابعین خواجه کونین غوث الثقلین حضرت خواجه اویس
قرنی رضی الله عنه افتاد و آنحضرة رسول الله صلی الله علیه و سلم این نعمت مخفیه را
و این ولایت غیبیه را بخواجه اویس تعلیم و تلقین فرمود و او را در غیبت
و بی واسطه مصاحبت در حجر نبوة خود پرورش نمود تا که محبوب دل
نشین حضرت نبویه شد از آنجا بود که آنحضرة صلی الله علیه و سلم مبـ
پیراهن بکشادی و روی سوی یمن کردی و فرمودی انی وجدت
نفس الرحمن من قبل الیمن بیت بوی جان می آید از سوی عدن
از دم جان پرور اویس قرن و این راه پرورش و این فیض ولایت
غیبیه و پرورش باطنیه امروز جاری در و است و بسیار کس را از بزرگان
ببرکت روحانیت آنخواجه کونین این نعمت رسیده و آفتاب روحانیت
آنحضرة رضی الله به باطن بسیار سعادتمندان طالع گردیده خواجه محمد پارسا

[illegible]

قدس سره در رسالهٔ قدسیه خود میفرماید اویسی باصطلاح صوفیه کسی را گویند
که بواسطهٔ پیر بیعت وارشاد فیض ولایت از مبدء الهیه بوی رسد و
چندی سر رای آنست هر کرا از باطن خدیو ختم نبوة و شریعت رسول الله
علیه الصلوة والسلام بمتابعة وسلوک بر سنت از روی قول وفعل واعتقاد
بهره برسد او اویسی بود و برخی بر آنند که مستفید خضر علیه السلام اویسی
بود وجمعی گفته اند که هر کرا از باطن فرد خاص که سجاده نشین ولایت
جامعهٔ محمدیه علی صاحبها افضل الصلوات واکمل التحیات پرورش یابد
اویسی است وتحقیق را عقیده آنکه از باطن هر یکی از اولیاء الله رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین هر که فروغ هدایت بی میانجی گیری رسمی اراده
رسد آنرا اویسی خوانند همچنین از کتاب گلزار ابرار در بیان احوال
وکرامات اولیاء هند تصنیف محمد غوث بن حسن بن موسی شطاری رحمه
الله تعالی و همچنین بعینه عارف ربانی مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره
السامی در نفحات الانس فرموده است که معنی اویسی آنست که حضرت شیخ فرید الدین عطار
قدس سره قدس سره گفته است قومی از اولیاء الله باشند که مشایخ
طریقت و کبراء حقیقت ایشانرا اویسیان نامند وایشانرا در ظاهر

حاجت به پیر نبود زیرا که ایشانرا حضرت نبوت در حجر عنایت خود پرورش
میدهد بی واسطهٔ غیری چنانکه حضرت اویس را داد رضی الله تعالی عنه واین عظیم
مقامی بود وبس عالی تا کرا اینجا رسانند وایندولت بکه روی نماید ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
مولینا عبد الغفور رحمه الله علیه بیان این عبارت که در دیباچهٔ نفحات
واقع است وانچه نیز داخل دیباچه اند که لازم نیست که اویسی آنکس را
گویند که از روحانیت حضرت رسالت پناه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تربیت
یابد بلکه هر کس که از روحانیت ولی از اولیاء تربیت یابد وی را اویسی خوانند
خواه آن ولی قید حیوة باشد یا نباشد انتهی کلام الحاشیه پس ازین معلوم
آید هر کرا اویسی گویند یا مراد آن دارند که او را مانند خواجه اویس رضی الله
عنه از روحانیت نبوة بواسطهٔ غیری تربیت یافته است ویا معنی آن خواهند
که او را از روحانیت ولی از اولیاء الله فیض رسیده چنانچه حضرت
خواجه اویس رضی الله تعالی عنه از روحانیت حضرت رسالت پناه رسول
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم رسیده بود پس منسوب بودن آنکس بسوی حضرة
اویس رضی الله عنه بجهة همین قدر تشبیه است ونیز که اویسی میگویند آنکس را که

در طریقت ارادۂ او بمشائخ غوث اعظم شیخ عبد القادر جیلانی رض عنہ
بود و کذلک چشتیہ و نقشبندیہ و غیر ذلک رضوان اللہ علیہم اجمعین و مولینا
تھتھوی رحمہ اللہ تعالی بعضے از کلمات و عبارات عربیہ کتاب عالی نصاب غنیۃ
الطالبین کہ بروایات ثقات و اخبارات از مصنفات امام المحققین غوث الثقلین
سبط الحسنین ابو محمد محی الدین عبد القادر بن ابی صالح الجیلی است قدس سرہ
و نور ضریحہ بلغت پارسی مترجم ساختہ و در آن ترجمہ در باب سیوم آوردہ کہ
طالبان را از وجود مشائخ چارہ نیست مگر کسے را کہ بر سبیل ندرہ بہدایت الٰہی
بیواسطہ شیخ تربیت یابد مثل ابراہیم خلیل اللہ و محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و
صلوات اللہ و سلامہ علی نبینا و علیہ و مثل حضرت خواجہ اویس قرنی رض عنہ
تم کلام الترجمہ پس ازین کلام معلوم آمد کہ حضرت خواجہ اویس را ہر چہ از مراتب
ولایت و کرامات حاصل گشت بمجرد ہدایت و عنایت الٰہی بود جل شانہ بی
آنکہ ارادہ بشیخے نمودہ باشد و از تربیت کاملی پروردہ باشد واللہ اعلم
میگوید منکہ محرر این سطورم کہ این خاصیت تربیتہ غیبیہ تا الآن در روحانیت
آنحضرت رض عنہ باقیست اگر طالب صادق و دردمند عاشق بشرط افتقار
و مسکنت و نیاز تمام بروحانیت مقدسہ او التجا آرد و توجہ نماید امید است

کہ

کہ لابد پرتوے از روحانیت آنحضرت خواجہ اویس رض عنہ بر باطنش افتد و بمراد
و مقصود خود برسد و چرا نباشد کہ این خاصیت در ذات خواجہ کونین رض عنہ
از اقتباس انوار مشکوٰۃ نبوت و ببرکت پرورش کنار نبوت است صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم و چہ عجب کہ اگر کسے آئینہ حیاتی را مقابل آفتاب بدارد آئینہ بحسب
صفا و جلاء خویش منور گردد و مولینا عبد الرحمن لاہوری رحمہ اللہ تعالی علیہ
در رسالہ ارشاد الطالبین نیز آوردہ کہ اگر شخصی بشیخی دست بیعت نکند اما
از متابعت آن شیخ بہرہ دریابد چنانکہ حضرت خواجہ اویس رض عنہ پیغمبر را صلی
اللہ علیہ و آلہ وسلم ندیدہ بود و بیعت نکردہ بود فاما ایمان غائبانہ آوردہ
بود و متابعت نمودہ پس یکے از خاصان درگاہ الٰہی شد تم کلام الرسالہ
و ہم در روحانیت خلفا و بزرگان سلسلہ علیہ اویسیان رحمہم اللہ تعالی کہ
اقتباس انوار باطنیہ و استفادۂ فیوضات معنویہ از روحانیت آفتاب
ذات بابرکات آنخواجہ کونین حضرت اویس رضی اللہ تعالی عنہ نمودہ اند ہمت
و تا اینزمان کہ آخر زمان است باقی است درین زمان بعضے مسکینان معتقدان
این سلسلہ علیہ اویسیہ ہست اند کہ ازین نعمت بہرہ دارند و ازین دولت
مستعد اند پس طالب صادق را ہیچ طریق اقرب و موصل درین زمان کہ فقدان

ذات مرشدانست بہ ازین نیست اگر فضل الٰہی یاوری نماید و سرمایہ صدق
طلب و وسیلہ نیاز و مسکنت بدست آید اما افسوس صد افسوس کہ طلب و مسکنت
کجا فیما بین طالب و طالبان بعد المشرقین و المغربین است نعوذ باللہ من ذلک
اللّٰهم ارزقنا حبك وحب اوليائك ومتابعتهم وصل وسلم
على حبيبك وخليلك وصفيك وآله واصحابه وتابعيهم
اجمعین **لطیفہ بیست نہم ۲۹** در بیان مسکنت و فقر آنحضرت رحمۃ اللہ در
رسالہ عشقیہ آوردہ اند مسکنت آنرا گویند کہ جملہ تعینات پی تعین گردد نہ
نہ وصل داند و نہ فصل نہ قرب داند و نہ بعد نہ انکار داند نہ اختیار حاش
بجائی رسد کہ چون و چرا از میان برخیزد اگر برو تیغ زنند ہمچون گوشت بود و اگر
برو دشنام کنند ہمچون گوش ماند و اگر برو گل ریزند ہم چون قبر ماند و اگر در
قفس کنند مانند مردہ بود و اگر بیرون کنند ہمچون آدم ماند و اگر درون کنند
ہمچون یونس ع ماند و اگر طوفان زیرند ہمچون نوح علیہ السلام ماند و اگر در منجنیق
اندازند ہمچون خلیل ماند و اگر ارہ زنند ہمچون ذکریا ماند و اگر لگد زنند ہمچون
جرجیس ماند و اگر رنج رسانند ہمچون ایوب ماند و اگر تکبیر کنند ہمچون اسمعیل ماند و
اگر سنگ زنند ہم چون محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علیہم اجمعین ازینجاست

کہ حضرت

کہ حضرت رسول اللہ صلوات اللہ وسلامہ وعلیہ التجی کردہ اند و فرمودہ اند اللھم
احيني مسكينا وامتني مسكينا واحشرني في زمرة المساكين
مراد از مسکینان ہمتش حق آنانکہ از درجہ فقر بدرجہ فنا رسیدہ اند چون بدرجہ
غنیت رسند منیت نماند چون منیت برخاست آنگاہ در زمرہ مسکینان
آمیزد و مسکن مثل زمین باید تا اہلیت اذا تم الفقر یابد و مسکینان امت
آنانند کہ در خلوتخانہ وحدہ لاشریک لہ غائب در جانانہ اند مقام مسکنت خاک
و رفت از نجہت ہمیشہ نور پاک یافت با وجود عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان
چرا خاک ضعیف را بنوازد و خلیفہ حضرت خود سازد و فرماید ہذا سر عظیم
ہمچنین با وجود صالحان و صدیقان و عالمان و عابدان چرا حضرت علیہ
السلام آرزوی مسکینی کند و فرماید کہ اللھم احيني مسكينا و نہ
گفت احيني صالحا يا صديقا يا عابدا و غیر ہم زیرا کہ اینہا
دعوی ست و جائی کہ دعوی است حجاب است و مقام مسکنت لا دعوی است
چنانکہ خاک در مقام مسکنت بود و ہیچ ندانست تا کہ بصفت خاک گردد و
مسکین نہ تواضع و خاک از رنج و راحت و از رد و قبول و از غرض خوار
مستغنی است و در مسکن مسکینی آرام دارد کہ آنجا تفرقہ نیست و در مقام

جمع بجمع نعمت ذات مستغنی است چنانکه هیچ احتیاج صفت درمیان نماند
بحدی که الفقر لا یحتاج الی الله آری احتیاج صفت موجود است و
آنکه در بحر نیستی غائب گشت احتیاج کرا باشد پس طائفه مسکینان نادر اند
وایشان را جز حق کسے در نیابد اگرچه الولی یعرف الولی است شیخ محمد غوث
بن حسن بن موسی قطاری رحمه الله در کتاب گلزار ابرار که در بیان احوال
وکرامات واولیاء و بزرگان هند کرده است میگوید اویسی باصطلاح طائفه
صوفیه کسے را گویند که بواسطه بیعت پیر ارشاد وفیض ولایت از مبدء الٓهیه
باو رسد وجهتی را ارائی آن است که هرکه از باطن خدیو نبوت شریعت بپیروی
متابعت وسلوک بر سنت قولاً وفعلاً واعتقاداً بهره برگیرد اویسی بود برخی
برآنند که مستفیض خضر علیه السلام اویسی بود وجمعی گفته اند هرکه از باطن فرد
خاص که سجاده نشین ولایت جامعه محمدیه علی صاحبها افضل الصلوات واکمل
التحیات والتسلیمات پرورش یابد بی آنکه بظاهر ملازمت نماید او اویسی بود
وبجتی را عقیده آنکه از باطن هر یکی از اولیاء الله امت بهره که فروغ هدایت
می یابد بجز بے پیر اراده برسد آنرا اویسی خوانند انتهی کلام الکتاب و
در مسکینی ذات حضرت خواجه اویس قرنی بود رضی الله عنه وحضرت رسول

الله صلی الله علیه وآله وسلم را بکمال مسکینان آگاهی داده بود حق تعالی وسبب
مسکنت رسانیده از محبت اکثر اوقات بحضرت معبود همین التماس میداشت
و بحقیقت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هم مسکین بود از محبت
مسکینان امت میخواست تا اینجا عبارت عشقیه بود شیخ محمود علیه الرحمة
در رساله بحر الرموز میگوید پایه فقیر بجز از ذات حضرت خواجه اویس
قرنی قدس سره یافته نمیشود که سواد الوجه فی الدارین صفت او بود
که در دنیا خود را نامراد ساخته بود و در آنجهان نیز بجز حق بچیزے
طالب نشد مولانا عبد الرحمان جامی قدس سره السامی در اشعة اللمعات
شرح لمعات میگوید که در فقر مقامی است که فقیر هیچ چیز محتاج نشود چنانکه
گفت الفقر لا یحتاج الی الله زیرا که احتیاج صفت موجود باشد علماً و
عیناً و فقیر چون در بحر نیستی غوطه خورد نه در عین وجود دارد و نه
در علم ثبوت زیرا که حینئذٍ عین ثابته خود را تجلیات حق داد تا بصور
قابلیات پس وی نیز از جمله اسماء حق باشد و بغیر مضاف نگردد لاجرم احتیاجش
نماند زیرا که احتیاج را لااقل ثبوتی در علم نے باید و آن نیز ازین فقر
مرتفع شده است پس فقرش تمام شد زیرا که هیچش نماند تا غایتے که احتیاج

که سرمایه فقر او آن بود آنهم نماند تا محاکیه اذا تم الفقر فهو الله ای
تم فقره فهو الله زیرا که الشیء اذا جاوز حده انعکس ضده یعنی چون
صفت فقر از حد خود درگذرد بضد خود که غناست منقلب گردد و غنی مطلق
حضرت حق است سبحانه و تحقیقش آنست که چون فقیر بکمال فقر مستحق گردد
چون بوجود عینی خود نگردد جود حق بوی نگرد و منصبغ باحکام عین ثابت خود
و چون بعین ثابته نظر کنند هم وجود حق را بینند متجلی بصورة قابلیات پس هیچ
چیز را در علم و عین مشتاق بخود نه بینند در هیچ چیز بهیچ چیز که سبب غیرت
موصوف باشد محتاج نیست اگر احتیاج هست ببعضی اسما راست ببعضی دیگر و
الاسم عین المسمی بیت هیچ باشی چو جفت فردی تو: همه باشی
چو هیچ گردی تو انتهی پس ازینهمه معلوم شد که فقر و مسکنت مقامی است
عالی ترین مقامات و درجه ایست بلندترین درجات که هیچ مقامی و مرتبه
بپایه فقر و مسکنت نمیرسد و نیز معلوم شد که کمی ذات خواجه کونین حضرة
اویس بود رضی الله عنه که بدین منصب رسیدند و برین صدر نشین گردند و
چرا چنین نباشد که هرچه یافت از پرورش نبوت یافت و آنچه گرفت از تربیت
حجره رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم گرفت و در خزینه نبوت و گنجینه رسالت

نبود مگر نقد فقر و مایه مسکنت که چون مفاتیح ملک و ملکوت پیش آن صاحب
لولاک لما خلقت الافلاک نهادند از دست بینداخت و گلیم فقر و
نامرادی بدوش برداشت و زبان بمبارک الدنیا ملعونة و ملعون
ما فیها برکشود و آوازه الفقر فخری در عالم درداد مدتی گذشته
که از حجره منوره مهتر و بهتر عالمیان دود بر نیامدی و سالی رفته
که آنماه شب چهاردهم روشنائی چراغ نیافتی صلی الله تعالی علیه
وسلم مثنوی بزرگانی که سر فقر دیدند: بکلی نقد درویشی گزیدند:
ز نقش پادشاهی باز رستند: بمعنی از گدائی باز رستند: اگرچه ملک
دنیا پادشاهی است: ولی چون بنگری اصل گدائی است: اکنون
خوشی و تهنیت باد مسکینان و معتقدان این سلسله علیه اویسیه
را خوشی بسیار که مافوق آن متصور نیست بیت خنک طالبانی که خاک
وی اند که کشته ذات پاک وی اند که در حضرت عزت پادشاه ولی
ناز جائی چنین خواجه وسیله دارند و اینصاحب قرب و کرامت
شفیع و پیشوا دارند باید که قدم در طریق پیروی آنحضرت رضی الله عنه زنند و
رشته متابعت و اقتدا از دست نهند و دنیا را و تمتعات و حلاوات

دنیا را بلا و زهر انگارند تا مرادیه و مسکینی و بیزاری سرمایه را اعمال خود
سازند تا روز قیامت در ظل حمایت و سایه شفاعت ایشان صاحب دولت
در آیند و از دشواریها و سختیهای آن روز رفاهیت و خلاص یابند والسلام علی
من اتبع الهدی **لطیفه بیستم** در بیان سلسله علیه آنحضرت رضی الله تعالی
عنه شیخ محمود رحمة الله علیه در رساله بحر الرموز میگوید که بعضی از مشائخ رحمة الله
علیهم گفته اند که سلسله حضرت خواجه اویس رضی الله عنه ورای چهارده خانواده
است آری همچنین است اما بعضی مشائخ گفته اند چهارده خانواده تعلق بسلسله حضرت
خواجه اویس رضی الله عنه دارد بواسطه آنکه روحانیت خواجه متجلی میشود و بدرگاه
آشنائی سازد و شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در رساله سیر نامه میگوید که چون
پیر دستگیر مخزن اسرار الهی بندگی حضرت شاه عبد الله معشوق الله قدس
سره در ایام سیر و سفر در قریه شیخ واهن مسکن شیخ عبد الله نیکوکاره
تشریف بردند و جبه را زیارت کردند و تبرکانه گذارده جبه را پوشیدند
بر اندام مبارک ایشان درست و راست آمد شیخ زادگان متعجب شدند و
گفتند که ای شاه عبد الله این جبه را خاصیتی است که کسی را درست نمی آید مگر آن
کسی را که صاحب سجاده این خاندان باشد و یا از سلسله ایشان باشد و ارادت

اندام مرا آید گفتند که شما را مبارک باد وصیت حضرت پیر دستگیر فرمودند که ما را
نسبت سلسله سهروردیان اشهر و معروف است که خرقه تبرک از خاندان
حضرت مخدوم غوث العالم شیخ بهاء الدین قدس سره العزیز ذکریا ملتانی
روزی شده است از دست مخدوم شیخ شهر الله شیخ زادگان تلقین کردند
که نسبت ایشان ما سلسله سهروردیان اصلی است باز پرسیدند که یا حضرت
عبد الله تعلق سلسله شما بکدام خانواده است فرمودند که اویسیه است باز
پرسیدند که سلسله خواجه اویس رضی الله عنه آیا ماورای سلسله چهارده
خانواده است فرمودند آری اما بعضی سلسله از این چهارده خانواده
تعلق بسلسله اویسیه دارند و می پیوندند بواسطه آنکه روحانیت حضرت
خواجه بواسطه متجلی میشود و بدرگاه اعلی آشنا سازد انتهی میگوید فقیر
حقیر محرر این سطور که این سخن که بعضی مشائخ چهارده خانواده است
اویسیه می پیوندند از رساله بحر الرموز و از کلام کتاب گلزار جلالی
که تصنیف کرده شده سلطان العارفین برهان الواصلین قطب الله قطبا
بندگی شاه جلال الدین محمد کهکا اویسی الجعفری است نور الله مرقده
نیک معلوم میشود که چنانچه حضرت شیخ محمد عراقی را دو نسبت بود یکی به

سلسلهٔ سهروردیان و دیگر سلسلهٔ اویسیان و بهردو سلسله پیوند داشت و این
نعمت از بزرگان هردو سلسله رحمهم الله حاصل ساخت پس نسبت وی سلسلهٔ
سهروردیان برین طریق است که تلقین گرفت خواجه محمد عراقی از قطب الدین
دمشقی و وی از برهان الدین سمرقندی و وی از عبدالرحمان کرتی و وی
از احمد کورهاکی و وی از ابی علی لالا و وی از مجد الدین بغدادی
و وی از نجم الدین کبری و وی از عمار بن یاسر و وی از نجیب الدین سهر
وردی و وی از احمد غزالی و وی از ابی بکر نساج و وی از ابی القاسم
کرکانی و وی از ابو علی رودباری و وی از جنید بغدادی و وی از سری
سقطی و وی از معروف کرخی و وی از داود طائی و وی از حبیب عجمی و وی
از حسن بصری و وی از سرور اولیا شاه مرتضی امیر المؤمنین علی و وی
از سرور کائنات و مفخر موجودات احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم و علی آله و اصحابه و علی اولیائه و اصفیائه اجمعین و نسبت اویسیه
اویسیان برین روش است که تلقین گرفت شیخ محمد عراقی از ابو محمد متوکل
اویسی و وی از خواجه زین الدین متوکل اویسی و وی از خواجه ابو الحسن
متوکل اویسی و وی از خواجه حبیب الله متوکل اویسی و وی از خواجه ابو سعید

متوکل

متوکل اویسی و وی از خواجه ابو برهان متوکل اویسی و وی از خواجه
صدر الدین متوکل اویسی و وی از خواجه ابو کبیر فقیر متوکل اویسی و وی
از خواجه عبد الرحمان کاشانی متوکل اویسی و وی از خواجه عبد الکریم متوکل
اویسی و وی از خواجه عبد الوهاب متوکل اویسی و وی از خواجه شرف الدین
متوکل اویسی و وی از خواجه سلمان متوکل اویسی و وی از خواجه ابو الخیر
انوری متوکل اویسی و وی از خواجه علم الدین متوکل اویسی و وی از خواجه
ابو احمد محمد متوکل اویسی و وی از خواجه معروف کرخی متوکل اویسی
و وی از خواجه شمس الدین سجاوندی متوکل اویسی و وی از خواجه حسام
الدین یمنی متوکل اویسی و وی از افضل التابعین خواجه کونین خواجه
اویس قرنی و وی از تربیت خواجه کائنات خلاصهٔ موجودات احمد مجتبی
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم کلهم اجمعین پس معلوم شد که شیخ محمد عراقی
هم سهروردی باشد و هم اویسی بود و تلقین کرد شیخ محمد عراقی بندگی حضرت
شاه جلال الدین محمد بن بایزید ابی بکر اویسی جعفری عرف گنگه را پس بندگی
حضرت شاه جلال الدین محمد هم بهردو سلسله پیوند و نسبت دارد هم اویسی
باشد و هم سهروردی بود از خدمت سیادة پناه قدوة الکاملین

حاجی محمد عبد الله تقی سنده و مسموع است و همچنین از خدمت شیخ صاحب شیخ
محمد فرید گنگه که شیخ محمد عراقی را والله اعلم مریدان بسیار و کامل بودند و در
آخر عمر در واردات باطنیه از غلبهٔ حال و طغی سکر از زبان شیخ این سخن صادر
شد که انا مهدی مریدان از شنیدن این کلمه نفرت گرفتند و در اعتقاد
و یقین ایشان که در حق ایشان داشتند فتور افتاد و همه از صحبت ایشان دور
و نفور شدند اتفاقاً شیخ قدس الله سره از ولایت هند متوجه بولایت
عرب شد در آن وقت هیچکس از مریدان همراه شیخ نماند مگر یک درویش شاه بل
نام عرف کره که اکنون اولاد او بلقب بعد که مشهور است و دوم دیگر محمد عرف
لتی و سیوم خواجه جلال الدین محمد عرف گنگه رفته رفته چون در زمین
کوهستان رسیدند در آنجا شیخ را پیک اجل در رسید و سکرات موت در
گرفت شیخ روی مبارک بسوی درویشان کرد و فرمود در خواهید هر چه از جناب حق
و مراد خود در دل دارید تا برای شما از درگاه مجیب الدعوات سوال کنم و مراد
و مقصود شما از حضرت عزت بزرگوار روا گردانم پس شاه بل درویش گفت
مراد من آنست که مستجاب الدعوات باشم و دیگر محمد گفت که نان و طعام در سفرهٔ
لنگر من و اولاد من کم نگردد و خواجه جلال الدین محمد گفت که حاجت من علم و

فقرا

فقر است که در اولاد من تا قیامت باقی و دائم باشد شیخ قدس سره فرمود
که شاه بل بنده نفس بود کرامت و راحت نفس طلبید و دیگر محمد طلبید دنیا خواست
و آنچه بهتر و افضل چیزهای دارین بود جلال الدین محمد طلبید پس شیخ در حق
هر یک دعا کرد و مرادهای ایشان روا شد و شیخ جان بحق تسلیم نمود
و درویشان بعد از تجهیز و تکفین شیخ جدا گشتند و بمکانهای خویش چنانچه
خدا تعالی خواست رفته اقامت کردند رحمهم الله تعالی و تاثیر و ثمرهٔ دعای
شیخ قدس سره تا امروز در اولاد هر یک از ایشان باقی است و جاری
والله اعلم بالصواب و مسموع است که اهل ظواهر چون کلمهٔ انا مهدی از شیخ
قدس الله سره شنیدند شیخ را بدعت و الحاد متهم کردند و ندانستند
که درین تهمت گنهکار طریقت شدند چه اینچنین کلمات و شطحیات ازین
چنین مغلوبان در غلبهٔ حال و مستی بسیار منقول است و ایشان در چنین کلمه
معذور داشته‌اند ما خود چنانچه یکی گفت انا الحق و یکی سبحانی ما اعظم شانی
فرمود و دیگری لیس فی جبتی سوی الله و غیر ذلک میدانند کسی که تتبع کتب
اولیاء الله کرده است **رباعی** لاجرم دیوانه را گر چه خطاست : هر چه
میگوید گستاخی رواست : هر چه از دیوانه آید در وجود : عفو میدارند

از دیوانه زود یکی از علما این طائفه قدس اسرارهم شجره خانواده های
اولیاء رحمهم الله تعالی جمع وضع کرده است ودر آنجا ابتداء خانواده ها بنوعی
که از زمان شریف آنحضرت رسالت پناه واصحاب وی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
وعلیهم اجمعین متسلسل میگردد تا غایت حین حیات خود بشرح وبسط بیان
نموده است ونامهای بزرگان وخلفاء وفقراء هر یک خانواده چنانچه
بهمدیگر پیوندند ودر آنجا مفصل آورده است پس در آنجا بزرگان خانواده
وسلسله علیه اویسیه رضی الله عنه وعنهم باین تفصیل نوشته که پوشید خرقه
را حضرت خواجه اویس از امیر المؤمنین عمر وعلی رضی الله عنهم اجمعین واز حضرت
خواجه اویس رح عنه پوشید خواجه موسے بن زید الراعی واز خواجه موسی دو کس
پوشیدند یکی ابراهیم ادهم واز وی شقیق بلخی واز وی ابو عمرو اصطخری واز و
جعفر حداد واز وی ابوالقاسم جنید واز وی قاضی رویم بغدادی واز وی ابو عبد
الله محمد بن خفیف الشیرازی واز وی ابو العباس نهاوندی واز وی اخی
فرج زنجانی واز وی ممشاد دینوری واز وی دو کس خرقه پوشیدند یکی ابو
عبد الله محمد تاج العارفین مدین واز وی شیخ نور الدین واز وی شعیب بن
واز وی شیخ احمد زاهدی واز وی شیخ جمال الدین یوسف بن عبد الله

الکورانی

الکورانی الشهیر بالعجمی واز وی شیخ نجم الدین والله اعلم ودوم که از شیخ ممشاد دینوری
خرقه پوشیدند شیخ احمد دینوری بود واز وی محمد سهروردی واز وی شیخ نجیب
الدین بن غوث شیرازی واز وی شیخ نور الدین عبد الصمد واز وی محمود اصفهانی
والله تعالی اعلم ودویم که از خواجه موسے بن زید الراعی خرقه پوشید خواجه
همام بن خیام بود واز وی عبد الله مصری واز وی شیخ علی شیرازی واز وی
حضور حاجی واز وی شیخ محمد غوث واز وی شیخ حبیب قدس الله تعالی اسرارهم
ودر رساله کرا ودر ملفوظ خواجه اویس رح عنه میگویند آورده است از آنحضرت
خواجه اویس چهار کس بسعادة بیعت ومریدی مشرف شدند یکی خواجه موسے
بن زید الراعی رحمة الله علیه وآن نصیحت وتلقین که از زبان فیض ترجمان حضرة
خواجه اویس رضی الله تعالی عنه در حق خواجه موسی کارگر شد وکار او بکمال
رسید همین بود که آنحضرة فرمود یا موسی تو را همیشه یاد داری وبرینی که
مانند کور پیش چشم تست نظر اندازی وسلسله علیه اویسیه از خواجه موسی تا
الآن جاری دوم خواجه حسام الدین یمنی سیوم خواجه احمد خراسانی چهارم
خواجه صدر الدین نخعی خراسانی رحمهم الله تعالی وقصه مرید شدن خواجه احمد
وخواجه صدر الدین در ملفوظ مذکور است وهم در ملفوظ میگوید که آنحضرت

خواجه گلیم و عصای خود را بخواجه عنایت فرموده اند والله اعلم و در کتاب
فوائد المسلمین از صلوة مسعودی نقل میکند که بعضے پنج پیر این گفته اند
اول پیر پیغمبران ابراهیم خلیل الله علیه السلام دوم پیر اولیا ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه سیوم پیر پادشاهان شاه مردان مرتضی علی کرم الله
وجهه چهارم پیر علما امام اعظم کوفی رحمه الله علیه پنجم پیر فقرا حضرت
خواجه اویس قرنی است رضی الله تعالی عنه و بعضے پنج پیر این گفته اند اول
خواجه اویس قرنی دوم خواجه عثمان هرونی سیوم خواجه عبدالله انصاری
چهارم محمد سمرقندی پنجم خواجه حسن بصری رضی الله عنهم اجمعین والله
اعلم و باید دانست که چون سابق لفظ جعفریه در نسبت بندگی حضرت
جلال الدین محمد طاب الله ثراه مذکور شد درینجا اگر کسے در خاطر آید که جعفر
کدام بود و چرا این نسبت چگونه است جواب باید گفت که لفظ الجعفری
در سجع مهر آن حضرت قدس الله سره مسطور و واقع شده و نیز بدستخط
مبارک خود در آخر بعضے رسائل جلال الدین محمد اویسی الجعفری المعروف
بکهکه نوشته اند پس یقین شد که نسبت جعفری بتحقیق است اما شک
و شبهه در آن است که این جعفر کدام است و یقین است که این جعفر حضرت

امام جعفر صادق نیست زیرا که مقرر است که در نسبت کسے که بسوی امام جعفر
صادق میکنند جعفریه نمیگویند بلکه نسبت بسوی جد شریف میکنند و آنهم
سید حسینی میگویند و مع هذا اگر این نسبت بسوی امام جعفر صادق رضی الله
عنه بودی حضرت شاه جلال الدین محمد سید بودندی و این یقین است
که سید نیستند البته پس باید دانست که این نسبت بسوی جعفر طیار بن ابیطالب
برادر امیر المومنین علی است رضی الله عنه و حقیقت آن است که مسمات
بی بی زینب بنت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنها بود که زوجه عبدالله
بن جعفر طیار بود پس جلال الدین محمد طیاری بود رضی الله عنه و نسبت
بدینگونه است اگر کسے گوید که جعفر در آن زمان بسیار بوده اند شاید که
جعفر کسے دیگر بوده باشد جواب باید گفت که حضرت فرید الدهر وحید العصر
بندگی حضرت شیخ محمد فرید جیو سلمه الله تعالی میفرمودند که نزد ما بتحقیق
پیوسته که این جعفر همان طیار است دیگر نیست و نیز از زبان مبارک
حقائق آگاه سید حاجی عبید ابن حاجی شیرخان منهاز مسموع است و
قول هر دو این بزرگان سند معتمد است در و انکار و شک نیست و نیز
بدستخط بندگی شاه زین العابدین اویسی رحمة الله علیه دیده شد که خو

بیان پاس انفاس

محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب جای که احوال ائمه اثنا عشر بیان کرده اند
تقریبا تحقیق نسبت جعفری بدین توجیه نموده اند که جعفریون در سمرقند
و بخارا و قطون بسیار اند بعضی گفته اند که ذکر آنها در کتاب قند تصنیف
علامه نجم الدین ابی حفص عمر نسفی و در کتاب انساب تصنیف امام عبد
الکریم سمعانی و در کتاب انساب السادات وغیره آمده است که جعفری
منسوب است بسوی جعفر طیار بن ابی طالب عم رسول الله صلی الله تعالی علیه
وعلی آله واصحابه اجمعین والله اعلم بحقیقة الحال خواجه محمود رحمة الله
علیه در رساله بحر آموز میگویند ذکر پاس انفاس ذکری شریف است
که بسیار اولیاء الله درین بمقصود رسیده اند و هیچ کس واقف نمی
سازد مگر او را که حق تعالی خواسته باشد و طریق ادا اینست که کلمه
لا اله با دم فرو گذارد بسوی زمین و کلمه الا الله با دم بالا کشد
بجانب مغز و دم ذاکر گردد و در فرو گذاشتن و بالا کشیدن نظر بر دل
نگاه دارد آنچه ذاکر گردد و دهن بسته بحرکت زبان عدم ذاکر بود و چندان
ذکر کند که دم ذاکر گردد و مستغرق ذکر بود ذاکر حیات گردد و بیداری
و خواب ذاکر بود پاس انفاس حاصل شود و ملاحظه و واسطه را رعایت

دارد

رعایت دارد و این ذکر یاران حضرت خواجه کونین مقبول درگاه حضرت خواجه
اویس قرنی رضی الله عنه میکنند و چون طالب را دل حیات گردد و حرارت دل
بگدازد و مصفا گردد پاس انفاس بجز دم مشغول شود و دم سازی کند
دم را با قوه بالا کشد و بمغز رساند چون تنگی نفس شود دم آهسته آهسته
بگدازد چنانکه حاس آن دم شود و اینرا آرام نامند انتهی ازین معلوم شد
که این پاس ذکر خفی است و این ذکر خفی طریق ذکر اویسیه است و دیگر باید
دانست که علامت بزرگی و نشان کمال ذکر اویسیه است که هر دو نعمت را که
حق تعالی این نعمت کرامت فرماید دم او از مرهای بینی روان گردد و اسم
اعظم ذات حضرة بیچون و بیچگونه همراه دم بجوش و خروش بی اختیار
جاری شود و انحالت در اول حال در طریق اویسیه البته پیدا آید بعد از آن
کسانی را اینکه از بینی منتقل شده بمکان قلب رود یا در مغز سر
قرار گیرد یا همچنان بر قاعده اول مستقیم ماند همچنین شنیده شد از حد
زبدة الواصلین حضرة بندگی عبد الخالق سلمه الله تعالی و اینذکر جلی است پس
معلوم شد که در بزرگان خاندان اویسیه هر دو طریق ذکر هم خفی و هم جلی واقع است
لیکن کلام سلطان العارفین حضرت شاه جلال الدین محمد نور الله مرقده

کہ در گلزار جلالی واقع شده دلالت بر ترجیح و اولویت ذکر خفی بپاس انفاس
دارد و ہمچنین کلام ولد شریف آنحضرة بندگی شاه قطب الدین قدس الله سره که در
مقصود الطالبین واقع شده و ہمچنین در عبارة سیر نامه و در عبارت بحر امواج
که تصنیف شیخ عبد الحی و شیخ محمود گجراتی رحمهما الله که از جمله خلفا و کمل قواد
این خاندان سلسله علیه اویسیه بوده اند اشارت ست بافضلیت ذکر خفی بپاس انفاس
والله اعلم و بعضی از مشائخ و علماء رحمهم الله تعالی این ذکر را که از راه بینی بر آید منکر
و شنیع گفته اند بلکه اینچنین ذاکر را نسبت بمعصیت بلکه کفر کرده اند نعوذ بالله
من ذلک و گفته اند که بینی مکان غلظت و گندگی است و اسم ذات پاک حق سبحانه
و تعالی که ازین جای غلیظ و گنده بر می آید ہر آئینه در ضلالت و تباہی می افتند و
عاصی میشوند و اگر ایشان آگاه نه اند و استغفار ننمایند نعوذ بالله من ذلک
در کفر افتند چنانچه مصنف محک الطالبین گفته است که از بینی ذکر گفتن
از بدعت و حماقت و این سلسله مہدویه بود و چون سلسله را بدو
منسوب کردند یای نسبت در آخر او در آمد و یای او را بواو بدل کردند مہدوی
شد والله اعلم بالصواب بلکه مراد از مہدی شیخ محمد عراقی است که در وقت
غلبه سکر و حال انا مہدی از زبان او بر می آمد چنانچه در ماقبل در لطیفه

نیز انفرا بدعت گفتن
خطاست انکار

ہیبت گذشت و ذکر انف را بدعت گفتن و شیوع این بدعت از سلسله مہدویه
دانستن خطائی است ظاہر چه این ذکری است صحیح و معتبر خصوص بسلسله
علیه اویسیه چنانچه در ماقبل در قصه بندگی عبد الخالق مذکور شد و اگر این
ذکر از شیخ محمد عراقی گرفته باشند باشد این نیز برای آنست که شیخ محمد
عراقی ہم اویسی بود اگرچه طریق سہروردی ہم دارد چنانچه در ماقبل در
لطیفه گذشت فافہم والله اعلم و جواب دیگر آنست که این سخن از علماء ظواہر است
که بنور آفتاب حقیقت بر طبع ایشان نتافته و بمشام ایشان بوی از گلزار
از معارف و اسرار نرفته مغز این نکته نیافته اند و بصرف پوست اکتفا
نموده اند باید دانست که اسم ذات سبحانی از لطائف انوار و از عالم قدس
و اسرار است و ہر چه در عالم ناسوت ہمه از اشیاء کثیفه و خبیثه است
و لطیف را با کثیف مناسبتی و ملابستی نیست مصرعه چه نسبت خاک را با عالم پاک
و میتوان گفت که ذاکر در آن وقت بی اختیار و مغلوب و فانی الصفت بود
و مغلوب و فانی مفقود و معذور باشد ہمچنین کس را عاصی نتوان گفت و در
کتاب گلزار جلالی نور الله مرقده مصنفه و در رساله بحر الرموز میگوید که اگرچه
اسم الله باعتبار حروف و صورت نشان دارد اما کسوت و نمونه حضرت

احدیت است که مسمی این اسم است و این معنی دال بر مدلول است اینجا فهم کن مذهب اهل
تحقیق را که اسم عین مسمی است و اگر نه بجنس راه بد ورا نمود و ایمان هیچ موحد
درست نباشد انتهی پس معلوم شد که دال عین مدلول و اسم عین مسمی است
و مسمی عین اسم است و مسمی مدلول عین ذات احدیت حضرت حق سبحانه جل شانه
است انتهی و طائفه محققین در بسیار از کتب خویش چنانچه عارف نامی عبد
الرحمان جامی قدس الله سره السامی در لوائح و شرح لمعات تحقیق نموده اند که
قرب و معیت ذات پاک حضرت حق سبحانه بهمه اشیا و ماهیات آنچه شریف
و چه خسیس برابر است و با اینهمه لا البته ذات پاک بیچون و بیچگونه است نه تعلق
ذورات لازم نیاید نور خورشید هرچند بر پاک و پلید تابد گر بتابد کمی ناید ز نور وی
هیچ تغیر بساطت نوریت او راه نیابد رباعی چون خور ز فروغ خود
جهان آراید بر پاک و پلید گر بتابد شاید نی نور وی از پلید هیچ آلاید
نی پاکی او ز هیچ پاک افزاید و نیز در مرآة الاسرار آورده است که روح
متصرف است در همه اجزاء قالب و موجود است با همه ذره های قالب و زندگی
همه بدوست و با همه از همه جدائی چنانچه خون و جز آن که در باطن قالب است
هیچ خللی و نقصانی در طهارت و پاکی روح نیست پس همچنین است آنچه گفته

روح است تصرف و ملابسته و سریان اسم ذات و ذات احدیت در وجود
ذاکر و تمامی اجزاء آن و مع هذا پاک و مطهر است از آلائش وجود والله اعلم بر
دفع و برخاست شبهه خاطر کسانی که به حقیقت نیافتند پس وقع سخن و
برکات و از این پی معرفت بزرگان را محل طعن و انکار ساخته نعوذ بالله
من ذلک و استغفر الله من جمیع ما کره الله اللهم خلصنا عن الاشتغال بالملاهی
و ارنا حقائق الاشیاء کما هی لطیفه بیست و یکم در بیان تحقیق خرقه
آنحضرة رضی الله تعالی عنه و تحقیق شکستن دندان و تحقیق ذکر و غیره باثبات
کرات کلام و قتف اسرار شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیاء و از کلام شیخ
نخشبی در سلک سلوک و از کلام شیخ محمد گجراتی در رساله بحر الرموز و از کلام
رساله مسعودیه و از کلام مجالس المؤمنین و غیر ذلک رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین
معلوم شد که یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و خرقه را بحضرت
خواجه اویس رض عنه رسانیدند و مولانا علی حمزه بن مالک بن حسن طوسی
معروف بازری رحمة الله علیه در جواهر الاسرار میگوید که سلطان ابراهیم
ادهم خرقه از موسی بن یزید الراعی دارد و او از حضرت اویس قرنی و او از
امام الاولیا حضرت علی مرتضی دارد رض عنهم اجمعین و شیخ عبد الله مطری

در کتاب نور احمدی میفرماید که پوشید حضرت اویس رضی الله عنه خرقه از امیر المؤمنین
عمر و علی رضی الله تعالی عنهم و ایشان پوشیده‌اند از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه
وسلم در رساله شطاریه نوشته شده است که پوشید حضرت اویس خرقه از امیر
المؤمنین عمر و علی رضی الله عنهم اجمعین و در جائی نوشته دیده شد خرقهای که
حضرت رسالت پناه رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پوشیده‌اند پنج است
و اسامی ایشان اینست اول خرقه لبس العرقی که جبرائیل علیه السلام از آسمان
آورده و حضرت خواجه ما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با امیر المؤمنین
علی مرتضی کرم الله وجهه کرامت فرمود دوم خرقه لبس الصفوة که خدای تعالی
در شب معراج بخواجه عالم کرامت فرموده و حضرت علیه السلام بسلمان فارسی رضی
حواله نمود سیوم خرقه لبس البهجة که ترسایان بر آن صورة پیغمبر علیه السلام
یافته بودند آن روز که خواجه عالم رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
ابو جهل لعین را بکشته بر زمین زد معجزه ظاهر شد قوم عیسی علیه السلام خواجه
بسته خشد و آن خرقه پیش آنحضرت آوردند و حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم آن را بمعاذ بن جبل رضی الله عنه کرامت فرمود چهارم خرقه لبس الخشیة
و آن خرقه موسی علیه السلام است که بعثت به نجاشی پادشاه حبشه

حبشه بود رسید و او بخواجه ما محمد رسول الله صلعم رسانیدند و خواجه ما علیه
السلام آن را با امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه کرامت کرد پنجم خرقه را ارباب
خرقه گویند او مرقعی است که حضرت خواجه ما علیه السلام بدست مبارک خود
بر آن وصله دوخته‌اند و حضرت رسول الله علیه السلام آن خرقه را با امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه حواله نمود و او به شیخ اویس قرنی رضی الله عنه کرامت فرمودند والله
اعلم بالصواب و شیخ عبد الحی رحمة الله علیه در رساله سیر نامه محبوب ربانی
غوث صمدانی شاه عبد الله معشوق الله الاویسی الجعفری طاب الله ثراه
و جعل الجنة مثواه می آرد که جبه مبارک که نزد خانواده نیکو کاره اولاد
شیخ عبد الله نیکو کاره که یکی از خلفای حضرت قطب العالم مخدوم جهانیان
بخاری است قدس الله سره العزیز موجود است و آن جبه از آنحضرت
خواجه قطب العالم مخدوم قدس الله سره است و بعضی میگویند که این جبه
همان است که حواله کرد حضرت خواجه کونین خواجه اویس قرنی را رضی الله عنه
والله اعلم بالصواب و از کلمات مستطابات یزدانی عین القضاة همدانی
قدس الله سره که در حواشی متن که بر کتاب تمهیدات خویش نوشته است چنانچه
مفهوم شد که حضرت پناه رسول الله صلی الله علیه وسلم جبه صحابی خویش

بخواجه اویس رضی الله عنه تشریف ارزانی فرموده‌اند والله اعلم بالصواب پس
ازین همه اتصال خرقه خواجه عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بخواجه رضی
ثابت شد و همچنین شکستن دندان خود را حضرت خواجه اویس رضی الله عنه
چنانچه از کلام شیخ فریدالدین در تذکرة الاولیاء و از کلام سید محمود
شیخانی قادری در صفوة الذاکرین و از کلام لواقح الانوار فی طبقات
الاخیار وغیر ذلک این سخن صریح است لیکن مولانا علی بن سلطان محمد
قاری در کتاب معدن العدنی و در رساله که در بیان احادیث موضوعه
تصنیف کرده است میفرماید که باید دانست بدرستی آنچه شهرة گرفته است
بر زبان عوام که بدرستی حضرت خواجه اویس تمامی دندان خود را برکند از
برای شدة حزن و اندوه که او را از شنیدن خبر شکستن دندان مبارک
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس این سخن اصل نیست با وجود آنکه انکار
مخالف شریعت غرا است و برای این نزد انکار هیچ یکی از اصحاب کبار
رضی الله عنهم اجمعین و با وجود آنکه این کار عیب است صادر نمیشود مگر
از سفهاء و همچنین ثابت نمیشود نسبت خرقه نبویه بحضرت خواجه
اویس رضی الله عنه و از حضرت خواجه اویس بسوی مشائخ نقشبندیه که اعتماد

کرده شو

کرده شود بر آن و همچنین ثابت نمیشود تلقین ذکر خفی و جلی و نسبت
کردن بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از طریق حضرت ابوبکر و حضرت علی
رضی الله عنهما صحیح نیست نزدیک اهل خبر باحادیث و سیر تا اینجا ترجمه
کلام معدن العدنی بود و در شرح احیاء العلوم و در رساله مولانا علی قاری
میگوید که گفته است عراقی که حدیث انی لاجد نفس الرحمان من قبل الیمن
او من جانب الیمن نمی یابم این را اصل انتهی پس مراد از کلام مولانا علی قاری
والله اعلم آن است که بموجب روایت حدیث نبوی اثبات این سخنان
نمیشود اما در کتب و سیر و تذکرهای مشائخ رحمهم الله تعالی به ثبوت میرسند
میتواند پس اینجا اگر در خاطر کسی گذرد که قول شیخ طریقت شیخ فریدالدین
و شیخ عبدالله مطری وغیرهم رحمهم الله تعالی در اتصال خرقه و شکستن
دندان و صحت حدیث انی لاجد نفس الرحمان من قبل الیمن مخالف حق میباشد و
صدق است و بدرجه اعتبار و اعتقاد نمیرسد زیرا که حق و صدق و معتبر و معتمد
آنست که در نصوص احادیث نبویه و اخبار صحابیه منقول و مروی شده
باشد در حال آنکه پوشیده نیست که شیخ فریدالدین عطار و شیخ عبدالله
مطری و شیخ سید محمود شیخانی قادری وغیرهم رحمهم الله تعالی از کمل

اولیاء و معظم علما بودند و صاحب کشف و عنایت و مقامات بودند و کشف
و مقامات بودند و کشف حقائق و نکات و حل دقائق و اشارت آنچه این
طائفه علیه را حق سبحانه و تعالی از قدرت و توانائی و علم و دانش عطا فرموده
فرقه دیگر را نیست پس نسبت خلاف و انکار باقوال اینطائفه رحمهم الله تعالی سزد
و حاشا و کلا بلکه خوف معصیت و ضلالت است پس درینجا میتوان گفت که احتمال
دارد که روایت خرقه و شکستن دندان و حدیث انی لاجد وجدت تا آخر
از صاحب شرع و اصحاب وی آمده باشد و نزد علما مشائخ رحمهم الله تعالی
بصحت رسیده باشد و لیکن در احاطهٔ علم مولانا علی نیامده باشد و مولانا
بر آن اطلاع نیفتاده که علم نهایت نیست و تائید اینست آنکه قدوة المحققین
شیخ عبدالحق رحمه الله در کتاب رسائل و مکاتیب در رساله دهم میفرماید
که اگر چیزی نزد یکی ثابت نشود لازم نیاید که نزد دیگری هم ثابت نشود
والله اعلم بالسداد و هو الهادی الی طریق الحق و الرشاد و اما ملتقی تر ذکر
راه دین و صحبت کافی است اگرچه اندکی بود اچنین گفته است قدوة المحققین
شیخ عبدالحق رحمه الله در رساله نهم از کتاب رسائل و مکاتیب و دیدن
و صحبت حضرت خواجه اویس با امیرالمؤمنین حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما

بارها و یا یکی باختلاف رائی ثابت و حق مقرر است و درین هیچ شبهه و شک
نیست بلکه بدلائل صحیح و معتمد علیه ثابت است که حضرت خواجه اویس رضی الله عنه
در آخر عمر در جنگ صفین پیش امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه رفت و صحبت
حاصل ساخت چنانچه در ما بعد در لطیفه شهادت ذکر خواهد یافت و در باب
شکستن دندان نقلی غریب بنظر آمده در کتاب موارد الشرعیه که شرح شرعة
الاسلام در فصل حلم در بیان سنتهائی برادری و دوستی که درمیان
دو کس باشد در شرح این عبارة و ان یکون نقاسمه کنفس واحدة ائتزاً آنجا
و ابتلاءً حتی یجد فی فمه لذة ما یاکل اخوه و آن نقل اینست که از بعضی شنیده
شد که چون مشرکان قریش در جنگ حنین پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم سنگ
زدند و دندان مبارک پیشینه او شکستند اویس قرنی رضی الله عنه اینخبر شنید
و دندان خود را بشکست مریدان یکی از بزرگان بیرون خانقاه با خود این
سخن میکردند و آن بزرگ درمیان خانقاه می شنید ایشانرا نزدیک خود
خواند و گفت وقتیکه شما این سخن میکردید خواجه اویس رضی الله عنه نزدیک من نشسته
بود از وی پرسیدم که این سخن که مریدان میکنند چگونه بود گفت دندان من خود بر
بیفتادند بغیر شکستن من و ازینست که شیخ منصور رحمه الله را چون بردار

کشیدند از خون او که میچکید بر زمین نقش انا الحق نیکشید انتهی عبارت شرح
الشرعه پس ازین معلوم آمد که حضرت خواجه اویس رضی الله عنه دندان خود را خود
نشکست بلکه بواسطه اتحاد معنوی و ایتلاف روحی بسبب تعشق و محبت که او را
با ذات مقدس مطهر و مطیب آنحضرت رسول الله علیه السلام بود دندان اویس را ست
کرد که آن هر دو ذات مبارک چون یکذات شده بودند و این چنین حالات و وارداتها
بسیار منقول است که درمیان عاشقان و محبان صادق بظهور می آید چنانچه مولانا
جامی قدس سره السامی از احوال مجنون خبر میدهد و در مجنون نامه میگوید بیت
شنیدستم که روزی کرد لیلی ؛ بقصد فصد سوی نیش میلی ؛ چو زد لیلی رگی نیش
از یکی خون بوادی رفت خون از دست مجنون ؛ مولانا عبد الله انصاری
رحمه الله در کتاب منهاج الدین و معراج المسلمین میفرماید که از دلایل واضحه بر
محبت و مودة قصه حضرت خواجه اویس است رضی الله تعالی عنه که چهار دندان
او بشکست بجهت آنکه چهار دندان آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شکسته
چنانچه مشهور است و نیز میتوان گفت که جایز است که شکستن دندان در
حالت سکر و غلبه حال از حضرت اویس رضی الله تعالی عنه بوقوع آمده باشد
که این چنین کارها از طایفه مستان و مغلوبان بظاهر شده است چنانچه تنویر

و خرق ثیاب و القاء دراهم در آب و این هم از شیخ شبلی رحمه الله تعالی علیه منقول است
آورده اند شبلی را قدس سره پسری فوت شده بود مادر بطاقی کرده موی
سر برید وی ریش را نوره زد اهل بغداد بتعزیت پسر وی آمدند و نظاره
شدند گفت که خبری بمن رسیده است که هر که دیگری را تذکیر کند و خود غافل
باشد محل لعنت گردد من نخواستم که مردم بتعزیت پیش من آیند و ترحیم و
تذکیر کنند و دلهای ایشان از حق غافل باشند و مستحق لعنت شوند و باعث
بر آن من باشم پس محاسن خود را فدا کردم و خلق خدا را از ضرر باز داشتم و هم آورده اند
شبلی قدس سره می آرند که روزی در خاطرش انداختند که تو بخیلی عهد کرد که هر چه
امروز فتوح برسد بفقیری بدهد پنجاه دینار بروی آمد شبلی قدس سره آنرا
بفقیری که از مزین حلق راس میکنانید داد و فقیر گفت مرا حاجت نیست این مزین
بده شبلی قدس سره گفت بوی ده هم فقیر گفت که گفته ایم که تو بخیلی پس و تا نیز
پیش مزین نهاد و مزین گفت که من خدمت فقرا با جره نکنم پس شبلی قدس سره
آن صره را در دجله انداخت و گفت ما اعزک احد الا اذ له الله اینچنین علماء ظاهر
میگویند که وی اسراف کرد بار دیگر شیخ شبلی قدس الله سره العزیز جامه نو پوشیده
و دامن جامه را چاک کرد گفتند که علم حکم میکند که جامه نو را ضایع کنند گفت هم حکم

کنند که اسپان را پی زنند اشاره بقصهٔ سلیمان بن داود علیهما السلام کرد که بجلاء
اسپان میگرفت تا وقت نماز عصر بگذشت پس بمکافات این تقصیر اسپان را
پی میکرد چنانچه قرآن مجید از وی خبر میدهد **فطفق مسحا
بالسوق والاعناق** پس امثال این حکایات وغیره از القاء نفس
در مهالک وتعذیب وی شدید وی بریاضت وبعضی از اعمال وحرکات
وکلمات که مخالف فتوی ظاهر شریعت باشد بسبب غلبهٔ حال وسکر
محبت صادر شده از بعضی مشائخ این طائفه قدس اسرارهم واگر
صحیح ونیت درست است وایشان در صدور آن معذور اند ولیکن
اینچنین قول وفعل محل اقتدا وقابل اتباع نیست شیخ عبدالحق قدس
سره تحقیق وتصریح این سخن در رساله مرج البحرین بشرح وبسط آورده
ربنا اهدنا الصراط المستقیم والطریق القویم پس بعید نیست بلکه بقطع
ویقین میرسد که شکستن دندان مبارک از حضرت خواجه اویس
رض عنه در حالت مستی وغلبهٔ سکر در وقت شنیدن کسر دندان مبارک
حضرت رسالت پناه رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بر وجود وی
وارد شده باشد وحزن واندوه نموده باشد بوقوع آمده وآن در

معذور

معذور بوده نا خود خواهد بود پس انکار را بکار بوجه اعتماد واعتبار
نباید نمود **اولئك علی هدی من ربهم واولئك هم
المهتدون اللهم ارزقنا اتباعهم واسقنا من
مشاربهم** وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه واحبابه وسلم
اجمعین **لطیفهٔ بیست دویم** در بیان اعمال هشتگانه که بنای سلسله
اویسیه بر آنست شیخ عبدالحق رحمه الله علیه در رساله سیرنامه می آرد
که از حضرت که از حضرت مخزن الاسرار الله محرم جمال الله بندگی
حضرت شاه عبدالله معشوق الله نور الله مرقده سوال کردند که بنای
طریقه شما یعنی سلسلهٔ اویسیه چیست جواب فرمودند که اساس طریقت
سلسلهٔ اویسیه بر هفت چیز است اول پیروی رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم دوم خلوة انجمن سیوم خاموشی در سخن چهارم نظر بر قدم پنجم
هوش در دم ششم زهر نوشی هفتم پرده پوشی اکنون باید دانست
که اگرچه این کلمات قدسیه از جمله جوامع الکلم است که با وجود اختصار الفاظ
جامع وحاوی حقائق ومعانی کثیر اند که جمله وتمامی آن در حیطهٔ تحریر
نگنجد لیکن شمهٔ از آن بموجب حسب وقت با وجود قصور علم وهمت

درین اوراق مسطور نموده میآید و من الله العون از انجمله اول متابعت بادشاه
رسل صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اطباق اولیاء عظام و اتفاق
اتقیاء کرام است رحمهم الله تعالی که افتتاح ابواب سعادة یزدانی و استفتاح
کرامات ربانی و استقبال مقامات فیض الهی و استعداد قبول درجات متابعه
و وصول بدولت معارف و اسرار و حصول نعمت مکاشف و اسرار جز
باتباع سنت سید المرسلین و غیرهم از اقتدار امت خاتم النبیین علیه
وعلی آله افضل الصلوات واکمل التسلیمات من الاولین والآخرین
الی یوم الدین محصل و میسر نخواهد بود کما قال رب العالمین وهو اصدق
القائلین قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
قدوة المحققین شیخ عبد الحق قدس الله سره در تفسیر این آیة کریمه در
شرح فتوح الغیب میفرماید بگو ای محمد ای محبوب من وای محبوب حق اگر هستید
شما که دوست میدارید خدا را و میخواهید که بتقرب و وصول درگاه وی مخصوص
گردید یا میخواهید خدا را که شما را باشد و شما را دوست دارد پس پیروی کنید
مرا تا دوست دارد شما را خدا ربط و معنی آن بر وجه ثانی است و بر وجه اول
مقصود آن باشد که اگر شما میخواهید که محب خدا باشید مرا متابعت کنید

نبی چه که محبوب او خواهید شد و نیز فرموده است خدای تعالی واعتصموا
بحبل الله جمیعا یعنی چنگ در زنید ای انصاریان بدین خدای تعالی
که حبل المتین است همه شما صاحب تفسیر حسینی میفرماید رحمه الله که بقول
بعضی اینجا حبل الله قرآن است یا موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
امر کند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام علیه السلام
چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آنحضرت نزنند نه راه بمقصد اعلی
توان برد و نه بمطلوب حقیقی رسید بیت حقا که بی متابعت سید رسل
هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت ؛ از هیچ رو بهیچ دره ره نمیدهند ؛ آنرا
که آستانه او روی دل بتافت ؛ اما اینجا لازم است و باید دانست که مولانا
عبد الکریم چشتی لاهوری رحمه الله در رساله خویش نیز آورده اند که صدق
محبت و متابعت حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بسه جزست چنانچه
حضرت نبی الله فرموده است الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة
احوالی باید دانست اوامر قرآن و حدیث بر دو قسم است بعضی از ایشان امور جسمانیه
و بعضی احسن قسم اول را شریعت نامند و ثانی را طریقت و حقیقت نتیجه هردوست
چون سالک درین دو مستحکم گردد حقیقت که دیدن روی مطلوب است بروی

منکشف شود در شاغل جلالی و شاغل متلالی نه آرد که طریقهٔ شیوخ رضوان الله
علیهم اجمعین متابعت رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم اول درجه استقامت
بر اعمال او صلی الله علیه وسلم واین صفت جوارح است ودرجه دوم استقامت بر اخلاق
او واین صفت دل است ودرجه سیوم استقامت است بر احوال او علیه وعلی آله الصلوة
والسلام واین صفت روح است استقامت بر احوال که بر نهایت همه سعادت هاست
ممکن نشود الا با استقامت بر اخلاق واستقامت بر اخلاق میسر نشود مگر بعد از
استقامت بر اعمال زیرا که نسبت اعمال با اخلاق چون نسبت استنجاست بوضو
واخلاق مر احوال را چون وضوست مر نماز را ومتابعت اعمال عبارت است
از بجا آوردن فرمانهای خداتعالی ودور بودن از منهیات او چون بر این
استقامت یافت آنگاه متابعت کند اخلاق او را صلعم وآن تزکیه نفس است
از خصائل مذمومه چون نفس تزکیه یافت آنگاه در دل گشاده گردد
وبانوار واردات ومعارف وباسرار حقائق ومکاشف منور ومتجلی
شود واین باب شریف است درانجا سخن بسیار است بیش نتوان گفت ذلک من
فضل الله اللهم انی اسئلک متابعته ومحبته وحب من احبه
والسلام والصلوة علیه وعلیهم اجمعین عمل دوم از اعمال

سبوه که بنای سلسلهٔ علیه اویسیه رضی الله عنه بر آن است خلوة در انجمن است
در آن عبارت است از آنکه بظاهر بخلق پیوستن وبباطن از همه گسستن
وبصورة با همه وبمعنی بی همه دست بکار ودل بیار تن بغیر ودل بحضور تن
در جلوه دل در خلوة وحضرة قدوة العارفین اسوة الکاملین بندگی حضرة
شاه جلال الدین محمد جعفری اویسی طاب الله ثراه در کتاب گلزار جلالی
میفرماید که خالطوا الناس بابدانکم وفارقوهم بقلوبکم یعنی بیامیزید بمردم به
تنهائی خود ودور دارید اینها را بدلهای خود به تخلوة اشارت است
بآنکه حضرت خواجه اویس رض فرموده است السلامة فی الوحدة
یعنی سلامت در تنهائی است وتنها آن بود که فرد بود در وحدة ووحدة
آن بود که خیال غیر در وی نگنجد تا سلامت بود اگر تنهائی بصورة گیری در
نبود الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد مولانا علی بن حسین
واعظ کاشفی رحمهما الله در کتاب رشحات میگوید که حضرت خواجه بهاو
الدین قدس سره که بنای طریقهٔ ما خلوة در انجمن است بظاهر با خلق وبباطن
باحق سبحانه وتعالی میفرماید که رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اشارة بانمقام است وخواجه اولیاء کبیر قدس سره

میفرموده اند که خلوة در انجمن آنست که اشتغال و استغراق در ذکر بمرتبه
رسد که اگر در بازار در آید هیچ سخن نشنود بسبب استیلاء ذکر بر حقیقه
دل انتهی مولانا علی هجویری رحمة الله علیه در کشف المحجوب میگوید که اگر کسی
پندارد که وحدة تنها زیستن باشد محال بود زیرا که دیو و شیطان همه بر دل
کسی دل صحبت بود و نفس اندر صدر وی سلطان بود تا عقبی را بر فکرة وی
گذری بود و تا اندیشه خلق را بر سر وی عبوری باشد هنوز وحدة نباشد
اگرچه از خلق تنها بود زیرا که چه با عین آرام باشد و چه با اندیشه آن هر
دو یکی باشد پس آنکه وحید بود اگرچه صحبت کند صحبت فراحم وحدة وی
نباشد در رساله ناطقه میگوید مبتدی چون خلوة اختیار کند باید که از
جمیع خلائق رو بگرداند بلکه از همه اوقات انقطاع کند از زن و فرزند و از
مال و متاع و بهتر آنست که در ابتدائی حال مبتدی جلاوطنی اختیار کند و
از قوم و قبیله دور شود تا بخدا نزدیک گردد تا آنکه خلوة در انجمن او را
حاصل گردد و در مجاز حقیقت او را رو نماید یکی از شیران بیشه بلاغت
و غضنفران گوشه فراغت پرسیدند که از چه یافتی گفت از خلوة در انجمن
بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ٭ اینچنین زیبا روش

کم

کم می بود اندر جهان ٭ اما در خلوة در انجمن وقتی مسلم است که صاحبدل شده بود
و بذکر خدا انس گرفته و خطره غیر خدا در دل او نمانده باشد آنگاه ظاهر با
خلق و باطن با حق تواند نگاهداشت جامی قدس سره است بیت دل و جانم
بتو مشغول و نظر در چپ و راست ٭ تا نگویند رقیبان که تو منظور منی ٭ و نیز
در کشف المحجوب میگوید پس انقطاع انس جز با کس نباشد آنرا که با حق انس
بود فی الحقیقت انس او را مفرت نکند و آنرا که موافقت انس بود انس
او را بر درش گذر نبود و دیر از انس حق خبر نه لان الوحدة صفة عبد
صادق سمع قوله تعالی الیس الله بکاف عبده و در گلزار ابرار میگوید نور
الله مرقده مصنفه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تفقهوا و اعتزلوا
یعنی دانائی ورزید و گوشه گیرید و در حدیث اشارتست بجمعیت دل
که چون استوار شد دل باید کردن خدا تعالی را وجای گیرد حال او و بلند
شود کار او و برابر شود آشکارگی او و کوشکی او پس آنوقت رنج نمیرساند
او را آمیزش مردم و در بحر الانساب میگوید که مخلص را در عزلت سه طریقست
اول آنکه در میان خلق باشد بظاهر و یکسان بود در لباس و معاش
و در باطن در سلوک اهل طریقت باشد و بر پیروی آثار انبیا علیهم السلام

باشد و حال خود را از مردمان پوشیده دارد دوم آنکه هم در میان خلق باشد و نفس
خود را در بوتهٔ ریاضت گداز دهد و بامرهای مباح دل مردم از خود متنفر سازد
و با خلق واژگون زیبا پرست تحمل واژگون زده ماند اما از شر اختلاط
مردمان باز رهد و دل خود را مراقب حق جل و علی گرداند سیوم آنکه عزلت
گزیند نه عزلتی که از میان خلق بدر رود و در خلق نه نشیند و با خلایق حجت
حساب کند چون بیرون آید زند و اهل دین به دین آورد تا این خود
بحقیقت ریا باشد و شهرت و هیچ فتوحی حاصل نشود بلکه نفس او قوتی گیرد
و مولانا عبد الرحمان جامی قدس سره السامی در سلسلة الذهب میفرماید
عزلت بر دو قسم است عزلت مریدان و این عزلت تن است از آمیزش مردمان
که در خانه اهل زمانه به بندی و جای خود سوای کنج خانه نه بسندی
و در آمدن و رفتن با نفس سائی و بکلام فضول لب نیالائی و بمقالات
خلق دم نزنی و بملاقات مردم قدم نزنی سود ایشان زیان پنداری
و بخل ایشان انگاری و قسم دوم عزلت محققان است و این تنها کردن
دل و هوش است از اندیشه هر دو جهان **بیت** عزلت هوش آنکه غیر خطره
در حریم دلت نیاید جا : در کنی اندک اندک این پیشه : از همه تا نتوی یکتا
اندیشه

چون یک اندیشگیت پیشه بود : دولت که کهت همیشه بود : هر چه بند تو بندگی
گردد بندگی جمله زندگی گردد : بی نشان بنده شوی احدی : جان
فشان زندهٔ شوی ابدی **رباعی** سررشته دولتا ای برادر بکف آر
وین عمر گرامی بخساره مگذار دائم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته
چشم دل جانب یار اللهم ارزقنا و عمل سیوم از عملهائی که سلسله
علیه اویسیه مبنی است بر آن خاموشی است در سخن است و معنی این سخن والله
اعلم آنست که خاموش باشد زبان از فضولی کلام و گویا باشد دل بیاد
بادشاه علام در نفحات است غرض اسکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب
مع الله سبحانه و معنی دیگر آنکه خاموش باشد دل از خطرات و حدیثات
نفسانی و گویا باشد آن دل بذکر و یاد رحمانی یا آنکه خاموش باشد دل از
خطرات و مستغرق باشد در شهود حضرت رفیع الدرجات و گویا باشد زبان
بگفتار مخلوقات در هنگام صحبت و ملاقات در نفحات است که صمت بر دو
قسم است یکی خاموشی زبان است از گفتار دوم خاموشی دل است از خطرات
نفس پس کار بس کسیکه در خاموشی است زبان او نه دل او سبک باشد
گناه او و کسیکه خاموش است زبان و دل او آشکارا شود مر او را سر

خدا تعالی در تجلیات او جل شانه وکسیکه گویا باشد زبان او و دل او باشد
آنکس مغلوب و مسخرهٔ شیطان نعوذ بالله من ذلک وکسیکه خاموش باشد
دل او و گویا باشد زبان او پس آنکس گویاست بحکمت و خاموش باشد ازین
قاعده و کلام و معنی دیگر آنکه بظاهر با مردم در سخن و بباطن خموش باشد
یعنی سخن مردم در خموشی باطن مفر و مؤثر نباشد و این کلام از انس حق
و حضور او جل شانه مانع نگردد و ازین بالاتر آنکه بظاهر با مردم در سخن
و حال آنکه بمعنی خاموش است یعنی آن سخن که با مردم میگوید فی الحقیقه با
مردم نیست بلکه با حق میگوید پس با حق در سخن است و از مردم خموش پس
خموشی در سخن از متوجه بوده است و تائید این است آنکه در لمعات و شرح
آن میگوید که شیخ جنید قدس الله سره فرمود که سی سال است انا با حق سخن
میگویم و خلق پندارد که با ایشان میگویم یعنی جنید رحمه الله علیه در میان
نبود حق میگفت و مجوبان پنداشتند که جنید میگوید چنانکه موسی صلوات الله
علی نبینا و علیه چون شنید که زبان شجره گفت که انی انا الله رب
العالمین **بیت** خود میگوید و از خود می شنود : از ما و شما بهانه بر ساخته
است عمل چهارم از اعمال سبعه که بنا سلسله علیه اویسیه بر آنست نظر بر

یعنی خلق حق را میشنوند و در ابیات آن است که معبود از ان سید است بشنوند با خلق میگوید جنید است این نیز ازین است

قدم است و معنی این سخن آنست والله تعالی اعلم که بداند پادشاه عالم تقدس
و تعالی همه جا حاضر است و در همه حال بظاهر و باطن همه ناظر پس دیده از لقای
او بر داشتن خسارت است و طریق رضای او بگذاشتن بطالت **رباعی**
آمد سحر آن دلبر خونین جگر آن : گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران : ز
شرمت نامد که من بسوی تو نگران : باشم تو نهی چشم بسوی دگران پس
در حضور حضرت جل شانه مستغرق شده چون متواضعان نظر بر قدم
دارد و چپ و راست نه بیند و بغیر التفات نکند حبیب عجمی را کنیزکی بود
روزی او را گفت ای مستوره کنیزک گفت که من کنیزک توام نه مستوره
حبیب گفت درین سی سال مرا زهره نبود که سر از قدم بردارم و بغیر او در
کسی نگرم تا تو از ان نیز ندانستم بدین معنی مراد از قدم قدم ظاهر باشد و معنی
دیگر آنکه والله تعالی اعلم که در راه طریقت محافظت قدم باطن کند تا
قدم معامله و سلوک او از صراط مستقیم و جادهٔ طریق قویم نلغزد و
بیرون نیفتد و بر معنی تنبیه کرده است شیخ عبد الحق رحمه الله در کتاب رسائل
و مکاتیب سبیل سالک راه سلامت و شیوه قاصد طریق احتیاط آنکه
در هر قدم و در هر دم هوشیار رود و نگران راه باشد و نظر بر قدم دارد

تا کجا افتد و بکدام جانب رود و از رفتار باخبر بود تا ناگاه بجای نرود
و بچاهی نیفتد که بیرون آمدن از آن و رسیدن براه راست و روان دشوار
گردد و معنی دیگر آنکه خبرداری قدم کند یعنی چون قدم درین نهاده است
و دعوی این طریق کرده است باید که کارها و عملها هم موافق طریقت کند و
داد قدم و حق دعوی بدهد و بدین اشارت است آنکه شیخ فتح قدس سره
در رسالهٔ سلوک میگوید سالک باید که کار لایق جامه خود کند حضرت
رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و آله وسلم میفرماید ویل لمن لبس الصوف و خالف
قوله فعله یعنی هلاکست مر کسی را که بپوشد پارچه صوف یعنی پشمین و مخالف
باشد گفتار او کردار او را و پس اگر کسی در قبا کار گلیم کند مستوجب آفرین
شود و اگر کسی در گلیم کار قبا کند مستحق نفرین گردد بشنو بشنو اصمعی قدس
سره میگوید در راه کعبه از فرخی برنجید چون بمقصد رسیدم او را دیدم حلقه
کعبه گرفته میگفت خداوندا اصمعی را بیامرز گفتم من ترا رنجانیده‌ام مرا چرا دعا کنی
گفت ای خواجه کار مناسب و لائق حال خود باید کرد ترا هرچه باید کرد همین مرا در
و بد رحمت نام نهاده است مرا کار مناسب نام خویش باید کرد رباعی
نخشبی هم بنام غره مشو ∴ کم کسی کار خویش پیش کند ∴ مرد کامل کسی بود که بهر

کار در خور نام خویش کند و معنی دیگر آنکه چون درین راه قدم نهاد باید که نظر
بر قدم دارد و بگذرد به گوشهٔ چشم باطن التفات بما سوی نکند تا مبادا درین
راه بچیز متعلق گردد و از سلوک باز ماند اگرچه کرامات و مقامات کونین باشد
که اینهمه حجاب و بند راه است در شرح تعرف میگوید که این بیان اینراه
بسیار اند و از جمله بیان کرامات بیت ترا هرچه مشغول دارد ز دوست
گر اتصاف بر سبیل ولایت اوست در نفحات است شیخ قدس سره فرموده
که چهل سال است که بهشت با هرچه در وی است بر من عرضه میکنند گوشهٔ چشم
بجانب آن نداده‌ام شیخ الاسلام گفت که در صحبت و حضور او نگریستن
بغیر او شرکت باشد و الله تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم
میفرماید مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰی یعنی میل نکرد چشم محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم یعنی چپ و راست باز نگرفت و در نگذشت
از حدیکه مقرر بود از نگریستن وی او قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ یعنی بگو الله
و دل بسوی او دار و بگذار خلق را و غیر او را و معنی دیگر آنکه نظر بر قدم دار
و کوشش کن تا هر قدم از قدم اول پیشتر افتد مبادا که درین راه یک
قدم فروتر باز ایستد نعوذ بالله من ذلک در شرح تعرف میگوید که اگر بعد

از دعوی این راه کردن و قدم درین راه نهادن دعوی نماید و قدم ازین
راه باز دارد و بر زانیان و لوطیان و شاربان خمر آن نباید کرد که بروی
آید مولانا علی بن مولانا حسین واعظ کاشفی رحمهما الله تعالی در رشحات
میگوید که معنی نظر بر قدم آنست که سالک را در رفتن و آمدن در شهر و صحرا و همه
جا نظر بر پشت پای او باشد تا نظر پراگنده نشود و بجائی که نباید افتد و می
شاید که نظر اشارت بسرعت سیر سالک بود در قطع مسافت هستی و طی
عقبات خود پرستی یعنی نظرش بر جا که منتهی شود فی الحال قدم بر آن نهد
و اگر ابو محمد رویم قدس الله سره گفته است که ادب المسافر ان لا یتجاوز همه
قدمه اشارت باین معنی است و حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی قدس
سره السامی در کتاب تحفة الابرار در منقبت حضرت خواجه بهاء الدین
قدس سره این مضمون را چنین در نظم آورده اند **بیت** کم زده بی همدمی هوش در دم
در نگذشته نظرش از قدم ** بس که ز خود کرده بسرعت سفر ** باز نمانده قدمش
از نظر انتهی و معنی دیگر آنکه نظر بر قدم پیر و شیخ خود و متابعت و اقتداء پیر
وی شیخ و مرشد خود از دست نگذارد چنانچه خدای تعالی در کلام مجید می
فرماید اولئك الذین هدی الله فبهداهم اقتده یعنی

پیغمبران

پیغمبران سابقان آنانند که راه نموده است ایشانرا خدای تعالی پس بهدایت ایشان
پیروی کن این آیه دلالت میکند که مرید را از متابعت شیخ چاره نیست زیرا که
خدا امر کرد پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه پیروی کند پیغمبران پیشین
در آداب عبودیت و در ایستادن بخدمت حق تعالی صاحب تفسیر دیلمی
در تفسیر این آیه کریمه چنین گفته است اللّٰه الصمد فی الجملة معنی نظر بر
قدم آنست که سالک در بین راه مطمح نظر و وجه قصد قدم شیخ و پیر خود باشد
و در اقوال و افعال و احوال او ظاهراً و باطناً متابع و مقتدی قدم وی بود
چون چنین کند هرآئینه در آن مقام رسد که پیر باشد سگی دو سه روز
پی دوستان خدا قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی
چون ناامید باشد **بیت** سگ اصحاب کهف روزی چند ** پی نیکان
گرفت مردم شد ** پیر هری قدس سره میفرماید چون سگ بو یار است
و سنگ را دیدار عبد الله را باز امید چکار شیخ عبد الحق رحمة الله علیه
در کتاب رسائل و مکاتیب می آرد لابد هر که پیروی کسی کند و قدم بر
قدم وی نهد بیشک آنجا رسد که وی رسد اگرچه مقام وی عالی تر و جای
او بلند تر از همه است و آنجا که مقام او است فرد یگانه است و هیچکس با وی

نه آنا دائره وسیع است و مقام و حوالی و حواشی دارد و بر نوری که بر وی
تابد و فیضی که بوی میرسد پرتو و اثر آن بر دیگران نیز می افتد و میرسد
خصوصاً بعلاقهٔ محبت که مستلزم معیت است که المرء مع من احب فیض از راه
برون بدرون میرسد اگرچه در بیرون جدائیست والسلام علی من اتبع الهدی
و از جملهٔ اعمال که بنای سلسلهٔ علیهٔ اویسیه بر آن است عمل بنجم هوش در دم است
و معنی این سخن والله اعلم آنست که محافظت دم کند تا بغفلت بی یاد حق
و بی آگاهی و حضور وی حق تعالی نبر آید و باید که برین شغل مداومت
کند و به پرورش این نسبت شریف ملازمت نماید بر وجهی که در وقتی از
اوقات و در حالتی از حالات از شغل این نسبت خالی نباشد چه در
آمدن و رفتن و چه در خوردن و خفتن و چه در شنیدن و گفتن و
بالجمله در جمیع حرکات و سکنات حاضر وقت باید بود تا بطالت نگذرد
و واقف نفس باید شد تا بغفلت بر نیاید رباعی سررشتهٔ دولت ای برادر بکف آر
وین عمر گرامی بخسارت مگذار دائم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته
چشم دل جانب یار و همدرین معنی اشارت میکند عارف مولانا عبدالرحمان
جامی قدس سره السامی که در سلسلة الذهب میفرماید رباعی سر مقصود

مراقبه

مراقبه کن نقد اوقات را می سبک کن باخبر در هر نفس تو اهل شعور
که بغفلت گذشت یا بحضور در همه شغل باش واقف دل تا نگردد در شغل
دل غافل ز میلی خویش از هوا و هوس روی او در خدائی داری پس
پس شیخ عما والدین رحمه الله در شرح لوائح میگوید که بعضی گفته اند که بنای
کار بر نفس است که هر نفس از انفاس جوهری است که قیمتش بخشنده انفاس
میداند که بغفلت آن جوهر را از دست میدهد اگر عمر ابدی صرف در طلب
آنکه بدست نتواند آورد و غرّهم لا یقضی و بنه اشارت بصاحب این
نفس نتواند بود و این معنی را اهل طریقت پاس انفاس نیز گویند رباعی
ای دوست اگر فنای خود میخواهی این است نجات نفس اگر آگاهی دل حاضر
یار دار و یک چشم زدن غافل مشو از رابطه آگاهی مولا علی بن حسین
واعظ کاشفی رحمه الله در کتاب رشحات میگوید که حضرت مخدومی
مولانا نور الدین عبدالرحمان جامی قدس سره السامی در آخر شرح رباعیات
آورده اند که شیخ ابو الجناب نجم الدین کبری قدس سره در رساله
فوائح الجمال میفرماید که ذکریست که جاریست بر نفوس حیوانات انفاس
ضروریه ایشان است زیرا که در بر آمدن و فرو رفتن نفس حروف ها که اشارت

بغیب هویت حقیقی نه گفته میشود اگر بخواهد واگر نخواهد و همچنین حرفها
که در اسم مبارک الله است والف ولام از برائی تعریف است وتشدید
لام از برائی مبالغه در آن تعریف است پس باید که طالب هوشمند در
نسبت آگاهی بحق سبحانه برنوعی باشد که در وقت تلفظ باین حروف
شریف هویت ذات حق سبحانه وتعالی ملحوظ وی باشد و در خروج ودخول
نفس واقف بود که در نسبت حضور وی مع الله فتوری واقف نشود
تا برسد بآنجا که بے تکلف نگهداشت آداب نسبت همیشه حاضر دل او
بود و بتکلف نتواند که نسبت را از دل دور کند انتهی ودر کتاب گلزار جلالی
و در رساله مقصود الطالبین رحمة الله علی مصنفهما آورده که یاد کردن
خدا تعالی فرض الدوام است که ثابت است بنص قرآن وبخبر پیغمبر آخر الزمان صلعم
وانیفریضه ادا نشود تا که پاسداری انفاس کند وبغیر از پاسداری
نفس ذکر بدوام حاصل نشود وحکمت آنست که نفس در آمدن ورفتن
در دل وجمیع اعضا سیر کننده است وچون نفس با ذکر در جمیع اعضا سیر
کند از فیض ذکر اثر حیوة در دل ودر جمیع اعضا پیدا شود آنگاه طالب
حق در دل زنده گردد ولائق واردات انوار ربانی آید جل جلاله ودر توقت

از بلاء مردگی برهد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که هر دم که بغیر یاد مولی
تعالی برآید پس آن مرده است واز ظلمت غفلت خلاص یابد وحق تعالی غافلانرا
در قرآن مجید مذموم و وعید فرموده است قال الله تعالی ولقد ذرأنا
لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها
ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها
اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغفلون که برائی
دوزخ پیدا شده اند ومرایشانرا دلهاست بیدانش ومرایشانرا است
چشمهائی نابینا ومرایشانراست گوشهای گرانشنده مانند چهار پایان
بلکه گمراه تر اند از ینها زیرا آنکه چهار پایان تکلیف نیست اگر وفاق شرع ندارند
بخلاف ادمی نیز متصف نیستند باید دانست که حیوة دل آنگاه بدست آید که بر
پاسداری انفاس ورزش ومداومت نماید چندانکه این نسبت حکم طبیعت
گیرد چون بینائی وشنوائی وچون ذکر در دل قرار یابد ویک حضور آگاهی
بدست آید که در آن وقت شاهد توحید واسلام حقیقی برقع از روی کشاید و
همه خوفها وفتحها عاقبت بر خیزد چه در دم آخر که ناصیه قابض الارواح
پدید گردد وشدائد سکرات موت در گیرد همه جمع ویراهین اگرچه تفصیل

علم اولین و آخرین کرده باشد فراموش شوند و معلومات از لوح بدر گرداند و محو کرده در نفس
آخر آنچه دستگیری کند همین جوهر ذکر حق است و زندگی دل و ملکهٔ حضور و آگاهی
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بعضی از عارفان گفته اند که چون
کسی را ملکهٔ یادداشت و حضور حاصل شده و جوهر ذکر در دل قرار یافته است
اگرچه بتنگی وقت موت غلبهٔ وجع و بیتابی دل اختلالی و فتوری در استحضار
گردد بعد از مفارقت روح از بدن آن خلل بازعود نمود پس ملکهٔ ذکر بهم باید رسانید
و باید حاصل کرد شرح مشکوة شیخ عبد الحق در باب خوف حق سبحانه جمیع
مؤمنان را ازین نعمت و رحمت بهره و نصیبی روزی گرداند بمنه و فضله **عمل**
ششم از جملهٔ اعمال سبعه که بنای سلسلهٔ علیهٔ اویسیه بر آن است زهر نوشیدن
است و آن عبارت است از صبر و شکیبائی بر مصیبتها و دشواریها و تحمل
بلاها و جفاها و رضا بقضا امام حجة الاسلام رحمه الله در منهاج العابدین میفرماید
که صبر دارویست تلخ و شربتیست مکروه مر نفس را و کشنده نفعها بود و
دفع کننده ضررها است از تو و جهت است مر عاقل را که اکراه کند بر آشامیدن
آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یک ساعت آن راحت یک سال است بلکه بیشتر و
صبر چهار است صبر بر طاعت و صبر از فضولهای دنیا و صبر از محنتها و صبر از

مصیبتها چون تلخی صبر درین چهار محل بنوشد حاصل شود مراورا طاعت و استقامت
و ثواب بسیار و خیر بیشمار و عاقبت و ایمن شود از افتادن در معصیت و از
بلاهای دنیا و از عقوبتهای آخرت و در کتاب گلزار جلالی نور الله مرقده مصنفه
می آرد که صبر بر آمدن است از حظوظ نفس و تحمل رنج چنانچه بیرون و بر جا ماندن
و باز داشتن نفس از مألوفات و محبوبات آن برای پاک گردانیدن آن نفس
و برای نشاندن آرزوهای آن و برپا شدن بر راه مستقیم بپاکیزه کردن
دل و روشن گردانیدن جان در جامع العلوم میگوید که حضرت جهانیان
فرموده اند صبر بر سه نوع است عام بند کردن نفس را آنچه او را دشوار نماید خاص
تلخیها نه آنکه رو ترش کند و اخص الخاص لذت گرفتن ببلاها چنانچه حضرت ایوب
صلوات الله علی نبینا و علیه که روزی کرم از تن مبارک او بیفتاد باز در
تن خود بنهاد و باید دانست که ظاهر از زهر نوشیدن صبر خواص مراد است که صبر
برضا و رغبت باشد و ازان لذت گیرد و رو ترش نکند در مکتوبات است
وقتی امام شبلی را قدس سره درویشی گفت لیس بصادق فی حبه من لم یصبر
علی ضرب محبوبه نیست راست در دوستی او کسی که شکیبائی نکند بر زدن او
عارفی بانگ زد و گفت اخطاب فقیر بل لیس بصادق من لم یتلذذ بضربه

خطا کردی تو ای فقیر بلکه نیست راه نکو در دوستی او کسی که لذت نگیرد بزدن او
او بر سر قتل و حزن در و حیرانم کاف راندن تیغش چه نیکو می آید محب در جمال محبوب مست
بود از خود نیست و بد و هست بود اینجا دروغ چه کند و بلا حلوا بود گویند رابعه
بصریه رحمها الله تعالی روزی که بروی بلا فرو نازل شدی مناجات کردی الهی نامم
دادی ناخورش کجای دستار بند و جبه پوش اینقوه دامنی پوشش گر آری
در آنحضرة کار معامله دارد نه صورت و قالب سرور آنکه زهر نوشیدن و درد
دیگی ترش ناکردن آنست که کشیدن بلا بنده را دلیل دوستی هست مر
حق را در شرح تعرف میگوید که غذا محبت بلاست چون بلا باز گیرند محبت نماند
همه چیزها براحت بقا یابند و ببلا نیست گردند اما محبت ببلا راحت یابد و براحت
نیست پس محب را بی محبوب چون قرار حرام است خوار کشیدن چه دوا **بیت**
درد تو دوا شده است مارا ∴ خاک تو ضیا شده است مارا ∴ چون کسی که با نعمت
آرامید از دوست رمید و چون در بلا آرامید بدوست رسید پس نعمت
دور کردن است از دوست و بلا داشتن است بر دوست **بیت** هر بلا کاین قوم را
حق داده است ∴ زیر آن گنج کرم بنهاده است ∴ گر شراب لطف او خواهی مدام ∴
قطع کن وادی قهر او تمام ∴ زانکه تا این نبود آن نبود است

بی بلا و درد درمان نبوده است **بیت** ای دل جوار دوست هر بلا و هر غم عنایت است
و جفا و بلیات همه در صورت رنج و درد خیر است و شفا در شکل جفا و جور
لطف است و کرم والسلام و میتوانند که زهر نوشی عبارت باشد از خشم
فرو خوردن و تحمل ایذاء سفها و بردباری رنج خلق خدا و حق سبحانه جل
جلاله در قرآن مجید حضرت حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم از مکارم خلق
باتمه اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید ادفع بالتی هی احسن السیئة
یعنی دفع کن بآنچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان
در گذر بروجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را بحلم خود
و یا غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو تغافل در
گذر و ما یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا ذو حظ
خدا تعالی میفرماید که نه هند این خصلت که مقابله بدی است به نیکی مگر آنانرا
که صبر کنند بر مکاره و نه هند این صفت مگر خداوندان بهره بزرگ را از ایمان
یا از اخلاق حسنه و گویند که حظ عظیم بهشت است اینهمه از تفسیر حسینی منقول
کرده شد و نیز خدا تعالی نیکوکاران را در حق بدکاران محبوب خود
خوانده است و آیه کریمه فرموده است والکاظمین الغیظ والعافین

عَنِ النّاس والله یحب المحسنین والکمالی که فرو میخورند خشم را و عفو
میکنند از مردمان و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را **بیت** خشم
خوردن پیشهٔ هر سروریست: تلخ باشد ولی شکر شیرین نهایت: صاحب تفسیر
حسینی میفرماید رحمه الله علیه که بهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند
بجای جمعی که بدیشان بدی کرده باشند **بیت** بدی را بدی سهل باشد جزا:
اگر مردی احسن الی من اسا: و نیز در تفسیر حسینی میگوید: در معنی این آیهٔ کریمه
واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما که مراد از قول سلام ترک
توض سفاهت و اعراض از مجادله و مکالمهٔ ایشان کما قال المحقق الرومی
رباعی اگر گویند رزاقی و سالوسی بگو هستم دو صد چندان و میرو ده:
گر از خشم دشنامی دهندت: دعا کن خوشدل و خندان میرو و بحر السعادة
می آرد که امیر المؤمنین حسن را رضی الله عنه غلام کاسهٔ آش گرم پیش
نهاد و پایش بلغزید و آش بر جامه و اندام امیر رسید نظری تیز در وی کرد
غلام گفت والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس امیر
فرمود ترا آزاد کردم غلام گفت والله یحب المحسنین امیر فرمود تا زر
بدو دادند و در مفتاح الجنان میگوید که میمون بن مهران را کنیزکی بود

کار

کاسهٔ طعام از دستش بشکست میمون بخشم آمد و اندر کنیزک تیز نگریست کنیزک
گفت ای مولا در کار بند قول خدای تعالی آنجا که والکاظمین الغیظ
میمون بخندید و گفت بکار بستم کنیزک گفت آنچه از پس این آیه فرموده آن
نیز بکار بند والعافین عن الناس میمون گفت عفو کردم کنیزک گفت و
الله یحب المحسنین میمون گفت آزادت کردم و در معدن العلم میگوید
که خشم تباه کند ایمان را چنانچه تباه کند صبر انگبین را و در حدیث آمده
کسیکه باز دارد خشم خود را باز دارد خدای تعالی از آنکس عذاب خود را و
نیز در حدیث است بدرستی که هم دریابد بردبار درجهٔ روزه دار قائم اللیل
و مرویست که خشم آتشیست افروخته در دل نه بینی که در وقت خشم چشمها
سرخ میشوند و رگها پیدا شود و دفع آن استعاذه است بخدای تعالی و وضو
کردن و نشستن چون ایستاده باشد و تکیه کردن و پهلو افتادن چون
چون نشسته باشد و چسپاندن رخساره بر زمین که اینهم مرویست اللهم
انی اعوذ بک من الغضب والذمائم کلها **عمل هفتم** از جملهٔ
بناهای سلسلهٔ علیهٔ اولیسیه پرده پوشیست یعنی چشم از عیوب مردمان فرو خوابانیدن
و در افشای جرائم گناهکاران نا کوشیدن بلکه بر عیوب مجرمان پرده کشیدن

واین بالاتر از معنی اول است ودر لفظ پرده پوشی اشاره بهمین معنی است باید
دانست که درینجا سه مرتبه است یکی آنکه جستجوی عیب ناکردن دوم آنکه بر عیب
کسیکه مطلع گردد آشکارا ناکردن و در افشای آن ناکوشیدن سیوم آنکه
چون عیب ظاهر گردد آنرا پرده دادن واهل آنرا از آن بری وپاک گردانیدن

وازین بالاتر از دو اول است ودر لفظ پرده پوشی اشاره بدین است و
الله اعلم بالصواب چنانچه در تذکرة الاولیا می‌آرد که شبی دزدی در خانهٔ شیخ
جنید قدس سره جز پیراهن نیافت برداشت روز دیگر شیخ در بازار میگذشت
پیراهن خود در دست دلالی دید که میفروخت وخریدار میگفت آشنائی خواهم
تا گواهی دهد که از آن تست تا بخرم شیخ گفت که من گواهی دهم که از آن او است
تا بخرید پس اندیشه کن که شیخ قدس الله سره چگونه پرده پوشید اگرچه ظاهرا
از سخن شیخ کذب مفهوم میشود لیکن نقل است که حیلهٔ دفع کذب کرده باشد
وهم در تذکره است که زنی نزدیک حاتم قدس سره آمد تا مسئله بپرسید باوی
ازو ریحی شد حاتم گفت آواز بلندتر کن مرا گوش گران است واین لغو ازان
گفت تا عیب آن پیرزن ظاهر نگردد واو را خجالتی نیاید پیرزن آواز بلند
کرد گفت بلندتر گو پس بلندتر گفت تا او را جواب مسئله داد بعد از آن تا آن

پیرزن زنده بود قریب پانزده سال خویش را کر ساخت تا کسی با پیرزن نگوید چنانست
بدین سببش اصم نام نهادند ازین عجیب‌تر حکایت دیگر بشنو در رسالهٔ علیه
فی الاحادیث النبویه می‌آرد که خیر النساج رحمة الله علیه در کوچه میرفت مردی خرابش
او را بدید قضا را بشکل وی بنده از وی گریخته بود تصور کرد که اوست او را بگرفت
و در خانه آورد و انواع توبیخ کرد که چرا گریختی خیر را شرم آمد که او خلاف کند
و پرده از عیب او بردارد و او را منفعل سازد تا روزگاری تن در کار وی در داد
بعد مدتی آمده غلام خود را دریافت آنمرد دانست که این شخص بزرگ است در پای
وی افتاد و گفت از من خطا شده تو چرا آن کار کردی گفت در قصور نیست بنده
عیب مسلمان آشکار کردن گناه است ترا بحل کردم تو نیز نانی که از سفرهٔ تو خوردم
این بخش پس باید دانست که بزرگان چه رنجها کشیده اند و عیب گناه کسی را آشکارا
نکرده اند و پرده پوشی نموده اند واین پرده پوشی صفتی است ستوده و خصلتی
محموده که حق تعالی بندگان خود را بدین صفت نموده و فرموده است واذا مروا
باللغو مروا کراما یعنی بندگان حق آنانند که چون بگذرند بر چیزی نا
پسندیده بگذرند بردباران و پرهیزکاران ولا بد هر که از جرائم و زلات مردمان
که در حق وی کنند بگذرد واز عیوب وخطیات گنهگاران چشم پوشد بصفت

ستاری و غفاری و رحیمی و غفوری تخلق نموده باشند و شیخ عبد الحق رحمة
الله علیه در شرح اسماء حسنی میفرماید که در خبر آمده است تخلقوا باخلاق الله یعنی
بصفات حق موافق و متشابه سازید خود را بجناب قدس وی تعالی و هر که
متخلق گردد بیک خلق الهی سبحانه نجات یابد از عذاب جهنم و از آتش بعد
و هجران و مناسبتی و مشابهتی با آن عالم پیدا کند اللهم وفقنا بالتخلق
تمام شد بیان اعمال سبعه و شرح معنی آن که بنای سلسله علیه اویسیه بر
آن است اکنون مخلص و معتقد را که خود را باسم اویسی موصوف ساخته و
در نسبت این سلسله علیه پیوسته لازم است که این اعمال را بلوح باطن نگارد
و بمعنی آن متصف گردد و هر یک را معمول خود گرداند تا بشرف متابعت و
اقتداء شیوخ و خلفاء این سلسله علیه رحمهم الله مشرف شود و در روز
قیامت بیمن متابعت و اقتداء در سایه حمایت لواء طائفه شریفه در آید
اللهم ارزقنا و نباید که بمجرد لفظ که من مرید سلسله اویسیه ام اکتفا نماید
که در نظر صرافان جواهر شناس اسم بی مسمی جو نیرزد و گفتار بی کردار
اعتباری ندارد کار کن کار بگذار از گفتار که درین راه کار دارد کار نستغفر الله
من قول بلا عمل والسلام علی من اتبع الهدی باید دانست از جمله دعا؟

که منسوب است

که منسوب است بآنحضرت افضل التابعین رضی الله عنه دعاء فتحی است یعنی
تو انگر بی نیاز گرداند خواننده را در هر دو جهان و در جمیع حاجات و مهمات
و هر دو جهان از عذاب نه درکات و این دعای است مشهور و متبرک و مشتمل
بر عجز و مناجات و ابتداء و اختتام او متصل است بصلوة و سلام بر سید کائنات
و سرور مخلوقات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات این وضع برخلاف
اوضاع سائر ادعیه است و مانا که قصد وی رضی الله عنه اینکه ابتداء و اختتام
این دعا بزرگوار بصلوة کرده توسل باشد یعنی وسیله گرفته است صلوة را
برای قبول شدن آن سوالها و آن زاریها که در ضمن این دعاء بزرگوار واقع است
و امثال و اتباع باشد بآن حدیث که در کتاب حصن حصین آورده است
که شیخ ابو سلیمان دارانی رحمة الله علیه فرموده است وقتیکه بخواهی از
خدا تعالی حاجتی را پس ابتدا کن آنرا بصلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
پس بخواه چیزی را که بخواهی پس ختم کن آنرا بصلوة بر پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم پس بدرستیکه خدا تعالی بکرم خود قبول میکند هر دو صلوة را و حال
آنکه وی سبحانه کریم تر است از آنکه ترک کند چیزیرا و دعای را که میان این
دو صلوة است تا اینجا ترجمه کلام حصن حصین بود و صاحب حرز یمانی این دعا را

بزرگوار را تبرکاً در اول حزب خود آورده است و بپارسی ترجمه کرده است این دعا را
فاضل و عالم کامل مولوی محمد مسعود ملتانی اویسی که در فضل و بلاغت
یگانهٔ عصر خود بود رحمة الله علیه قرات این دعای بزرگوار که چه دم معین
باشد بوجه معتمد معلوم نیست اگرچه از بعضی بزرگان اویسیه نیز سوال کرده شد
و مسموع است که یکی از بزرگان خاندان اویسیه لشبه فقر و فاقه مبتلا شد بقول
این دعا تا چهل روز مداومت نمود بدین ترتیب که اول روز یکبار و دوم روز
دوبار و سیوم سه بار به همین روش در هر روز یکی یکی زیاده میکرد تا روز چهلم
چهل بار خواند و تمام کرد به برکت این دعا بزرگوار از بلا و فقر و فاقه خلاص یافت
و غنی و توانگر شد و کلمهٔ یکم استغثت فاغثنی و علیک توکلت فاکفنی یا کافی
اکفنی المهمات من امر الدنیا و الآخرة یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما محل
اجابت است اگر کسی برای مهمی بخواند چون به این کلمه برسد این کلمه را در سجده بحضور دل
تکرار کند سه بار انشاء الله تعالی مهم او بکفایت رسد و چون این دعا مشهور
و دراز بود بنابران درین مختصر نوشته درج نکرده شد و گویند که این دعای مختصر
دو نسخه است یکی همین که مترجم بپارسی و مشهور و معروف و معتبر و معتمد علیه است
در خاندان اویسیه و نسخهٔ دویم ازین دراز تر است و کلمات او زیاده

تر و غیر مشهور و چندان متعارف نیست والله اعلم بالصواب و از جمله دعاهائی که منسوب است
بحضرت افضل التابعین رضی الله عنه این دعاست اللهم انی اعوذ بک من الکفر
فی النزع و اعوذ بک من الفقر فی الشیب و اعوذ بک من الغفلة فی الغربة و درشان
این دعا چنین بنظر درآمده که بعد هر پنج نماز ورد کند پنج بار بخواند حق تعالی او را
از بلا و کفر در وقت جان کندن و از فقر در پیر شدن و از بیماری در وقت
مسافر شدن در پناه خود دارد و این هر سه بلا بدترین سایر بلاها است نعوذ بالله
منها و از جمله دعاهائی وی رضی الله عنه بر ورقی این دعا بنظر درآمده بود و الله اعلم اللهم
ان قلبی مریض فصححه و فاسد فاصلحه و مظلم فنوره و غیر فغیره و دنس فطهره
و خراب فعمره اللهم انا نسئلک الایمان الکامل بک و نسئلک العصمة عن البلاء و صلی
الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین و مجرد خواندن این تصفیهٔ دل و
تحلیهٔ باطن را فائده میدهد و دیگر نماز است که منقول است از آنحضرت رضی الله عنه
در کتاب مفتاح الجنان در فصل ششم از بیان فضیلت ماه رجب از فوائد و
شرح اورا و نقل میکنند که این نماز در سیوم و چهارم و پنجم ماه رجب است و سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم گذارده اند و در یک روایت سیزدهم و یا چهاردهم و یا پانزدهم
گذارده اند و بروایتی اگر اول و میانه نگذارده باشد بیست و سیوم و بیست چارم

وبیست وپنجم بگذارد واین نماز دوازده رکعت است بسه سلام چون خواهد که این نماز
بگذارد بوقت چاشت غسل کند چار رکعت بگذارد بوقت چاشت غسل کند چار رکعت
بگذارد ودر قراءت آن هرچه از قرآن خواهد بخواند بعد از سلام هفتاد بار بگوید
لا اله الا الله الملک الحق المبین لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر بعده چار رکعت
بگذارد وبخواند در هر رکعتی الحمد یکبار واذا جاء نصر الله یکبار بعد از سلام هفتاد
بار بگوید اقوی معین واهدی دلیل ایاک نعبد وایاک نستعین بعده چار رکعت
دیگر بگذارد بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار واخلاص سه بار بعد از سلام الم نشرح
هفتاد بار بخواند ودست بر سینه فرود آرد هر حاجتی که دارد بخواهد حق تعالی
آن حاجت را روا کند ودر آن سه روز که نماز گذارد هر روز غسل کند
وسخن نکند تا آنگاه که از غسل ونماز فارغ نشود ودر فضیلت این نماز مبالغه
بسیار کرده اند ودر مدرسه مغربیه معین الدین نام دانشمندی بود هر مسئله که
پرسیدندی جواب فی گفتی ودر مباحثه بعبارة دانشمندانه درآمدی حال تعلیم او از وی پرسیدند
گفت هیچ نخوانده ام وشاگردی هیچکس نکرده ام چون بزرگ شدم نماز خواجه
اویس قرنی رضی الله عنه گذارده ام ودعا خواستم که آنچه فن پیر شدم وهیچ تعلیمی نکرده ام
مرا بعلم کرامت کند ودانشمند گردان حقیقی بی ببرکت این نماز در علم فن برگشت

دانشمند گردید تا هر رساله که پیش افتد آنرا جواب شافی میدهم حق تعالی مرادات
دینی جمیع مسلمانان را برآرد واز علم وعمل بهره ور گرداند

لطیفه بیست [illegible]

در بیان صحت خرقه وثبوت مصافحه وتحقیق سلسله از طریق شیخ حسن بصری
رضی الله تعالی عنه باید دانست که چون گفتار در اثبات خرقه وغیره درآمده
بود ضرور شد بیان تحقیق آن در رساله که مولانا علی قاری رحمه الله در بیان
احادیث موضوعه تصنیف کرده است میگوید پوشیدن خرقه را صوفیه
رحمهم الله وپوشیدن حسن بصری رضی الله عنه آنرا از امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه اتفاق کرده اند محدثین رحمهم الله تعالی برآنکه نیست مر
اینرا اصل وایضاً آنچه ذکر کرده اند بعضی از مشائخ رحمهم الله که بدرستی
حسن بصری رضی الله پوشید خرقه را از علی کرم الله وجهه نشنیده است ودر روایه
کرده نشده است اینکه بدرستی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
پوشانید خرقه را بصورتیکه متعارف است درمیان صوفیه رحمهم الله برای
هیچ یکی از صحابه رضی الله تعالی عنهم ونه امر کرده است هیچکس را از صحابه بکردن
اینکار وهر جا که روایت کرده شود درین صریح پس باطل است ذکر کرده است
اینرا محدثین متاخرین رحمهم الله تعالی بلی پوشیده است پوشانید خرقه را

جماعتی از صوفیه برای مانند کردن بقوم و بجهت تبرک بطریقه ایشان زیرا که وارد
شده است پوشیدن صوفیه مر خرقه را بصحبتی که میرسید تا کمیل بن زیاد وی
صحبت کرده است علی رضی الله عنهما اتفاقاً و همچنین طریق مصافحه نبوی
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نمیشود هرگز تا اینجا ترجمه رساله مذکور
بود و مولانا علی قاری رحمه الله در معدن العدنی میگوید که ثابت نمیشود
و در میان علی و حسن بصری رضی الله عنهما ماده اجتماع با وجود بودن آن هر دو
در عصر واحد با جماع محدثین ثابت نمیشود و روش مصافحه بوجه مخصوصه
مسلسل نا برخیز که دعوی میکنند آن را بعضی در سلسله و اگر آمده اند اینرا
برای علوم ماده مشغله نیست مر این فعل را نسبت متصله پس بر تو باد که عمل
کنی بر کتاب خدا تعالی و پیروی کنی بر سنت محمد مصطفی صلعم و ملازمت
کنی بر آنچه رفته اند بر آن ائمه دین از ترک دنیا و میل نمودن در عقبی و رو
آوردن بسوی مقصود بلند از دوام حضور با مولی سبحانه وتعالی و قدوة
المحققین شیخ عبد الحق رحمه الله تعالی در رساله پنجاهم کتاب رسائل و مکاتیب
آورده که صحبت حسن بصری رح با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و تلقین ذکر
وی مشهور شده میان بعضی مشائخ طریقت از متاخرین اینزمانه ولیکن

علما

علما محدثین را در یقول سخن است و در هیچ کتب روایت حسن بصری از علی رضی الله عنه
نیامده و شیخ نجم الدین کبری نیز در اجازه نامه خود که بیکی از اصحاب داده گفته
که صحبت داشت معروف کرخی با داود طائی و گرفت از وی علم طریقت را و
صحبت داشت داود طائی با حبیب عجمی و گرفت از وی علم طریقت را و صحبت
داشت حبیب عجمی با حسن بصری و گرفت از علم طریقت را و صحبت داشت حسن بصری
صحابه رضی الله عنهم و گرفت از ایشان علم طریقت را و آنچه بصحبت رسیده است
و بعضی مردم گویند که صحبت داشت حسن بصری علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما
والله تعالی اعلم کذا ذکره فی فصل الخطاب و این بصحت نرسیده شیخ جلال الدین
سیوطی از بعضی رسائل خود اثبات صحبت حسن بصری با علی رضی الله تعالی عنهما
بقیاس عقل و دلیل نقل نموده ثابت کرده که حسن بصری رضی الله تعالی عنه
در مدینه بود پس چه احتمال دارد که امیر المؤمنین علی رح را در نیافته باشد
و حال آنکه هر روز در مسجد رسول الله صلعم حاضر شده باشد و در جامع الاصول
گفته که ولادت حسن بصری رح بمدینه بود در دو سال که باقی نهاده بود
از خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه و قدوم بصره بعد از مقتل عثمان
دید عثمان را رضی الله عنهم اجمعین و بعضی گویند که ملاقات کرده

یعلی رضی الله عنه بدینه اما روایة او علی را رضی الله عنه در بصره صحیح نشده زیرا که
وی در وادی القری بود تا آمدن او بصره علی رضی الله عنه باز آمده بود
انتهی و حکایت دریافتن او علی را کرم الله وجهه در بصره نقل میکنند که وی
کرم الله وجهه ببصره آمد قصاص و وعاظ را همه را بر خیزانید الا حسن بصری را
رضی الله عنه که چون آنحضرت امیر چیزی از وی پرسید وی جوابی داد پس مسلم
داشت او را و باین روایت و حکایت دیدن حسن مر علی کرم الله وجهه
صورت ثبوت پیدا میکند و تلقین ذکر را کافی است دیدن و صحبت اگرچه
قلیل بود و عدم وجود روایت بجهة عدم امتداد صحبت باشد والله اعلم
بحقیقة الحال وجعل عاقبتنا خیر فی العقبی والمال تا اینجا عبارت رسائل
و مکاتیب بود لطیفه بیست و چهارم در تحقیق وفات و شهادت آنحضرت رضی الله عنه
باید دانست که از عامه کتب احادیث و اقوال مشائخ رحمهم الله چنان معلوم
میشود که حضرت اویس رضی الله عنه در جنگ صفین شهادت یافت و بعضی
از علما قصه وفات آنحضرت را بهمدیگر بروایت کرده اند چنانچه بیان هر یک
از آن کرده میشود والله اعلم بالصواب قدوة المحققین شیخ عبد الحق در
شرح مشکوة میگوید که باز آمد حضرت اویس رضی الله عنه در ایام خلافت امیر

المومنین علی کرم الله وجهه پس قتال کرد پیش وی و شهید شد در جنگ صفین
رواه ابن عساکر و همچنین مولانا علی بن سلطان محمد قاری در معدن العدنی
بعینها آورده در مرأة الاسرار میگوید که صفین نام صحرائی است و در
جامع المتفرقات آورده از قاموس که صفین مانند سجین جائی است
نزدیک رقه بر کناره فرات که واقع شد در آنجا واقعه بزرگ میان حضرت
علی کرم الله وجهه و معاویه رضی الله عنهما در سنه سی و هفت همچنین است
در کتاب خیر جاری و در تهذیب صفین بکسر صاد مهمله و کسر فاء مشدده
موضع است نزدیک فرات معروف و در شرح صحیح مسلم نیز آورده است
که گذشته شد حضرت اویس رضی الله عنه در صفین و در مرأة الاسرار است که
حضرت اویس بیعت با امیر المومنین علی کرم الله وجهه وقت بر آمدن او
برائی جنگ جمل کرده و در حرب صفین با معاویه محاربه نموده شربت شهادت
چشید در سنه سی و هفت از هجرة والله اعلم و در سلک سلوک میگوید چنین
گویند که چون حضرت اویس را در آن عالم رفتن نزدیک آمد در غزوی با
امیر المومنین علی موافقت کرد همانجا درجه شهادت یافت عاش حمیدا و مات
شهیدا ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل

العظیم و در تذکرة الاولیاء میگوید که چنین گفته‌اند که حضرت اویس را آخر عمر
پیش امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمد و بر موافقت او در صفین حرب میکرد
تا شهید شد عاش وحیدًا و مات شهیدًا و مولانا سید محمد شیخانی قادری
مدنی در حیوة الذاکرین میفرماید روایة کرده شده است از عبد الرحمان بن ابی
لیلی که وی گفته است که ندا کردند اکنده روز جنگ صفین که آیا در قوم اویس
قرنی است پس یافته شد آنحضرت در یاران حضرت علی کرم الله وجهه کشته شده
بودند والله اعلم این روایة قاضی عبد الصمد و ملفوظ حضرت مخدوم نوح نیز آورده
و همچنین امام یافعی در روضة الریاحین در حکایت پنجم بعد از چهل و یکصد
ذکر کرده است مولانا حسین معین الدین میبذی در کتاب فواتح که شرح
دیوان حضرت علی است رحمه الله آرد که طبری گوید که در غزوه ذی حجه در سنه ۳۷
علی و معاویه بهم رسیدند در صفین و اویس بن عامر قرنی مرادی در کنار
آب فرات آواز طبل شنید پرسیدند که چه واقعه است گفتند میان علی
و معاویه محاربه است در حال حضرت اویس بنصرة علی متوجه شد و در اثنای
حرب شهادت یافت و امام اعظم کوفی در تاریخ گوید از ابو عبد الرحمان اعثم
بن ابی لیلی که سید التابعین حضرت اویس قرنی در خدمت علی کرم الله وجهه

در حرب

در حرب صفین شهادت یافت چون امیر المؤمنین کرم الله وجهه در کوفه لشکر
جمع میکرد و بجانب شام بجنگ معاویه روان شد هرم بن حیان گفت که در آن
وقت حضرت اویس را دیدم که پیش امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمد و او را
سلام گفت امیر المؤمنین بقدوم او بشارت نمود و مرحبا گفت و او را نیکو
پرسید حضرت اویس نزدیک او بود و بهمه خدمت امیر روان شد و در حرب صفین
شهید شد و در مجالس المؤمنین میگویند در حبیب السیر مسطور است که در یکی از کتب
معتبره بنظر آمده که روزی حضرت اویس بر کنار آب فرات وضو ساخت که آواز در
گوشش او رسید پرسید که این چه صدا است آواز طبل سپاه شاه ولایت پناه است
که بحرب معاویه میرود حضرت اویس گفت هیچ عبادة نزد من فاضلتر از متابعت
امیر المؤمنین علی نیست آنگاه بمتابعت شتافته غاشیه موافقتش بر دوش
برداشت تا در یکی معارک صفین شربت شهادت چشیده بروضه رضوان
شتافت سید المحدثین در تحفة الاحبار از عبد الله بن عباس نقل کرده که گفت
چون در خدمت امیر المؤمنین علی در موضع ذی قار قرار گرفتیم و لشکر کوفه
و توابع و لواحق مملکت رو بدرگاه حضرت آوردند فرمود که امروز بیت
کتیبه بر ما جمع آیند و هر کتیبه هزار مرد باشد این سخن در خاطر مستعد بود

جناب ولایت مآب ایشان را از نهر فرات در رقیت وامر فرمود که در آن صحرا
نیزه فرو برند تا هر احدی از آن احاد که بعسکر نصرت پیکر ملحق گردد از میان
دو نیزه گذرد و مردم را فرمود تا از سر تحقیق و احتیاط تمام بعد احصای افراد
احاد کتائب بجانب لاحقین مشغول شوند چون قریب بغروب رسید از آنچه
امیر المؤمنین فرموده بود یکی کم آمد افراد کتائب بعرض مظهر عجائب و غرائب
رسانیدند فرمودند فرد کامل آنست که بعد ازین بیاید وعده موعود تمام نماید
ناگاه خبر دهنده که بر سر راه گذاشته بودند شخصی را دید که در آید ز رصد و نحیف
او در آمد دید که پیاده است زاد راه خویش بر ظهر بسته در کوزهٔ آب در گردن
انداخته ضعیف و نحیف با رنگ زرد بر گردی آید رباعی زاد ره عاشقان
درد است و روی زرد و آه که زین گونه است بسم الله که دارد عزم راه
چون از گرد راه رسید او را بحضرت علی کرم الله وجهه آوردند بعد ادای
سنت و تحیت سلام و جواب یافتن از جانب خلیفه امام بتعظیم و اکرام
و پرسیدن از قبیله و تعیین نام گفت فرا اویس قرنی نام یا امیر المؤمنین
دست بکش تا با تو بیعت کنم امیر گفت که بر چه چیز با من بیعت کنی گفت بر آنکه
در نصرت و یاری تو خود را بگذارم و سر در خدمت تو چون گوی بنیدازم

چون

چون سر از دست قرنیزه یا خواهد شد نه بر سر که فدای کف پای تو بود پس
حضرت امیر المؤمنین بمبارکی و دولت با جمع هواداران و یاران از
از موضع ذی قار متوجه بجانب اصحاب نهروان گار شدند و گفت عبد
الغنی بن سعید که قرنی بفتح قاف و را آن اویس است که خبر کرده است بآن پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم پیش از وجود وی و حاضر شد در صفین با حضرت علی کرم
الله وجهه و بود از خیار مسلمانان و روایت کرده است حمزه از اصبغ بن
زید که گفت اسلام آورد اویس رض عنه بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم منع کرد او را
از آمدن خدمت والده و حاضر شد اویس و جماعتی از اصحاب وی در مردان
پیش حضرت علی رض و نیز گفت اصبغ بن زید که حاضر شدم حضرت علی رض را
در روز صفین که میفرمود که کیست که بیعت کند با من بر موت پس بیعت
کردند او را نود و نه کس پس گفت تمام این که این آید مردی است که بروی
چادری بود از پشم ستر تراشیده پس بیعت کرد حضرت امیر را بر قتل پس
گفتند که این اویس قرنی است پس جنگ کرد تا کشته شد و روایت کرده شده
است که مرد رستی برگاه ندا کرد ندا کننده حضرت امیر اید دوستان خلص
پس صف بستند مردمان پس برکشید حضرت اویس رض تیغ خود را و جنگ کرد تا کشته

شد حقیبه ویعنی توشه دان پس بینداخت آن توشه دان را پس میگفت
حضرت اویس ای مردمان پس گفت اینرا و برفت تا پرسید اورا نیزه بر جگر
پس وفات کرد در آنجا گویا که مرده بود از ابتداء و هر این خبر صحیحست سند او بروایت
صاحب مستغنی و امام یافعی سید التابعین اویس قرنی رضی الله عنه که قتال
او از شرح و بیان مستغنی است همراه مولی که از تیغ معاویه کشته شد
والله اعلم بالصواب اینقدر در کتاب داود آید که تصنیف داد بن قائم قاضی
متوطن دیره اسمعیل خان هوت است گفته است پس ازینهمه که مذکور شد معلوم
و ثابت گشت که حضرت اویس در صفین پیش امیر المؤمنین علی کرم الله
وجهه بشربت شهادة وفات یافت لیکن حالة و صورة تجهیز و تکفین او
و قبر آنحضرت هیچ مبین و محقق نشده والله اعلم بالتحقیق و هو الهادی
الی سواء الطریق و مولانا جلال الدین سیوطی در شرح صدور فی احوال
الموتی والقبور در باب تعجب ارواح میگوید که آورده است ابن عساکر از
عطار خراسانی که مدرسته اویس رض عنه باطلاق حکم در سفر مرد پس یافتند
در جراب او دو جامه که نبودند از جامهای دنیا و در روایتی آمده است
که نبودند از جامهای که می یافتند آنرا آدمیان و رفتند دو مرد تا

بکاوند

بکاوند مر اورا قبر پس باز آمدند و گفتند که یافتیم قبر وی کاویده شده در توده
سنگ گویا که باز بر داشته شده بودند دستها از آن قبر در آن ساعت
پس کفن دادند اورا و دفن کردند پستر باز آمدند پس ندیدند در آنجا چیزرا
آورده است امام احمد در کتاب زهد از طریق دیگر از عبدالله بن سلمه
و در آخر آن گفته است که گفتند بعضی از مایان بعضی را که باز رویم پس علامت
کردیم قبر اورا پس باز رفتیم پس ناگاه در آنجا نه قبر بود نه اثر و عارف نامی
مولانا عبدالرحمان جامی قدس سره السامی در شواهد النبوة میفرماید که
از هرم بن حیان نقل آرند که حضرت اویس در آذربیجان بغزا رفته بود
و بر وفات رسید اصحاب وی خواستند که قبر وی بکنند به سنگی رسیدند که قبری
در آن کنده بودند و لحد آنرا مهیا ساخته خواستند که وی را کفن سازند
در جامه دان وی جامها یافتند که دست باف بنی آدم نبود وی را از آن
کفن ساختند و در آن قبر دفن کردند و همچنین در مشکوة در سفینة الاولیاء
آورده است و نیز در آن میگوید که صاحب کشف المحجوب و تذکرة الاولیاء
چنین آورده که حضرت اویس نزد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در
صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات وی بقول اول سیوم رجب

بیست و دو سال هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت یوم و امام عبد الله
یافعی در روضة الریاحین هر دو قول را مذکور ساخته انتهی و مولانا سید محمود
بن محمد بن علی شیخانی قادری ثم المدنی دائما و قرار میگوید که روایت کرده
شد از عبد الله پسر سلمه که گفت غزا کردیم در آذربیجان در زمان عمر بن
خطاب و اویس رضی الله عنه قرنی همراه ما بود پس چون باز آمدیم رنجور شد
اویس قرنی و ما تندرست نشد و بمرد پس فرود آمدیم ناگاه در آنجا دیدیم قبری
کافته شده و آب ریخته شده و دیدیم کفن و خوشبو پس غسل دادیم او را
و کفن پوشیدیم او را و نماز گذاردیم برو و دفن کردیم او را در آن قبر
و برفتیم پس گفتند بعضی از ما بعضی را که باز گردیم و نشان کنیم قبر او را باز گشتیم
پس در آنجا نه قبر بود و نه اثر و این روایت قاضی عبد الصمد در ملفوظ حضرت مخدوم
نوح نیز آورده است و همچنین امام یافعی در روضة الریاحین ذکر کرده میگوید
فقیر سید محمود الدین محمد بن علی قادری شیخانی بدرستی که زیارت کردم من قبر
سیدنا اویس قرنی را و شنیدم که سخن میکرد بمن بر قبر خود بر هیبت آواز رعد
و تسبیح کردن پس از خواندن من بود سوره یس را بر قبر او و سلام علی المرسلین
و الحمد لله رب العالمین فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الآخرة

توفنی

توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین **فائده** ازینجا میتوان دانست علو شان
و سمو مکان که آنحضرت را رضی الله عنه نزد بادشاه سبحانه جلت شانه بود و کمال
لطف و کرامت و عنایت او را عز و علی که در حق وی رضی الله عنه عطا فرمود
زیرا که درجه شهادة را با رتبه ولایت و افضلیت او منضم ساخت هم بهترین
تابعان بود و هم از جمله شهیدان گشت و الله یختص برحمته من
یشاء بر کسی که گفته اند آنحضرت رضی الله عنه در جنگ صفین شهید شد ظاهر است
و این شهادة کبری است اما بر قول کسانی که گفته آنحضرت رضی الله عنه باطلاق حکم
وفات یافت نیز شهادة است که مبطون را نیز از شهیدان شمرده اند
و در آخرة ثواب شهیدان مر او راست باید دانست که بعد نبوة هیچ درجه بدرجه
شهادة نمیرسد مگر صدیقیت که تلو مرتبه نبوة و بالاتر مرتبه شهادة است
همچنین ذکر کرده است مولانا اسمعیل رحمه الله در شرح تعرف و شیخ عبد الحق
قدس سره در مفتاح الجنان شرح فتوح الغیب و الله اعلم و بنا برین است
که حقیقتا جل شانه در حق حبیب خویش صلعم با وجود درجه نبوة مرتبه شهادة نیز عطا
فرمود بسبب آن زهر که عورتی در گوشت پخته آمیخته پیش آنحضرت نهاد و آنحضرت
یک لقمه از آن تناول نمود و آن گوشت بسخن آمد و گفت یا رسول الله از من مخور

کرفر زہر آلودہ ام پس خدا تعالی آن زہر را در پاشنہ پای مبارک آن سرور صلی اللہ
علیہ وسلم محفوظ داشت تا وقت وفات آن زہر را حق تعالی در تمام اندام مبارک
آنحضرت جنبانید تا اثر کرد و سبب شہادۃ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسموم نیز
شہید است تا درجہ نبوۃ با درجہ شہادۃ منضم شود و نیز بزرگترین اصحاب را رضی اللہ
تعالی عنہم حق تعالی نیز درجہ شہادۃ کرامت یعنی امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رض
عنہ از سبب زہر مار کہ در غار او را گزیدہ شہید شد و امیر المؤمنین عمر رض عنہ
عمر رض عنہ در نماز کارد زدند و شہید کردند و امیر المؤمنین عثمان رض عنہ
کشتند و امیر المؤمنین علی رض عنہ نیز کارد زدند شہید ساختند امام حسن و
امام حسین رض عنہما ہم کہ جگر گوشہ مصطفی نور دیدہ مرتضی و قرۃ باصرہ زہرا
بودند شہید شدند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و رضی اللہ عنہم اجمعین این در سر
الواعظین گفتہ است فی الجملہ حق سبحانہ جلت شانہ درجہ افضلیت و شہادۃ
را کہ بعد از نبوت و صحابیت بزرگترین درجات بود در حق شیخین کہ بزرگترین خلق
بعد از انبیا علیہم السلام و اصحابی علیہم الرضوان بود کرامت فرمود پس حق
ہر کہ ترجیح بموت و وضع الشئ فی محلہ گشت در ینجا خوشی و ہم تہنیت باد مستحق تہنیت
را کہ امت و پیرو و ہمتر رسل و انبیا و مرید و محب بہتر تابعین و اولیا اللہ صلوۃ

اللہ

اللہ علیہم اجمعین آمد باید کہ رابطہ صدق محبت و متابعت از دست ننہند لاجرم برسند
بمقامات بلند و مراتب ارجمند کہ ایشان رسیدہ اند کہ المرء مع من احب یعنی مرد با کسی
است کہ دوست داشتہ است کسی را و انت مع من احببت یعنی تو با کسی خواہی بود کہ
دوست داشتہ او را این ہر دو حدیث صحیح در مشکوۃ و شرح آن آوردہ است مر
وی است از انس رض عنہ کہ مردی گفت یا رسول اللہ کہ قیامت کی خواہد آمد آنحضرۃ
فرمود کہ برای قیامت چہ آمادہ کردہ از عمل صالح کہ آمدن قیامت را پرسش
میکنی آن مرد گفت ہیچ کاری نساختہ ام برای قیامت مگر اینکہ دوست میدارم
خدای عز وجل و رسول خدا را فرمود آنحضرۃ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انت مع من احببت
تو با کسی خواہی بود کہ دوست داری او را چون خدا را دوست میداری در جوار
رحمت و قرب و عزت وی خواہی و چون رسول خدا را دوست میداری نیز از مقام
قربت و عنایت وی بہرہ ور باشی اگرچہ مقام او بلندتر و عزیزتر است کہ کسی
بآنجا نرسد اما نور محبت و متابعت وی بر مجانس و تابعان وی خواہد تافت
و معیت و قرب وی مشرف خواہد ساخت گفت رضی اللہ عنہ کہ ندیدم مسلمانان را
کہ خوشحال شدہ باشند بہیچ چیزی بعد از خوشحالی باسلام کہ داشتہ اند چو
خوشحالی ایشان باینکلمہ شرح مشکوۃ عن عنہ و عبد اللہ بن مسعود رض عنہ

که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله چه میگوئی و چه حکم میکنی
در مردی که دوست داشته است قومی را و ندیده و نیافته است ایشان را و
نرسیده و صحبت نداشته با ایشان و با عمل نکرده آنچه ایشان کرده اند پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم المرء مع من احب مرد با کسی است که دوست
داشته است ایشان را یعنی معتبر دوستی است اگرچه در نیافته و کار نکرده و در نرسیده
اگرچه قیمت کامل که اعتبار را است همانست که متابعت و موافقت کند اما
اهل انجذاب را اعتقاد موروث معیت و اتحاد است بشارت است مر دوستداران
صلحاء و علماء و اتقیاء و اولیاء را قدس سرهم که امید است که فردا در زمره
ایشان برخیزند با ایشان باشند شرح مشکوة فرموده هر که قدم بر قدم
صاحب دولتی نهد و متابعت و پیروی وی کند هر آئینه برسد بمقامی که آنکس
رسیده است همچنین فرموده است شیخ عبدالحق در رسائل و مکاتیب رحمه الله

اللهم انی اسألك حبك وحب من يحبك وحب عمل يقربني
اليك بحرمة حبيبك محمد وآله واصحابه عليه وعليهم
من الصلوات افضلها ومن التحيات اكملها

لطیفه بیست و پنجم

در تحقیق قبور و تعدد قرارات آنحضرة رضی الله عنه از کلام سابق انیقدر معلوم

که

که وفات حضرت اویس رضی الله عنه با شهادت است در صفین یا به بیماری است
در سنگستان براه آذربیجان و مدفن شریف وی یا بصفین است یا براه
آذربیجان و اثر و علامت قبر کم و مفقود گشت آنچه از میان کتاب و زبان
مشائخ مفهوم است همین قدر است والله اعلم لیکن آنچه از قبور و قرارات وی
رضی الله عنه غیر از صفین و آذربیجان در امکنه متعدده واقع است و شنیده
و دیده میشود و چه منشاء آن چنانچه تسلی و تشفی خاطر قرار داد گردد ظاهر و
معلوم نمیشود و عجب تر آنکه هر جا که قرار شریف آنحضرت است رضی الله عنه قبر والده
شریفه صالحه وی هم متصل است و از هر قرار و مقام وی رضی الله عنه کرامات ظاهره و خوارق
عادات باهره پیدا و آشکار است که مزار شریف وی رضی الله عنه در نواحی سنده
در حدود ٹھٹہ واقع است که بسیاری از درویشان و اهل حاجات در آنجا میروند
و زیارت میکنند و در اربعین مینشینند و روحانیت مقدسه آنحضرت رضی الله عنه
بر ایشان متجلی میشود و از روحانیت مقدسه رضی الله عنه مستفید میگردند و حاجات
ایشان بر می آید سلطان العارفین برهان الواصلین بندگی حضرت سلطان
فتح محمد حلیم نور الله مرقده برین قرار شریف رفت و مدة دو اربعین در آنجا
در حجره نشست قطره بود دریا شد و ذره بود آفتاب گشت هر چه از قرب

و کرامات نیست ازینجا یافت و آنچه از منصب و مقامات گرفت از یمن گرفت
جزوی از مناقب و فضائل او اگر بیان کنند کتابی علاحده باید که درین مختصر
نمیگنجد افاض الله علینا برکاته واوصل الینا فتوحاتهم و مزار
شریف وی رضی عنه در مکان تهدر زبید است که بسی حاجیان بیت الله زیارت
آن مزار کرده مرآیند و مسموع است که مزار وی در بغداد است و مزار شریف وی
دیگر است جمله هفت مزار شریف اند والله اعلم و قصه تعدد مزارها از کتب حدیث
و قول مشائخ متقدمین رحمهم الله معلوم نیست لیکن مشهور و مسموع اینجانب است
که خواجه کونین رحمهم الله حضرت اویس در وقتی از اوقات در جای نشسته بودند
و شش کس از درویشان و مخلصان نیز در خدمت در پیش نشسته بودند و از دور
از زوار دست الهی درافتاده و آنحضرت مغلوب الحال شد و از شوق آن چون
دریا در جوش آمد در آنجا از سکر و مستی چشم آنحضرت بر آن درویشان افتاد
و آن نظر در حال ایشان مؤثر کارگر شد هیئت ایشان از صورة اصلی
دگرگون شد و بصورت و حلیه آنحضرت رضی عنه متبدل گشت بعد ازان هیچ
کس نشناخت که حضرت اویس رضی عنه کیست چون درویشان از خدمت
شریف رخصت یافتند و از یکدیگر جدا گشتند هریک در هر مقامی که رفت

در تعریف مزار شریف وی

کی

کس نشناخت که حضرت اویس کیست هر کرا مردمان می دیدند می پنداشتند که حضرت
اویس همین است و هر کرا اجل رسید و در قبر مدفون کردند دانستند که قبر حضرت
اویس همین است و حقیقت این حال پادشاه عالم الغیب میداند که حضرت اویس
رضی عنه که بود کجا رفت و قبر او کدام است والله سبحانه تعالی اعلم لیکن از مریدان
سلطان الاولیاء حضرت فتح محمد مذکور فوائد چند که از زبان مبارک آنحضرت
شنیده بقید قلم آورده است در آنجمله این نقل نیز نوشته که آنحضرت فرموده اند
که روضه خاصه حضرت اویس رضی عنه در یمن است و درائی آن در شش مکان
دیگر هم خانقاه و زیارتگاه است چنانچه بندگی حضرت مظهر جمال الله مخدوم الله
جلال الدین کهگه قدس سره در آن روضه خاصه چهل چله نشسته اند و در آن
چهل چله بجهل و نقل افطار نموده اند افطار بیک ترنقه نیز بجهة سنت
افطار بود و اگر نه احتیاج بیک ترنقه هم نبود و نیز از آنحضرت منقول است
که آن سنگ که حضرت خواجه اویس بدان دندان خود را شکسته بودند تا اکنون
در دریچه آن روضه افتاده و نهاده شده است والله تعالی اعلم انتهی .
عظمت و بزرگی و کمال غیرت محبوبیت که در حق آنحضرت بود رضی عنه در
حیوة نیز مستور ماند و بعد ممات هم پنهان شد در حشر نیز مخفی گردد و در

بهشت هم پوشیده ماند صدق الله تعالی اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری اولیاء
حق بر حق عزیزتر از انند و حق بر ایشان عزیزتر از آنست که ایشان را بچیزی از
هر گونه تمامه هیچ نبی مرسل را و ملک مقرب را بر اسرار عارفان پادشاهیست کذا فی
التعرف آری احوال و اطوار اولیاء و محبوبان خدا قدس اسرارهم از قیاس عقل و فکر
بیرون است خلقی در دریای حقیقت ایشان حیران و عالمی در ادراک کیفیات ایشان
سرگردان ارباب دانش ازینمقام معزول و اصحاب بینش ازینمقام مجهول هائی درآیه مسمر
ایشان درین بیان گنگ درینمقام گفت آنکه گفت **بیت** لب بر بند و دم مزن
اینجائی گفت و گو نیست ؛ جائی حیرانیست حیران باش و جائی دم مزن باید دانست
که این تعدد قبور در امکنه کثیره و ظهور تجلیات و حصول حاجات از هر مکان
وغیره ذلک از جمله کرامات و خوارق عادات آنحضرت است رضی الله عنه و امثال این
امور غریبه و رموز عجیبه از خوارق عادات از اولیاء الله قدس اسرارهم بسیار
وقوع یافته عارف ربانی مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی در نفحات
الانس میفرماید که انواع خوارق عادات بسیار است چون ایجاد معدوم و اعدام
موجود و اظهار امر مستور و ستر امر ظاهر و استجابت دعائی و قطع مسافت بعیده
در مدت اندک و اطلاع بر امور غیبیه که از حس و اخبار ازان و حاضر شدن

در زمان واحد در امکنه مختلفه و احیاء موتی و اماتة احیاء و سماع کلام حیوانات
و نباتات و جمادات از تسبیح و غیر آن و احضار طعام و شراب در وقت
حاجت بی سبب ظاهر و مشی بر آب و سیر در هوا و خوردن از گون و تسخیر
جانوران وحشی و قوت بدن مانند کسی که بر کند درخت را از بیخ بپای خود
و آنکس میگردید در سماع و بزد دست را بر دیوار و پاره کرد آنرا و بود که بعضی
از اولیاء قدس اسرارهم که اشارت میکردند بانگشت بسوی شخص تا بیفتد
پس آن شخص بیفتاد و یا میزدند گردن کسی را باشارت پس بریدی آن
شد راسه وبالجمله چون حضرت حق سبحانه و تعالی کسی را از دوستان خود
مظهر قدرت کامله خود گرداند در هیولای عالم هر نوع تصرفی که خواهد تواند
کرد و بالحقیقه آن تاثیر و تصرف حق است سبحانه و تعالی که در وی ظاهر
میشود و وی در میان راهی نیست و سر درین آنست که چون بنده سعادتمند
بعد اداء طاعات و عبادات ظاهر و بعد از تصفیه و تزکیه باطن و تهذیب
اخلاق نفسانیه و خروج از اوصاف بشریه مستغرق گردد در ذات حق
تا غیر حق در نظر او مشهود نماند **بیت** رفت آنکه بر همان همین خدا ماند و بس
الفقر اذا تم فهو الله اینست پس متخلق گردد باخلاق الهی و متصف

شود بصفات وی تعالی پس بقوة تخلق و باستعداد و اتصاف قدرة مرایه
و توانائی حاصل میکند و مورد اخلاق الٰهی و مظهر اسماء و اوصاف نامتناهی
میگردد و میکند در عالم کون وفق آنچه میخواهد و متصرف میشود بجمیع صفات
و اسماء وی تعالی مانند تصرف وی سبحانه و تعالی همچنین تحقیق کرده است زبدة
المحققین شیخ عبد الحق قدس سره در شرح اسماء الحسنی که مسمی است بمطلب اعلی
و حضرت غوث اعظم در فتوح الغیب میفرماید که فرموده است حق تعالی در بعض کتب
خویش ای فرزند آدم من آن خدایم که نیست هیچ معبود بحق سوای من میگویم برای
چیزی بشو آن چیز میشود و فرمان برداری کن مرا اگردانم ترا نیز باین صفت
که بگوئی مر چیزی را بشو پس بشود و تحقیق کرده است خدای تعالی و کرده است وی
سبحانه همچنین بسیاری را از انبیاء خود و اولیاء خود و خواص خود از فرزندان
آدم صلواته و تسلیماته تعالی علی نبینا محمد و آله و اصحابه و علی جمیع الانبیاء و
المرسلین و علی الملائکة المقربین و علی عباد الله الصالحین اجمعین برحمتک
برحمتک یا ارحم الراحمین   خاتمه کتاب   مولانا عارف جامی قدس سره
السامی در آخر نفحات در منقبت و مدحت اولیاء قدس اسرارهم این ابیات
آورده و ختم آن کتاب بدین ابیات کرده محرر این سطور هر نقص و قصور

بقصد

بقصد یمن و تبرک آن ابیات را در آخر این تالیف می آورد آن اینست

حبذا قومی که دید حق بود دیدارشان ∴ محو باشند در شهود سر غیب اسرارشان
جمله در کهف فنا از هستی خود خفته اند ∴ لیک پندارند خواب آلودگان بیدارشان
گرچه اندازند خورشید جمال خود بکل ∴ مشرق و مغرب گرفته پرتو انوارشان
از خدا خواهند ستر ذات خود در ذات او ∴ این بود باعث بسر استغفارشان
ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت ∴ شسته نقش حرف غیر از صفحهٔ پندارشان
هر یکی را با خود سودای دل بازارها ∴ آتش شوق و محبت گرمی بازارشان
یکدم از طرف در و دیوارشان بنشین ∴ صد کشش از در و صد تشنی از دیوارشان
کارشان ز خبر نعت ذات و وصف فعل خویش ∴ کز خدا چه بود که جامی بود کنی در کارشان

اللهم انی اسالك واتوسل اليك بخاتم النبيين واله وصحابه
اجمعين وبافضل التابعين وبجميع المذكورين فی هذه
الجمع والتاليف من الاولياء والصالحين ان تجعلنی وسائر
المسلمين منهم ومعهم وممن احبهم واتبعهم فی الحياة وبعد
المماة انك مجيب الدعوات وقاضی الحاجات ورافع الدرجات
ولك جميع التحميدات الطيبات والتحيات الزاكيات وان

وان تصلی علی محمد خیر البریات وافضل الموجودات صلوة دائمة بعدد المخلوقات
وذرات الاشجار والنباتات والحیوانات والجمادات الی یوم القیمة برحمتک
یا اکرم الاکرمین ویا ارحم الراحمین مثنوی بحمد الله که با چندین کشاکش
بدستم آمد این تکش لطائف بحمد الله که این دُر یتیم مقصود بفضل حق تعالی گشت موجود
بحمد الله که این محبوب شیرین تجلی گشت بعد ایام دیرین حمد بسیار و سپاس بیشمار
مر خداوندی را که بتوفیق او باتمام رسیده واین لطائف باختتام انجامیده و تحقیقه
تمام آگاه شود که تحلی گردد بزیور قبول و برسد در حریم وصول تا مول و مسئول
از مکارم اخلاق مطالعه کنندگان آنکه چون ایشان را از دیدن این لطائف
وقت خوش گردد این مؤلف کمینه کار را در اوقات ذوق و حضور گوشه خاطر عاطر
فرو نگذارند و در هنگام مناجات و سحر از دعوات اجابت سمات محروم ندارند
که حق سبحانه جانب این تالیف را بمحل قبولیت رساند و بجهت مؤلف ناکاره این
روزگار وسیله گرداند تا بمدد اعانت وسیله جمیله بحریم قربت و محبت حضرت
علیه اویسیه رضی الله عنه راه یابد و از جمله درویشان خواص مقبولان این جناب قدسیه
گردد انه تعالی علی ما یشاء قدیر وبالاجابة الدعا جدیر شیخ طریقت شیخ فرید الدین
عطار قدس سره در دیباجه تذکره میفرماید که امام یوسف همدانی را رحمة الله علیه پرسیدند

که چون

که چون روزگار بگردد و این طایفه روی در نقاب آرند چه کنیم تا بسلامت
مانیم گفت هر روز هشت ورق از سخن ایشان بخوانید و همچنین بعینه شیخ
شرف الدین یحیی منیری در مکتوب خود آورده است و مولانا سید محمود قادری
در حیوة الذاکرین میفرماید کسی که مطالعه کند کتابهای این قوم را بر وجه اعتقاد
و بشنود آنچه در آن کتاب نوشته اند کلام آن اولیا را و صحبت داشت
با [illegible]دس اسرارهم پس بر محبان و درویشان سلسله علیه اویسیه ملکه بر سایر
[illegible]کان و طالبان این راه اهم و متحتم است که این لطائف را رفیق خود کرده
هر روز اگر زیاده میسر نیاید اقل مرتبه یکورق یا دو ورق بوجه اعتقاد
وخلوص عقیده ورد خود سازند و احوال و اطوار آن غوث الثقلین
خواجه کونین حضرت اویس قرنی رضی الله عنه از تحمل جفاها و بلاها و ترک راحات
و گذاشتن لذات و دور بودن از دنیا و فقو گشتن از اهل آن و غیر
ذلک بدانند تا دل ایشان در ریاضت و مجاهده قوت گیرد طلب و رغبت ایشان
درین طریق استحکام پذیرد و در قوت و استعداد ایشان کار فرست بفعل آید
و داعیه عمل خومی گردد و علاقه محبت و یقین را که بالاسته علائق و عوائق
کهنه و فسرده شده باشد تازگی و قوی بخشد و عقده قربت و معیت را که

بواسطه هواهای مخالف سست گشته باشد محکم و قوت دهد بحکم المرء مع من
احب بمرتبه اتحاد و یکانگت رسد پس در جوار قربت از لمعات آفتاب نور
علی نور روشنی گیرد از تجلیات فیض حضور بهره پذیرد فهو المطلوب الاعلی
والمقصود الاسنی الحمد والثنا لولیه علی الاتمام والصلوة والسلام علی نبیه
محمد خیر الانام وعلی آله واصحابه البررة الکرام فی السنین والشهور لا اله الا الله
واللیالی والایام الی یوم القیام محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم کتبه محمد [illegible]
المروف [illegible]

خاک شو خاک [illegible] [illegible]

در روز باشی صاف [illegible] باشی تا شب در ذکر باشی دائما مشغول شو [illegible]
[illegible] خفتنت ناچار باید رفتنت در گور تنها ماندنت
علم خوانی با عمل فردا نباشی تا عمل [illegible] نباشی [illegible]